

پول در اقتصاد اسلامی

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

تهران

۱۳۹۰



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی

داوودی، پرویز، ۱۳۳۱ -

پول در اقتصاد اسلامی / مؤلفان پرویز داوودی، حسن نظری، حسین میرجلیلی، [برای] پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. — تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۷۴.

شش، ۱۰۲ ص. — («سمت»؛ ۱۵۲. اقتصاد؛ ۱۱)

ISBN 978-964-459-152-5

بها: ۱۴۵۰۰ ریال.

Money in Islamic Economy.

پشت جلد به انگلیسی:

چاپ اول: پاییز ۱۳۷۴، چاپ چهارم: پاییز ۱۳۹۰.

کتابنامه: ص. ۱۰۰-۱۰۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. پول. ۲. اسلام و اقتصاد. ۳. بانک و بانکداری (اسلام). الف. نظری، حسن.

ب. میرجلیلی، حسین. ج. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. د. سازمان مطالعه و تدوین

کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی. ه. عنوان.

۳۳۲/۴

۹ پ ۲ د ۲۲۱/۵ HG

۱۳۷۴

۳۶۸۰ - ۸۵ م

شماره کتابشناسی ملی

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی



پول در اقتصاد اسلامی

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

مؤلفان: دکتر پرویز داوودی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، حجة الاسلام والمسلمین

حسن نظری (عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه قم)، سید حسین میرجلیلی

(عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

چاپ اول: پاییز ۱۳۷۴

چاپ چهارم: پاییز ۱۳۹۰

تعداد: ۵۰۰

حروفچینی، چاپ و صحافی: «سمت»

قیمت: ۱۴۵۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل

توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)،

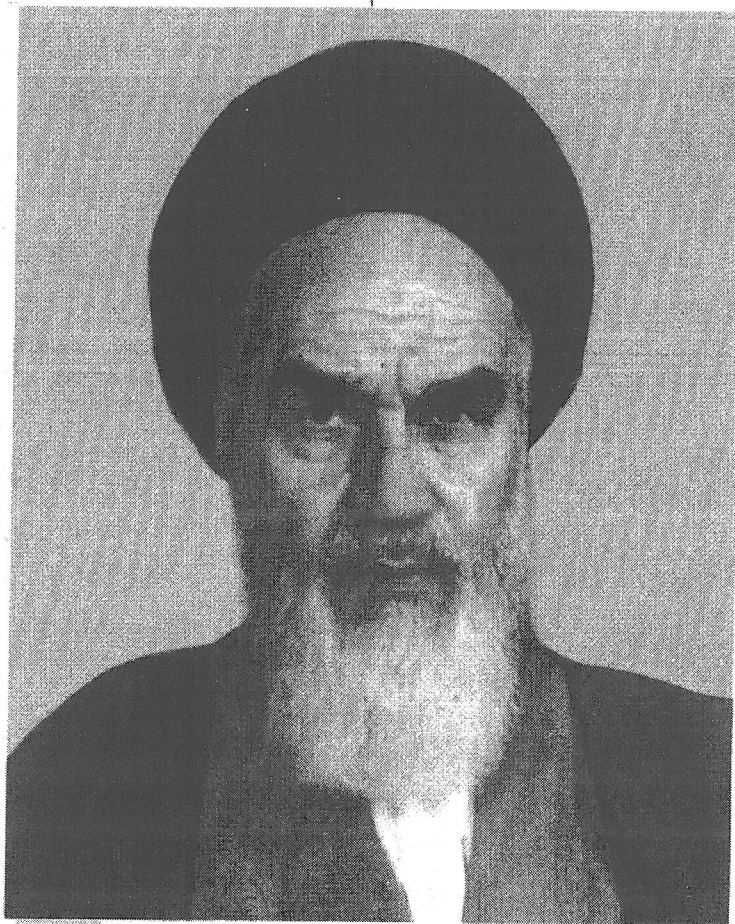
روبه روی پمپ گاز، کد پستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۲-۴۴۲۴۶۲۵۰.

www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

هر شخص حقیقی یا حقوقی که تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشر یا مؤلف، نشر یا پخش یا عرضه یا تکثیر یا تجدید چاپ نماید، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ما امیدواریم که بشر به رشدی برسد که مسلسلها را به قلم تبدیل کند، آن قدری که قلم و بیان به خدمت بشر بوده است؛ مسلسلها نبوده است.

صحیفه نور؛ ج ۱۳، ص ۲۲۸

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنایی و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هر کدام از رشته های علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن، باید بتدریج و پس از انتقادهای و یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند. کتاب حاضر که در گروه اقتصاد دفتر همکاری حوزه و دانشگاه تهیه شده و دربرگیرنده مسائل مربوط به درس پول و بانکداری است، برای دانشجویان رشته های اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی در مقطع کارشناسی ارشد، تدوین شده است. امیدواریم که علاوه بر جامعه دانشگاهی، متخصصان و محققان علوم اقتصادی - اجتماعی نیز از آن بهره مند شوند.

از استادان و صاحب نظران ارجمند تقاضا می شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای سازنده خود، این سازمان را در جهت کاملتر شدن کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۲	مقدمه
فصل اول: مفهوم پول و ابعاد اقتصادی آن	
۷	اهمیت پول در نظریه‌های رایج اقتصادی
۱۰	بازنگری در تعریف پول
۱۶	خلق ارزش مبادله‌ای به وسیله پول
۱۷	مشخصه‌های پول
۲۰	مالیت پول
۲۴	کالا نبودن پول
۲۵	پول و سرمایه
۲۶	آیا پول خنثی است؟
۲۸	نقش پول در فعالیتهای اقتصادی
۲۸	آثار اقتصادی پول
فصل دوم: تکامل پول و اقسام آن	
۳۵	مراحل تکامل پول
۴۰	اقسام پول
۴۰	معیار اول: بر اساس مقام ناشر
۴۴	معیار دوم: بر اساس مشخصات طبیعی ماده اولیه
۴۴	معیار سوم: بر اساس نقد و بدهی بودن
۴۷	معیار چهارم: بر اساس مقایسه بین ارزش مبادله‌ای پول و ارزش ماده اولیه آن
۴۷	انواع پول با ترکیب‌های معیار سوم و چهارم
۴۷	پول تمام عیار نقد
۴۸	پول تمام عیار بدهی
۵۱	پول اعتباری نقد

صفحه	عنوان
۵۱	پول اعتباری بدهی
۵۲	پیوست فصل دوم: سیر تحولات پول فلزی، قبل و بعد از اسلام
	فصل سوم: احکام فقهی پول
۶۳	تعمیم احکام مال در مورد پول
۶۴	پول و قرض ربوی آن
۶۵	معادله به قصد فرار از ربا
۶۶	ضمانت پول
۶۷	زکات درهم و دینار
۶۷	خرید و فروش پولهای اعتباری و حقیقی
۶۸	حواله بودن چک
۶۹	تنزیل بدهی
۷۱	خرید و فروش اوراق سهام
۷۱	خرید و فروش اوراق قرضه
	فصل چهارم: توجیهات بهره و پاسخ به آنها
۷۳	بهره و ماهیت حقوقی آن
۷۴	بهره به عنوان اجاره پول
۷۵	بهره و جبران کاهش ارزش پول
۸۰	بهره به عنوان هزینه فرصت پول
۸۱	امساک از مصرف به عنوان توجیه بهره
۸۳	بهره و ارجحیت زمانی پول
۸۷	بهره به عنوان متوسط نرخ سود
۸۹	پیوست فصل چهارم ۱: منشأ پیدایش حق از دیدگاه فلسفه حقوقی غرب و اسلام
۹۴	پیوست فصل چهارم ۲: تبیین مفاهیم موضوعی ربا
۱۰۰	منابع و مآخذ

پیشگفتار

به دنبال انتشار کتابهای «درآمدی بر اقتصاد اسلامی» و «مبانی اقتصاد اسلامی»، مبحث «پول» در اقتصاد اسلامی، در دستور کار دفتر همکاری حوزه و دانشگاه قرار گرفت، تا براساس موازین اسلامی مورد بررسی و تدقیق قرار گیرد.

در این ارتباط، مطالب اولیه توسط آقای دکتر داوودی تهیه و در جلسات گروه اقتصاد دفتر، با حضور حضرت آیه الله سید محمود هاشمی - دام ظلّه - مطرح شد، و با رهنمودهای ارزنده ایشان، زمینه تکمیل مباحث فراهم گردید. سپس گروه دو اقتصاد دفتر، تنظیم و تکمیل مسائل القا شده را با نظارت حجة الاسلام والمسلمین مصباحی به عهده گرفت، و در نهایت آنها را به صورت جزوه، درآورد. در مرحله سوم، با تشکیل جلسات مستمر (توسط یک کمیته پژوهشی و با حضور و اشراف آقای دکتر داوودی)، مباحث گذشته مورد تهذیب و بازنگری همه جانبه قرار گرفت، و تدوین نهایی انجام پذیرفت.

به رغم طی شدن مراحل سه گانه یاد شده در تهیه این کتاب، هنوز بر این باوریم که مجال بحث و بررسی بیشتری در این زمینه وجود دارد. امید است که در فرصتهای آتی توفیق با ما یار شود، و با بهره گیری از پیشنهادهای و انتقادهای صاحب نظران حوزوی و دانشگاهی، این اثر را کاملتر کنیم.

در اینجا از همه پژوهشگرانی که در مرحله اول و دوم با ما همکاری داشته اند، و همچنین از آقای دکتر داوودی که مسئولیت کلیه مراحل تهیه و تنظیم را به عهده داشته اند، و نیز از حجة الاسلام والمسلمین آقای نظری و آقای سید حسین میرجلیلی که در بازنگری مرحله سوم و تدوین نهایی بخشهایی از این مکتوب، همکاری چشمگیر داشته اند، تشکر و قدردانی می شود. رجای واثق داریم، همان گونه که مقام معظم رهبری فرمودند، «با همکاری حوزه و دانشگاه، علم دین با بصیرت دنیا و علم دنیا با جهت گیری دینی توأم شود.»

«دفتر همکاری حوزه و دانشگاه»

مقدمه

مجموعه نتایجی که بر اساس مبانی اسلامی از تحلیلهای اقتصادی حاصل می شود - خواه با نگرش علمی باشد و خواه با نگرش حقوقی و دستوری - اقتصاد اسلامی را تشکیل می دهد. این مباحث و نظریات، در دو زمینه «اقتصاد کلان» و «اقتصاد خرد» مطرح است. در اقتصاد کلان، کلیه تحلیلهای علمی و حقوقی و ارزشی و دستوری، در ارتباط با عملکرد متغیرهای اقتصادی کل جامعه و اهداف حرکت اقتصادی جامعه، مورد بحث قرار می گیرد. در اقتصاد خرد، کلیه تحلیلهای علمی و حقوقی و ارزشی و دستوری، در ارتباط با یک واحد اقتصادی (اعم از خانوار یا بنگاه) مورد بررسی قرار می گیرد، و در این زمینه، عملکرد بازارهای خاص و نیز مسأله تخصیص منابع و کالاهای مطرح می شود.

وقتی از تقسیم بندی اقتصاد به خرد و کلان سخن می رود، صرفاً تقسیم بندی یک سلسله قوانین صد در صد محاسباتی و فنی و ریاضی مد نظر نیست، بلکه سخن از دو قلمرو بحث است که در آن عوامل تشکیل دهنده یک نظام اقتصادی، خود را نشان می دهند. در علم اقتصاد، مباحث غالباً به دو دسته تقسیم می شوند: مباحث فنی و محاسباتی و مباحث رابطه ای و علت و معلولی. مباحث نوع اول (که در اقتصاد بسیار کاربرد دارد مانند محاسبات درآمد ملی یا تولید ناخالص ملی) بر مبانی ارزشی، حقوقی و مکتب یا جهان بینی مبتنی نیست و بر شکل کلی آن هر جهان بینی یا مکتبی صحه می گذارد. البته مفاهیم و بینشهای برخاسته از ارزشهای یک مکتب، در نهایت مشخص خواهد کرد که استفاده از کدام روش محاسباتی لازم است یا لازم نیست و نیز کدامیک از محاسبات جدید که تاکنون انجام نمی شده است، هم اکنون باید انجام شود. مثلاً برای اندازه گیری سطح رفاه جامعه باید شاخص MWE به جای شاخص GNP به کار گرفته شود و یا با محاسبه مالیاتها در چارچوب نظام سرمایه داری، به محاسبه تعداد احشام (گوسفند و گاو و شتر) هر مالک و تقسیم بندی این تعداد، مثلاً به ۴۰، ۱۲۰، ۲۰۰، ۳۰۰ و...

برای هر فرد نیاز نیست. ولی در نظام اسلامی برای محاسبه زکات این تقسیم‌بندی‌ها حائز اهمیت است. در این کتاب این نوع مباحث از اولویت برخوردار نبوده و به آن پرداخته نمی‌شود.^۱

مباحث نوع دوم که به تبیین روابط علت و معلولی می‌پردازد، خود به دو دسته تقسیم می‌شود. دسته اول مباحث روابط علت و معلولی مستقل از چارچوبهای ارزشی و مبانی حقوقی که همانند روابط محاسباتی در هر مکتبی صادق بوده و به مبانی یک مکتب خاص متکی نیست. این نوع روابط عمدتاً ناظر به رفتارهایی است که جنبه تکوینی دارد و ارادی و اختیاری نیست. دسته دوم، روابط علی و معلولی برخاسته از چارچوبهای حقوقی، ارزشی یا فلسفی معین است. کلیه رفتارهای اختیاری و ارادی انسان اعم از رفتارهای انفرادی و اجتماعی، در این مجموعه قرار دارد، بدیهی است که اختلاف مکتبها این نوع رفتارها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هر مکتبی مجموعه رفتارهای اختیاری متناسب با خود را در صحنه جامعه به وجود می‌آورد؛ بر این اساس در این کتاب به این نوع روابط اولویت داده شده است و مباحث فنی و محاسباتی و یا روابط علی تکوینی اگر مورد بحث قرار گیرد جنبه تبعی خواهد داشت. زیرا مفاهیم به دست آمده از فعالیت‌های اختیاری و ارادی انسان مسیر مباحث فنی و محاسباتی را مشخص می‌کند. مثلاً حرمت ربا که از مبانی مهم نظام اقتصاد اسلامی است پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شکل‌گیری و نحوه تلفیق سرمایه و کار در امر تولید، در نظامی که ربا در آن حذف شده از مباحثی است که در این دسته قرار می‌گیرد و به بررسی آن خواهیم پرداخت.^۲

۱. پی‌جویی نظر اسلام نسبت به این دسته از مباحث علمی بی‌معنی است، مانند اینکه بگوییم نظر اسلام درباره حل معادلات دو مجهولی چیست؟ چرا که اسلام نسبت به این دسته از مسائل نفیاً و اثباتاً نظر ندارد. به عبارت دیگر، رسالت اسلام اقتضا ندارد در این موضوعات که عقل بشر توانایی لازم برای انجام آنها را داراست مطلبی ارائه کند.

۲. شاید بتوان گفت که مهمترین و حساسترین بخش مباحث تحلیلی اقتصاد اسلامی، بدست آوردن آن دسته از روابط اقتصادی است که در چارچوب نظام اقتصاد اسلامی شکل می‌گیرد، و مکانیزمهای این نظام مقدس را در یک جامعه اسلامی مشخص می‌کند.

بحث و بررسی این دسته از روابط، مبتنی بر قبول مبانی فقهی و ارزشی مکتب اقتصاد اسلامی است - که در بخش اول این مباحث، بتفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت - در این بخش باید این -

بعضی از اقتصاددانان، مدعی هستند که کلیه روابط مورد بحث در اقتصاد، از دو نوع اول است؛ یعنی یا از نوع محاسباتی، یا از نوع مطالعه رفتارهای انسان است که جنبه علمی دارد و از مبانی ارزشی و مکتبی مستقل است، شاید به همین دلیل است که آن را «علم اقتصاد» نامیده‌اند.

هدف از کاربرد واژه «علم»، اشاره به این نکته است که آنچه تحت این عنوان می‌آید، بیان واقعیهایی است که صرف نظر از مبانی مکتبی و ارزشی و حقوقی، در خارج تحقق می‌یابد؛ ولی باید به این نکته اشاره نمود که بسیاری از روابط مورد بحث در اقتصاد از نوع روابط مستقل، از چارچوبهای ارزشی مکتبی نیستند. اگر علم را به معنای توضیح و تبیین واقعیتها و پدیده‌های خارجی بدانیم، شاید نتوانیم از اقتصاد به عنوان علم نام ببریم؛ چون آنچه در باب توضیح واقعیهای خارجی در اقتصاد آمده است، معمولاً مربوط به اقتصاد نیست، بلکه وام گرفته از علوم دیگر است؛ مثلاً: قانون بازده نزولی، یا رابطه تکنولوژی با تولید، یا مسأله تقسیم کار و تخصص، بر گرفته از علوم طبیعی و تجربی است. البته اگر منظور از علم، مجموعه نظریه‌هایی باشد که با ملاحظه پیشفرضهای خاصی در مورد رفتارهای انسان شکل گرفته است، در صورت پذیرش این رفتارها (تحت همان شرایط مفروض)، می‌توان آنها را تبیین و پیش‌بینی کرد. بر این اساس می‌توان اقتصاد را علم دانست، و در عین حال معتقد به تأثیر پذیری نظریه‌های علمی از مبانی ارزشی و مکتبی بوده؛ اما نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کنیم این است که علاوه بر مطالب فوق، ما مدعی هستیم که پیشفرضها مطرح شده در نظریه‌های اقتصادی صحیح نیست و بسیاری از عوامل مؤثر در رفتارهای انسان را در نظر نمی‌گیرد؛ به همین دلیل، این نظریه‌ها بعد از مدت کوتاهی و با مختصر تغییر در شرایط اجتماعی و فرهنگی، نقض شده و عدم توانایی و شایستگی خود را در توضیح و پیش‌بینی رفتارهای اقتصادی انسان یا واحدهای اقتصادی نشان می‌دهد.

→ مسأله بررسی شود که بر اساس این مبانی، چه روابط جدیدی به وجود خواهد آمد، و چه پدیده‌های اقتصادی در پرتو آن چگونه شکل گرفته و در خارج تحقق می‌یابد. مثلاً: یکی از مبانی بسیار مهم فقهی، حرمت ربا و ممنوعیت گرفتن هر نوع بهره در قرض دادن است. حال باید بررسی کرد که با توجه به این حکم و پس از اجرای دقیق آن در جامعه اسلامی، آیا مسأله پس انداز و سرمایه‌گذاری و توزیع درآمد و ... در این جامعه به همان شکلی که در جوامع سرمایه‌داری مطرح است، باقی خواهد ماند یا شکل دیگری به خود خواهد گرفت.

بنابراین با توجه به تعریف اول «علم اقتصاد اسلامی» عبارتی نامفهوم خواهد بود؛ چون روابط تکوینی و قطعی اقتصادی، به مبانی مکتبی و ارزشی ارتباط ندارد. چنانکه گفته شد، به این معنا اقتصاد را نیز مشکل بتوان علم شمرد. البته در اقتصاد کنونی در میان نظریات مختلف، بندرت می‌توان با چنین نظریه یا برداشتی از اقتصاد یا از رفتارهای اقتصادی انسانها یا واحدهای اقتصادی مواجه شد؛ ولی بر اساس دومین تعریف از علم، البته می‌توان «علم اقتصاد اسلامی» را مطرح کرد، که مسلماً شامل مجموعه نظریاتی خواهد بود که رفتارهای اقتصادی انسانها و شکل‌گیری و روند نهادهای اقتصادی جامعه را (با توجه به تأثیر پذیری از بینشها، ارزشها و مبانی حقوق اسلامی) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.^۱

از آنجا که تئوریهای جدید کلان، در تعادل، اشتغال و ثبات اقتصادی، بیشتر متوجه سیاستهای پولی است، و از سوی دیگر امروزه اقتصاد (در همه ابعاد خود) با پدیده پول، اعتبار و مسائل مربوط به عرضه پول و سیاستهای پولی و مالی مرتبط است، مکانیزم ایجاد بدهی و اعتبار به معنای وسیع آن، بنیان مسائل اقتصادی را چنان تحت تأثیر خود قرار داده است، که بی‌شک درک صحیح پدیده‌های اقتصادی، بدون کاوش دقیق و ژرف این مکانیزم، در قالب کلی مباحث مربوط به پول، اعتبار و بانک، امکانپذیر نخواهد بود.

۱. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به: «مبانی اقتصاد اسلامی» و «علوم انسانی از دیدگاه ما»؛ از تألیفات دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.

فصل اول

مفهوم پول و ابعاد اقتصادی آن

اهمیت پول در نظریه‌های رایج اقتصادی

به لحاظ اهمیت و نقش اساسی پول در اقتصاد،^۱ شناخت ویژگی، انواع و عملکرد آن از مباحث عمده اقتصاد مدرن تلقی می‌شود. شاید بتوان گفت، ابداع پول و مقبولیت عامه آن مهمترین عامل در جهت گذر از اقتصاد مبادله‌ای مستقیم به اقتصاد پولی بوده است. بخش عمده مزیت و برتری اقتصاد پولی نسبت به اقتصاد مبادله‌ای، مربوط به خدمات قابل ملاحظه‌ای می‌شود که پول از زمان پیدایش انجام داده،^۲ و پیوسته با تنوع خود، این نقش

۱. در محاوره عادی مردم، واژه پول با معانی متعددی، مانند سکه و اسکناس، درآمد و ثروت به کار می‌رود. هنگامی که از فردی سؤال می‌شود، آیا پول به همراه داری؟ مقصود این است که آیا سکه و اسکناس (currency) داری؟ یا هنگامی که گفته می‌شود، فلانی پولدار است؛ منظور این است که آن شخص ثروتمند است؛ در اینجا مقصود از واژه پول همان ثروت (wealth) است. یا هنگامی که سؤال می‌شود، در ماه چقدر پول به دست می‌آوری؟ مقصود درآمد (income) است.

پول (money) با اسکناس و مسکوک، و درآمد و ثروت تفاوت دارد:

اسکناس و مسکوک وسیله‌ای برای بخشی از پرداختهاست. همچنین مفهوم آن اخص از مفهوم پول است؛ تعریف به اخص، تعریف صحیحی نیست.

ثروت نیز مفهوم عامی است که تمامی اموال و داراییها را شامل می‌شود؛ در حالی که پول، مال اعتباری است؛ تعریف به اعم نیز تعریف صحیحی نیست.

درآمد، یک متغیر روانه (flow) است و شامل پول و سایر کالاهایی می‌شود که در ازای کار یا فروش کالا و خدمت به دست می‌آید، و خود پول نیست؛ هر چند به جای کالا و خدمات در ازای پولی آن، به عنوان درآمد به فرد داده می‌شود. پس پول، درآمد نیست و یک متغیر انباره (stock) به حساب می‌آید. آنچه در این کتاب بدان می‌پردازیم پول (money) است.

۲. مارکس، لنین و دیگر پیشروان سوسیالیسم، پول و نقش آن در اقتصاد را محکوم می‌کردند. مارکس عقیده داشت که پول عامل اصلی استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه‌دار است. مارکس حتی دولت کمونیستی ایدئالی را تصور کرده، که در آن پول منسوخ شده است و کالا در مقابل کالا مبادله ←

مفید و شایسته را حفظ کرده است.^۱

به رغم اینکه اهمیت پول بر اقتصاددانان مشخص بوده است؛ ولی تاکنون از لحاظ تئوریک، تعریف روشن و قابل قبولی برای آن ارائه نداده‌اند. البته در برخی متون اقتصادی برای تعریف پول، از تعریف حقوقی و قانونی آن استفاده شده، و پول چیزی شمرده شده است که قانون آن را به عنوان پول معرفی کرده باشد؛ از گرفتن طلبش به صورت این وسیله سرباز زند؛ ولی بنا به اهمیتی که مقبولیت عملی یک چیز در جامعه، برای ایفای نقش مؤثر پول - در مقایسه با جنبه حقوقی و قانونی آن - در اقتصاد دارد، تعریف فوق چندان مورد استقبال قرار نگرفته است. به همین دلیل، به اعتقاد برخی از اقتصاددانان،

→ می‌شود. وقتی بلشویک‌ها در ۱۹۱۷ در روسیه پیروز شدند و قدرت را به دست گرفتند، ابتدا سعی کردند پول را بتدریج از اقتصاد حذف کنند؛ لذا کارتهایی برای دریافت کالا صادر کردند. همچنین کوشش کردند که از طریق کنترل شدید مبادلات و توزیع رایگان کالاها، نقش پول را به حداقل ممکن برسانند؛ ولی بزودی دریافتند که ادامه حیات سوسیالیسم، بدون وجود و کمک پول میسر نیست. امروزه پول جزء لاینفک اقتصاد بشری قلمداد می‌شود.

۱. در سالهای اخیر، همگام با گسترش دانش الکترونیک، شاهد ظهور ابداعات جدیدی در سیستم پولی کشورها بوده‌ایم. نه تنها پرداختهای عظیم به جای صدور چک و پست مالی، توسط انتقالات الکترونیک در سیستمها انجام می‌شود، بلکه بعضی از کارگران، حقوقشان را که توسط کارفرما به روش الکترونیکی پس‌انداز شده است، دریافت می‌کنند. افزون بر آن، اغلب بانکها اکنون دارای ماشینهای گوینده اتوماتیک (automatic teller machine) هستند، و برخی فروشندگان (مغازه‌ها) ترمینالهای نقطه فروش (point of sale terminal) دارند؛ از این رو مشتریان به جای پرداخت پول به مغازه‌دار، می‌توانند به طور اتوماتیک، حساب خود را به همان میزان، بدهکار کنند.

به کارگیری ابزارهای الکترونیکی و گسترش آنها، می‌تواند به سیستم پرداختهای کاملاً اتوماتیک الکترونیکی منجر شود. در آن صورت، درآمد و سایر دریافتها به طور اتوماتیک به وسیله کامپیوتر، در حساب فرد، بستانکار (credit) می‌شود، و هنگامی که فرد چیزی خریداری می‌کند، به شماره حساب خریدار در ترمینال کامپیوتر پانچ می‌شود. به دنبال آن پرداخت، به طور اتوماتیک به حساب فروشنده منتقل خواهد شد. هم اکنون بخشی از پرداختها و دریافتها در کشورهای صنعتی، به همین شیوه صورت می‌گیرد.

هنوز موانع متعددی برای فراگیر شدن چنین سیستمی وجود دارد؛ مثلاً: در این سیستم، پس‌انداز کننده در صورت عدم کفایت وجوه در حساب بانکی، امکان به تأخیر انداختن پرداخت را ندارد؛ ولی ظاهراً حرکت محتوم اقتصاد جدید به سوی گستردگی روزافزون آن است.

به رغم آنکه سیستم پرداختها و دریافتهای پولی رو به پیشرفت است؛ ولی آنچه انجام شده و خواهد شد، استفاده از ابزارهای مدرن برای دریافت و پرداخت هرچه سریعتر و آسانتر است؛ اما این ابداعات و تسهیلات، باعث نمی‌شود بر خلق ارزش مبادله‌ای (به وسیله پول اعتباری) و وظایف اصلی آن خدشه‌ای وارد شود.

رسیدن به تعریف مناسب پول، تنها از طریق شناخت وظایف آن میسر است. در افکار عمومی، مفهوم پول دارای معانی و تعبیر مختلفی است، در صورتی که اقتصاددانان، پول را بر اساس نقشی که در اقتصاد انجام می‌دهد، تعریف می‌کنند. به تعبیر اقتصاددانان، هر چیزی که بتواند وظایفی، چون «وسیله مبادله»، «ارزش استاندارد» (معیار سنجش ارزش) یا «وسیله ذخیره ارزش» را انجام دهد، «پول» نامیده می‌شود. به هر حال، پول چیزی معرفی می‌شود که به عنوان وسیله مبادله، مورد قبول عامه باشد.

برخی از داراییهای مالی می‌توانند تمام یا بخشی از وظایف پول را انجام دهند؛ این مسأله حتی برخی از اقتصاددانان را به این نتیجه رسانده است که تعریف پول را در مصادیق آن جستجو کنند. طبعاً تعریف مصداقی پول با تحول بازارهای پولی و مالی و پیدایش انواع داراییهای مالی (assets) (که قاعدتاً جانشینهایی برای پول قانونی هستند) بازنگری تعریف پول را طلب می‌کند. برخی از اقتصاددانان برای نشان دادن عظمت و اهمیت پول در اقتصاد، اظهار می‌دارند که تقریباً معضلات اقتصادی عمده در هر جامعه‌ای، برخاسته از عملکرد ناقص نظام پولی آن جامعه است. مشکلات عمده‌ای، چون تورم، بیکاری، توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت و... ناشی از عرضه وسیع یا محدود پول است؛ به عبارت دیگر رونق و کساد فعالیت‌های اقتصادی در هر جامعه‌ای، نمودی از خوب و یا بد عمل کردن نظام پولی است. در واقع، پول در هر جامعه‌ای دارای یک مقصود اساسی است، و آن عبارت است از: تسهیل مبادله کالاها و خدمات و کارایی بخشیدن به آنها به نحوی که زمان و هزینه و سایر مشکلات مربوط به انجام مبادله تقلیل یابد.^۱

مفاهیم مهمی، چون «نظریه پولی» و «سیاست پولی»، از یک سو رابطه میان تغییرات پدید آمده در تقاضای پول و درآمد پولی، و از سوی دیگر چگونگی کنترل عرضه پول را در راستای تحقق اهداف کلان اقتصادی، تحلیل و تبیین می‌کنند. این مفاهیم به نوبه

۱. برای آگاهی بیشتر از مفهوم و نقش پول در اقتصاد، می‌توان به منابع زیر نیز مراجعه کرد:

S. Golded and L. Chandler, *The Economics of Money and Banking*, ch. 1, 8th ed, 1981.

T. Mayer and J. Duesenberiy and R. Aliber, *Money, Banking, and the Economy*, ch.1, 2nd ed, 1984.

خود، از نظام پولی و چگونگی عملکرد آن متأثرند. از آنجا که پول به مفهوم کلی آن توسط بانک مرکزی و بانکهای تجاری و مؤسسات مالی تولید می‌شود، شناخت ماهیت و نحوه عملکرد اینگونه مؤسسات و میزان نقش آنها در عرضه و کنترل پول، ضروری است. با توجه به چنین تصوراتی از پول در اقتصاد، مقامات پولی در هر کشور مبادرت به تعریف عملی پول می‌کنند، و بنابه درجه پیشرفت بازار پولی و مالی، تعاریف مختلفی از پول (با توجه به مصادیق آن) ارائه می‌دهند. ویژگی عمده تعاریف مذکور این است، که در کنار پول قانونی (اسکناس و مسکوکات)، داراییهای مالی را هم که به «شبه پول» شهرت دارند، شامل می‌شوند؛ ولی درجه نقدینگی این شبه پولها با همدیگر متفاوت است؛ به دیگر سخن، اختلاف اساسی میان تعاریف عملی پول، در شدت و درجه نقدینگی آنهاست، که این امر مستقیماً به ماهیت داراییهای مالی ذکر شده در هر تعریف عملی از پول مربوط می‌شود؛ به طور مثال: در کشوری، چون آمریکا که از بازار پولی و مالی بسیار توسعه یافته‌ای برخوردار است، تعداد بسیار متنوعی از داراییهای مالی با درجه نقدینگی متفاوت، در تعاریف عملی پول قرار می‌گیرد ($M_1, M_2, \dots$)؛ و به لحاظ اینکه ابداعات و اختراعات در سیستم مالی، منجر به معرفی داراییهای مالی جدیدی می‌شود، پیوسته در تعاریف عملی پول، بازنگری صورت گرفته است. به طوری که این تعاریف از اواسط دهه ۱۹۷۰ تاکنون، چندین بار مورد بازنگری قرار گرفته است.

در اقتصاد ایران، با دو تعریف عملی از پول مواجه هستیم، که در حیطه سیاستگذاری پولی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ آن دو عبارتند از: «پول» و «نقدینگی». تعریف نقدینگی در برگرفته برخی از داراییها (سپرده‌های بانکی) است، که از لحاظ درجه نقدینگی در مقایسه با اقلام تشکیل دهنده مفهوم «پول» در سطح نازلتری قرار می‌گیرد؛ بنابراین به نظر اقتصاددانان، داشتن تعریف عملی پول و بازنگری در این تعریف در طول زمان، به منظور اجرای سیاست پولی سالم، برای تحقق اهداف کلان اقتصادی ضرورت دارد، و اجتناب از آن می‌تواند پیامدهای ناگواری در نظام اقتصادی جامعه داشته باشد.

بازنگری در تعریف پول

در نظریه‌های اقتصاددانان در مورد پول، چهار تعریف مشخص قابل استخراج است:

۱. تعریف قانونی پول؛
۲. تعریف پول با اتکای به مصادیق آن؛
۳. تعریف پول با اتکای به وظایف آن؛
۴. تعریف پول با معیار مقبولیت عامه آن برای وسیله مبادله شدن.

نقد تعریف اول

همان‌گونه که اشاره شد، تعریف قانونی و حقوقی پول، اولاً: قادر به تبیین آنچه که نقش اصلی پول را بازی می‌کند نیست؛ و ثانیاً: نیازمند اتکا به یک رابطه اعتباری برای مشخص کردن چیزی به عنوان پول است، و نمی‌تواند مبانی نظری و تئوریک لازم را برای درک پول ارائه نماید.

اشکال تعریف دوم

شناخت مصادیق پول و تحول آنها در طول زمان (با توجه به دگرگونی‌هایی که در سیستم‌های پولی، مالی و بانکی ایجاد می‌شود) بسیار ضروری است. بازنگری در این شناخت در مراحل مختلف حرکت اقتصادی جامعه نیز امری لازم است، و عدم اهتمام به آن می‌تواند عواقب ناگواری را برای نظام اقتصادی جامعه به بار آورد؛ ولی در هر صورت، تعریف به مصادیق پول را نمی‌توان تعریف پول تلقی کرد، و مشکل تعریف قانونی پول در اینجا هم صادق است؛ بنابراین تعریف به مصادیق مبنای نظری کافی و جامعی برای ارائه برداشت صحیح از پول، به دست نمی‌دهد.

اشکال تعریف سوم

در تعریف پول با اتکای به وظایف آن، که تقریباً مورد قبول اکثر قریب به اتفاق اقتصاددانان است، هنوز مشکل دو تعریف پیشین به قوت خود باقی است و این تعریف نیز قادر به روشن نمودن مبانی نظری لازم برای شناخت ماهیت پول نیست. جوهر تعریف فوق این است که وسیله مبادله و ذخیره ارزش بودن و معیار سنجش ارزش بودن چیزی، پول بودن آن را مشخص می‌کند، و اگر تعریف فوق را قبول کنیم؛ به این معناست

که چیزی را به لازمه‌اش تعریف کنیم، در صورتی که در تعریف هر چیز باید هویت آن را مشخص کند. در تعریف پول نیز باید ماهیت پول و چرایی پول شدن پول را بیان کند. وسیله مبادله شدن و یا داشتن سایر وظایف اشاره شده، در واقع معلول این است که چیزی به عنوان پول پذیرفته شود؛ بنابراین باید دید چه چیزی و چرا به عنوان پول پذیرفته می‌شود و ماهیت آن چیست؟

در تعریف پول، بر اساس مقبولیت عام آن به عنوان وسیله مبادله، همان ایراد مطرح شده در تعریف سوم وجود دارد، که آن را براساس یکی از وظایف پول؛ یعنی وسیله مبادله بودن تعریف کرده‌اند. از این رو، سایر وظایف پول نادیده گرفته شده است. در کنار نیازهای مختلف فردی و اجتماعی، مردم نیاز به مبادله نیز دارند. به طور معمول کمیت تولیدات انسان بیش از نیاز او بوده، و تنوع تولیداتش به اندازه تنوع نیازهای او نیست؛ لذا برای رفع نیازهای متعددش، با به کارگیری مازاد تولیداتش اقدام به مبادله می‌کند. مبادلات در آغاز به صورت مستقیم و کالا به کالا در اقتصاد پایاپای انجام می‌شده است. در این اقتصاد، آنچه مورد رغبت و تقاضا واقع می‌شد و ارزش مصرفی آن را تعیین می‌کرد، همان خصوصیات مصرفی کالا بود، و این عامل سبب می‌شد کالا مورد مبادله قرار گیرد.^۱

با پیچیده‌تر و گسترده‌تر شدن فعالیتهای اقتصادی، بتدریج مردم به انگیزه مبادلات دریافتند که داشتن چیزی به عنوان پول که بیانگر ارزش مبادله‌ای صرف بوده، و قدرت خریدی کلی برای دارنده آن ایجاد کند، می‌تواند منافع فراوانی در پی داشته باشد؛ بنابراین به مصلحت جامعه خواهد بود که به کالایی یا چیزی به عنوان ارزش مبادله‌ای صرف رغبت نشان دهد؛ ارزش مبادله‌ای خالص و کلی که هیچ رابطه شخصی در آن ملحوظ

۱. کالا به دلیل خصوصیات مصرفی‌اش مورد رغبت قرار می‌گیرد و دارای ارزش مبادله‌ای می‌شود. در عین حال، این موضوع باعث نمی‌شود که در اقتصاد پایاپای، کالا به عنوان ارزش مبادله‌ای صرف، مورد رغبت و تقاضا قرار گیرد.

بعلاوه، ممکن است که حتی در اقتصاد پایاپای، کالایی خاص به طور انفرادی از جانب یک فرد و یا یک واحد اقتصادی به عنوان ارزش مبادله‌ای صرف و یا واسطه معامله‌ای خاص، مورد رغبت و تقاضا واقع شود؛ ولی چون این رغبت شکل عمومی و اجتماعی پیدا نمی‌کند، کالای مذکور در جامعه و از سوی عموم مردم، به عنوان ارزش مبادله‌ای صرف تلقی نمی‌شود؛ بنابراین نمی‌توان واژه پول را برای کالا به کار برد.

نشود. ارزش مبادله‌ای فلان کفش یا لباس نباشد، بالطبع دارای یک قدرت خرید کلی باشد.

این امر می‌تواند مزایای فراوانی را برای جامعه به بار آورد. داشتن یک قدرت خرید کلی برای افراد جامعه زمینه تسهیل معادلات و رشد تولیدات را فراهم خواهد کرد؛ بنابراین به این هدف، مردم تمایل پیدا می‌کنند که کالایی یا چیزی را بیابند، که قابلیت‌های لازم را برای بازی کردن این نقش داشته باشد، و بتواند منحصراً نقش ارزش مبادله‌ای را بازی کند، و بتواند ارزش مبادله‌ای را از خصوصیات مصرفی خودش (اگر داشته باشد) تفکیک کند. چنین چیزی نام پول به خود می‌گیرد؛ بنابراین ماهیت پول این است که ارزش مبادله‌ای صرف باشد، و چیزی را می‌توان پول نامید که بیانگر و حافظ این ارزش مبادله‌ای خالص باشد.

مردم به دلیل نیازهای مادی خود در پی چیزهایی هستند که این نیازها را رفع کند، و اگر آن چیزها را بیابند، به آنها رغبت نشان می‌دهند. در مورد پول هم مردم به دنبال چیزی هستند که بتواند بیانگر و حافظ ارزش مبادله‌ای خالص باشد، و اگر چیزی را بیابند که این نقش را ایفا می‌کند، به آن (پول) رغبت نشان می‌دهند. در مورد نیازهای مادی، مثل گرسنگی، خصوصیات مصرفی کالایی، چون نان مورد توجه و رغبت قرار می‌گیرد، و در واقع ارزش مصرف چنین کالایی که از همان خصوصیات مصرفی‌اش ناشی می‌شود، مورد رغبت قرار می‌گیرد. البته پول نیز به عنوان ارزش مصرفی، مورد رغبت واقع می‌شود؛ ولی این ارزش مصرفی با ارزش مصرفی کالایی، مانند نان که برای رفع نیاز گرسنگی فرق دارد. چه اینکه ارزش مصرفی پول، در حفظ ارزش مبادله‌ای و در تداوم اعتبار و یا قدرت وفای به آن است. باید توجه داشت که مسلماً در اینجا خصوصیات مصرفی چیزی که پول تلقی می‌شود، مورد رغبت قرار نمی‌گیرد؛ ولی این خصوصیات می‌تواند در اینکه آن چیز تا چه اندازه قدرت وفا و تضمین یا حفظ ارزش مبادله‌ای را داشته باشد، مؤثر افتد؛ و نیز اینکه تا چه حد توان و ظرفیت جداکردن ارزش مبادله‌ای از خصوصیات مصرفی خود را داشته باشد، اثر دارد.

ارزش مبادله، امری است مطلق و قابل فاسد شدن نیست، و محدود به زمان و مکان معینی هم نیست؛ بنابراین هرچه خصوصیات آن چیز طوری باشد که کمتر فاسد

شود، با دوامتر باشد و باگذشت زمان و عوض شدن مکان، خصوصیات آن دگرگون شود، بهتر می تواند حافظ ارزش مبادله باشد، و به عنوان پول، مورد رغبت واقع شود. اینکه چیزی به عنوان پول مورد رغبت قرار می گیرد، و در نتیجه وسیله مبادله می شود و شیء دیگری وسیله مبادله نمی شود، به این علت است که آن چیز خصوصیات دارد که می تواند حافظ ارزش مبادله ای باشد؛ در حالی که اشیای دیگر این خصوصیات را ندارند یا کمتر دارند؛ مثلاً: خصوصیات مصرفی کالایی، مثل گوسفند طوری است، که در اغلب اوقات قادر به حفظ ارزش مبادله ای نیست. گوسفند مریض می شود، پیر می شود، از بین می رود و همچنین گوسفند کالایی نیست که عمومیت کافی داشته باشد؛ یعنی در مناطقی که گوسفند پرورش نمی یابد و وجود ندارد، نمی توان آن را به عنوان پول و یا یک قدرت خرید کلی به کار برد؛ بنابراین اگر در مقطعی نیز گوسفند به عنوان پول به کار رود، خیلی زود از پول بودن حذف می شود.

در میان کالاها، طلا و نقره دارای خصوصیات بارزی هستند. ارزش مصرف این دو فلز، محدود به زمان و مکان نیست و با دوام و فاسد نشدنی اند؛ بنابراین بخوبی می توانند ارزش مبادله ای را از خصوصیات مصرفی خود تفکیک کنند، و نماینده خوبی نیز برای ارزش مبادله ای خالص بوده و ضامن و حافظ آن باشند؛ در نتیجه به عنوان پول از جانب مردم، مورد رغبت و تقاضا قرار می گیرند. به همین علت است که وقتی طلا و نقره به صورت سکه رایج صورت ضرب شده و به عنوان پول مورد استفاده قرار می گیرند، خراشیدن و تراشیدن سکه ها که در واقع ایجاد نقص در خصوصیات مصرفی آنهاست، از نظر معامله گرانی که به آن سکه ها به عنوان پول نگاه می کنند مهم نبوده، و هنوز آنها را به عنوان ارزش مبادله ای صرف می پذیرند، و به عنوان واسطه معاملات خود به کار می برند. البته باید توجه داشت که در طلا و نقره به عنوان دو پول حقیقی، دو حیثیت کالایی (مصرفی) و پولی آنها، کاملاً از هم جدا نشده است. این دو فلز در کنار ارائه و حفظ ارزش مبادله ای خالص به عنوان پول، یک ارزش مصرف و فایده حقیقی (به همان شکل کالاهای مصرفی) را نیز دارا هستند؛ ولی این امر، مانع از آن نیست که این دو فلز، حامل تقریباً خوب و مطمئنی برای ارزش مبادله ای خالص به عنوان پول باشند. در این دو فلز، حیثیت کالایی و مصرفی به صورت بالفعل وجود دارد؛ ولی حیثیت پولی آنها بالقوه است، و با به

کارگیری آنها به عنوان پول به صورت بالفعل در می آید. در فرایند تحول پول، جوامع بتدریج سپرده‌های دیداری و اسکناس را به عنوان پول انتخاب می‌کنند؛ به عبارت دیگر زمانی که پول اعتباری محض (فرض می‌کنیم که ارزش مصرفی کاغذ اسکناس صفر است)، و نه یک پول حقیقی، به عنوان پول انتخاب می‌شود، مردم متوجه می‌شوند که پول اعتباری محض حتی بهتر از طلا و نقره قادر است نشانگر ارزش مبادله‌ای صرف و حافظ آن باشد. مسلم است که رغبت به پول اعتباری، به خاطر خصوصیات مصرفی آن نیست، و خصوصیات مصرفی، هیچ محدودیتی در بیان و حفظ ارزش مبادله‌ای به وسیله این نوع پول ایجاد نمی‌کند؛ چون پول اعتباری محض، اساساً فاقد خصوصیات مصرفی است؛ بنابراین در این پول، مشکل تفکیک ارزش مبادله‌ای از خصوصیات مصرفی، خود به خود رفع شده است، و ارزش مصرفی پول اعتباری محض به دلیل ارزش مبادله‌ای آن است و به دلیل خصوصیات مصرفی آن نیست، پول اعتباری محض براحتی می‌تواند فقط ارزش مبادله‌ای خالص را بیان و حفظ کند، و در نتیجه به عنوان ارزش مبادله‌ای صرف یا پول از جانب مردم، مورد تقاضا و رغبت واقع می‌شود.

باید به این نکته توجه کنیم که در مورد طلا و نقره، خصوصیات بارز این دو فلز مردم را مطمئن می‌کند، این دو فلز می‌توانند ارزش مبادله‌ای را بیان و حفظ کنند؛ ولی در پول اعتباری محض، آنچه که مردم را از حفظ و تداوم ارزش مبادله‌ای مطمئن می‌کند، قدرت، خوشنامی و اعتبار آن است. در عین حال، در هر دو مورد (پول حقیقی و پول اعتباری محض)، آنچه که مورد رغبت قرار می‌گیرد، همان ارزش مبادله‌ای است.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان پول را به صورتهای زیر تعریف کرد:

۱. پول چیزی است که بیانگر مالیت مال بوده، و خصوصیات شخصی آن از نظر عرف ملغا شده باشد.

۲. پول عین مالیت مال و مجرد از هرگونه جنبه‌های خصوصی و شخصی اموال است.

۳. پول چیزی است که بیانگر و حافظ ارزش مبادله‌ای خالص باشد.

۴. پول چیزی است که ارزش مصرفی آن در ارزش مبادله‌ای آن است.

حال، هر چیزی (اعم از این که کالا باشد یا اعتبار) اگر بتواند بیانگر و حافظ ارزش

مبادله‌ای خالص و تداوم این ارزش و قدرت وفای آن باشد، این قابلیت را خواهد داشت که پول تلقی شود، و مردم آن را به عنوان پول بپذیرند.

خلق ارزش مبادله‌ای به وسیله پول

از تعاریف فوق می‌توان نتیجه گرفت، که با پول شدن یک چیز، ارزش مبادله‌ای جدیدی به وجود می‌آید. در واقع، این ارزش مبادله‌ای به طور بالقوه در چیزی که می‌خواهد پول بشود وجود دارد؛ اما با تعلق رغبت به آن، از قوه به فعل در می‌آید. یکی از خصوصیات پول که در واقع جزء لاینفک تعریف آن است، این است که ارزش مبادله‌ای خلق می‌کند. یک کالای حقیقی، مثل سیب دارای یک ارزش مصرفی است که تابع خصوصیات شخصی آن کالا و مستقل از ارزش مبادله‌ای آن است. وقتی رغبت مردم به سیب تعلق می‌گیرد، این ارزش مصرفی سیب است که منشأ ارزش مبادله‌ای آن می‌شود.

پول هم چیزی است که دارای ارزش مصرفی است؛ اما ارزش مصرفی آن از نوع ارزش مصرفی سیب نیست. ارزش مصرفی پول در ارزش مبادله‌ای، آن است که به طور بالقوه در چیزی که می‌خواهد پول بشود وجود دارد؛ بنابراین به عنوان پول، مورد رغبت و مقبولیت و مطلوبیت قرار می‌گیرد. وقتی مورد رغبت قرار گرفت، آن ارزش مبادله‌ای از قوه به فعل در می‌آید.

هر کالایی می‌تواند به عنوان پول، مورد رغبت قرار گیرد؛ به شرط اینکه اطمینان حاصل شود که این کالا می‌تواند حافظ و ضامن بقای ارزش مبادله‌ای باشد؛ بنابراین هر کالایی می‌تواند صرف نظر از ارزش مصرفی ویژه‌اش، ارزش مبادله‌ای بالقوه‌ای داشته باشد، که وقتی به عنوان پول مورد رغبت قرار گرفت، آن ارزش مبادله‌ای بالقوه، متحقق شود؛ اما خصوصیات کالاها در این جنبه، نقشی بسیار اساسی دارند، و همان طور که گفته شد، دو فلز طلا و نقره بیش از همه کالاها توانایی حفظ ارزش مبادله‌ای را داشته، و بنابراین دارای ارزش مبادله‌ای بالقوه‌اند، و وقتی به عنوان پول مورد رغبت مردم قرار می‌گیرند، آن ارزش مبادله‌ای بالقوه، فعلیت پیدا می‌کند.

به طور کلی پول (چه حقیقی و چه اعتباری) ارزش مبادله‌ای بالفعل جدیدی ایجاد می‌کند، که قبلاً به صورت بالقوه در کالا (به تناسب خصوصیات آن) یا در اعتبار اعتبار

کننده وجود داشت. در مورد پول حقیقی، ارزش مبادله‌ای بالفعل ایجاد شده به ارزش مبادله‌ای پیشین کالا اضافه می‌شود؛ ولی در مورد پول اعتباری، ارزش مبادله‌ای ایجاد شده، در واقع ارزش مبادله‌ای است که ابتدا به صورت بالقوه بوده و سپس فعلیت یافته است.

مشخصه‌های پول

در اقتصاد اسلامی، سه مشخصه زیر برای پول پذیرفته شده است:

۱. پول به عنوان وسیله مبادله

از بحث قبل نتیجه گرفتیم که پول ارزش مبادله‌ای خلق می‌کند، و بیانگر ارزش مبادله‌ای به طور مطلق است، و بالطبع می‌تواند به عنوان وسیله مبادله به کار رود. اگر پول ارزش مبادله‌ای بالفعل را نداشت، نمی‌توانست وسیله مبادله نیز باشد. وسیله فاقد ارزش نمی‌تواند نقش وسیله بودن را بازی کند؛ اینکه کسی در مقابل دریافت وسیله مبادله خاصی، حاضر می‌شود و کالایی را به دیگری واگذار کند، بدین علت است که می‌داند این وسیله، ارزش مبادله‌ای را با خود حمل می‌کند، او می‌تواند آن را تصاحب کند، و پول نیز از آن‌رو که واجد ارزش مبادله‌ای است، به عنوان وسیله مبادله پذیرفته شده است.

۲. پول به عنوان واحد سنجش ارزش

پول به تبع خلق و حمل ارزش مبادله‌ای، به عنوان واحد سنجش این ارزش نیز مطرح است. اگر پول، ارزش مبادله‌ای با خود حمل می‌کند، مقدار این ارزش مشخص است، و بنابراین واحدهایی از پول که این ارزش مبادله‌ای را حمل می‌کند نیز مشخص خواهد بود.

۳. پول به عنوان ذخیره ارزش

پول با داشتن و حفظ ارزش مبادله‌ای، ذخیره ارزش نیز می‌کند؛ و چون ارزش مبادله‌ای در هر زمان همراه پول است، فرد با ذخیره پول، یک ارزش مبادله‌ای خالص را ذخیره می‌کند. منافی که با این کار عاید فرد می‌شود، عبارت است از اینکه اولاً: فرد از زیانهای ذخیره

ارزش مصرفی، مثل فاسد شدن و تلف شدن کالاها مصون می ماند؛ ثانیاً: فرد نمی داند در آینده به چه چیزی نیاز پیدا خواهد کرد که همان را ذخیره کند. اگر او کالایی را ذخیره کند، این کالا ارزش مبادله ای کلی در مقابل همه کالاها نخواهد داشت؛ ولی با ذخیره پول، ارزش مبادله ای کلی را (که صلاحیت تبدیل شدن به هر کالایی را دارد) مالک خواهد شد. البته ممکن است در موارد استثنایی، فرد از نفس ذخیره کردن پول لذت ببرد؛ ولی باید توجه داشت در اینجا هم در واقع آن ارزش مبادله ای کلی نهفته در پول است که توسط فرد، مورد رغبت قرار گرفته و از آن لذت می برد.

برخی تصور کرده اند که وظیفه سوم؛ یعنی ذخیره ارزش بودن پول از نظر اقتصاد اسلامی قابل قبول نیست؛ به این ترتیب که اسلام، کنز پول را مجاز نشمرده و از آن نهی کرده و بر کنز پول، زکات وضع کرده است. در این صورت نباید در اقتصاد اسلامی از ذخیره ارزش بودن پول سخن گفت؛ این نظر نتیجه برداشت نادرست از دو مفهوم «ذخیره ارزش» و «کنز» است. مراد از ذخیره ارزش بودن پول این است، که اگر کسی بخواهد ارزش مبادله ای را ذخیره و نگهداری کند، آن را به صورت پول نگه می دارد، و این وظیفه؛ یعنی ذخیره ارزش بودن برای پول در اقتصاد اسلامی و غیر آن وجود دارد.

اما آنچه در اسلام مورد نهی قرار گرفته، را کد گذاشتن پول و خارج کردن آن از مبادله در حد بیش از نصاب و به مدت یک سال تمام است. در این مورد نیز اولاً: را کد نگهداشتن پول غیر طلا و نقره از نظر فقهای شیعه، مشمول زکات نمی شود؛ ثانیاً: را کد نگهداشتن پول طلا و نقره به مقدار کمتر از حد نصاب نیز، آن را مشمول زکات نمی سازد؛ ثالثاً: خارج ساختن پول طلا و نقره از گردش مبادلات، حتی اگر بیش از حد نصاب باشد، امری جایز است و تنها زکات آن باید پرداخت شود.

بنابراین ذخیره ارزش بودن پول، غیر از کنز کردن و را کد نگهداشتن آن است؛ علاوه بر اینکه را کد نگهداشتن پول هم به طور مطلق، امری غیر مجاز نیست. در این صورت حتی اگر بپذیریم که لازمه ذخیره ارزش بودن پول، کنز کردن آن است، نمی توان گفت در اقتصاد اسلامی، پول این وظیفه را ندارد.

همزمان با معرفی شدن پول به جامعه، انتظار می رود که وسیله مبادله، واحد سنجش ارزش و وسیله ذخیره ارزش بشود. هیچ پولی قابل تصور نیست که وسیله مبادله

نباشد، یا واحد سنجش ارزش یا وسیله ذخیره ارزش نباشد. این سه خصلت یا مشخصه، همراه با پول بوده و در پول بودن پول نهفته است، و تنها با این سه خصلت می توان پول را شناخت.^۱ البته توجه داریم که ریشه و منشأ این سه خصلت، در ارزش مبادله جدید و بالفعلی است که با پول شدن چیزی خلق می شود.

گاهی این سؤال مطرح می شود که آیا قبض یا رسید، پول است یا خیر؟ مثلاً: آیا چک پول است یا خیر؟ در جواب این سؤال باید گفت که ارزش مبادله ای بالفعل ایجاد شده، در چیزی است که رسید یا قبض، تعهد پرداختن آن چیز به شمار می رود؛ مثلاً: در مورد چک و حسابهای دیداری بانکها، ارزش مبادله ای بالفعل ایجاد شده، در حسابهای دیداری بانکی است، و در واقع حسابهای بانکی هستند که دارای ارزش مبادله اعتباری بالفعلند، و خود چک، پول نیست؛ زیرا تعریف پول شامل آن نمی شود.

اگر می بینیم که چک به عنوان وسیله در مبادلات رد و بدل می شود، در اینجا چک در اصل، وسیله مبادله نیست، بلکه وسیله مبادله، همان پولهای موجود در حسابهای دیداری است که با انجام معاملات رد و بدل می شود. چک در واقع نقشی جز نمایندگی برای آن وسیله مبادله را بازی نمی کند؛ چون اگر بعد از انجام معامله ای، موجودی حساب بانکی رد و بدل نشود، چک بی درنگ ارزش خود را از دست می دهد.

امکان دارد سؤال شود که آیا ممکن است چک در عین حال که وسیله مبادله است، پول نباشد؟ در جواب باید گفت: در نقل و انتقالات و معاملات اگر چک و یا چکهای خاصی وسیله ای شدند که به هنگام معامله به آنها به طور مستقل توجه شده، و صرف نظر از حیثیت وسیله بودن، به آنها به عنوان یک حامل ارزش مبادله ای نظر شود، در آن

۱. برخی اقتصاددانان، پول را وسیله پرداختهای آتی نیز می دانند؛ یعنی در مواردی که زمان خرید کالا با زمان پرداخت وجه آن، طبق قرارداد تفاوت دارد، پول وظیفه پرداختهای آتی را انجام می دهد. در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا پول وظیفه چهارمی به نام وسیله پرداختهای آتی دارد؟ همان گونه که قبلاً ذکر شد، وظایف اصلی پول، محدود به سه مورد وسیله مبادله، معیار سنجش و ذخیره ارزش است. وسیله پرداختهای آتی بودن پول، در واقع همان وسیله مبادله بودن پول است؛ البته با در نظر گرفتن اختلاف زمان دریافت کالا و پرداخت پول از طرف دیگر. وسیله پرداختهای آتی بودن پول، فرع بر آن است که پول، ذخیره ارزش و معیار سنجش ارزش باشد. از این رو، وسیله پرداختهای آتی به عنوان یک وظیفه مستقل برای پول، قابل طرح نیست. بعلاوه، این ویژگی مختص پول نیست و حواله و سایر اوراق بهادار نیز این نقش را بخوبی ایفا می نمایند.

صورت، چک هم وسیله مبادله است و هم پول. در این حالت بار رد و بدل شدن چک، اگر هم موجودیهای حسابهای بانکی رد و بدل نشوند، مردم عکس العملی نشان نمی دهند و چک بلا استفاده و ختشی نمی شود. نمونه این نوع چک، چکهای تضمینی بانکی بود که چند سال قبل در ایران انتشار یافت، و در واقع، مثل اسکناس عمل می کردند. البته باید توجه داشت که خود اسکناس نیز رسید بدهی دولت، یا بانک مرکزی به مردم و یا اعتبار دولت است؛ ولی مردم به اسکناس به طور مستقل به عنوان حامل ارزش مبادله نگاه می کنند.

مالیت پول

مالیت پول در صورتی اثبات می شود که همبستگی بین وسیله مبادله بودن، معیار سنجش ارزش بودن و ذخیره ارزش بودن پول پذیرفته شود. با پذیرفتن مالیت پول، دیگر نمی توان پول را حواله صرف دانست؛ زیرا اگر پول صرفاً حواله و سند مبادله باشد، خود حواله مالیت و ارزش ندارد. از این رو، برای اثبات مالیت پول، باید همبستگی وظایف آن، مورد بحث قرار گیرد.

همبستگی وظایف پول

در بحثهای گذشته، وظایف اصلی و سه گانه پول بیان شد. اکنون موضوع اساسی این است که آیا دو وظیفه اول و دوم می تواند منفک از وظیفه سوم باشد؟ آیا پول به عنوان پول می تواند وسیله مبادله و معیار سنجش ارزش کالاها و خدمات بوده؛ ولی وظیفه سوم را نداشته باشد؟ واقعیت این است که تا پول وسیله ذخیره ارزش نباشد، نمی تواند وسیله مبادله و معیار سنجش ارزش قرار گیرد؛ زیرا فرض بر این است که مشکلات عدیده مبادلات پایاپای خالص موجب شده است، که پدیده ای به نام پول به وجود آید. در واقع، حل این مشکلات در اینجا پول جستجو می شده است. نگاهی اجمالی به مشکلات مزبور، بهترین دلیل و در عین حال ساده ترین بیان برای اثبات واقعیت مورد بحث است. مشکلاتی که در مبادلات پایاپای رخ می نمود، عبارت بودند از:

۱. فقدان واحد مشترک سنجش ارزش

با نبود معیار سنجش ارزش، به آسانی نمی‌توان ارزش هر جنس را به صورت مشخص بیان کرد، بلکه باید آن را به صورت مقادیر متعددی از انواع و اقسام کالاهایی که در بازار موجود است، تعیین نمود.

۲. ناهماهنگی بین احتیاجات طرفین مبادله

کسی که اسب دارد و می‌خواهد آن را با گاو شیرده مبادله کند، پیدا کردن کسی که گاو شیرده مورد احتیاج او را داشته، و از طرف دیگر خود نیازمند به مبادله گاو با اسب باشد، کاری بس مشکل است و صرف زیادی می‌طلبد.

۳. فقدان ذخیره کردن قدرت خرید خالص

ذخیره کردن قدرت خرید از طریق انبار کردن کالای خاص، اشکالات عمده‌ای را به دنبال داشت. از جمله ممکن بود که کالای انبار شده ارزش خود را از دست بدهد و هزینه انبارداری آن افزایش یابد؛ هر وقت صاحب کالای انبار شده می‌خواست چیزی بخرد، فروش کالای ذخیره شده در ظرف مدت کوتاهی بدون تحمل خسارت مشکل بود.

جامعه بشری برای حل این مشکلات، پول را به وجود آورد؛ اما مجموع این مشکلات در صورتی در قالب پول حل می‌گردد، که پول وسیله مبادله و معیار سنجش ارزش باشد، و در عین حال ذخیره ارزش نیز به حساب آید. اگر پول نتواند مشکل سوم را حل کند، و این مشکل همچنان به جای خود باقی بماند، باید در کنار عامل پول، راه حل این مشکل را در قالب دیگری جستجو کرد. چه اینکه مشکل سوم نیز از ماهیت مبادله پایاپای خالص برمی‌خیزد، و بدون ارائه راه حل آن نمی‌توان تمام مشکلات مبادله پایاپای را خاتمه یافته تلقی کرد. واقعیت این است که تنها راه حل جامع مشکلات فوق، این بود که جامعه بشری عاملی را در نظر بگیرد که در یک زمان، هم ذخیره ارزش به حساب آید، و هم وسیله مبادله و معیار سنجش ارزش. در اینجا بود که بشر نیازمند شد ارزش مبادله‌ای محض را در قالب کالا یا فلز یا اسکناس اعتبار کند؛ ارزش مبادله‌ای محض که ارزش مصرفی آن غیر از این ارزش مبادله‌ای محض نباشد. لازمه چنین ارزش مبادله‌ای محض

این بود که می توانست در یک زمان، هم ذخیره ارزش و معیار سنجش ارزش به حساب آید، و هم عنصر مشترک مورد نیاز کلیه صاحبان کالاها و خدمات و طرف مبادله آنها باشد. از این گذشته، چگونه ممکن است عنصری معیار سنجش ارزش مبادله ای باشد؛ اما خودش ارزش را در خود ذخیره نکند و مالیتی نداشته باشد؟ به عنوان مثال، آیا ممکن است خط کشی که طول یک پارچه را مشخص می کند، خود اصلاً طولی نداشته باشد؛^۱ بنابراین چنان که ابزار اندازه گیری طول و وزن باید دارای طول و وزن باشد، معیار اندازه گیری ارزشهای مبادله ای نیز باید ارزش مبادله ای داشته باشد.

با توجه به آنچه که بیان شد، می توان چنین نتیجه گرفت که دو وظیفه «وسیله مبادله و معیار سنجش ارزش بودن پول» از وظیفه سوم؛ یعنی ذخیره ارزش بودن پول قابل تفکیک نیست؛ زیرا اولاً؛ فلسفه پیدایش پول، حل مشکلات مبادله پایاپای خالص بوده است، و حل مجموعه این مشکلات در قالب پول امکان ندارد، مگر اینکه عنصری به عنوان ارزش مبادله ای محض، اعتبار شود که لازمه آن به عهده گرفتن وظایف سه گانه یاد شده است؛ ثانیاً؛ پول در صورتی ممکن است معیار سنجش ارزش مبادله ای کالاها تلقی شود که خود ارزش مبادله ای داشته باشد.

واقعیت مذکور را استاد شهید مطهری چنین بیان کرده است: قابلیت پول برای اینکه به وسیله آن، اموال دیگر کسب شود، صفتی است که موجب ارزش پول شده است.^۲ نکته ای که باید در اینجا خاطر نشان سازیم، این است که لازمه قطعی ذخیره ارزش

۱. امام محمد غزالی در مورد پول می گوید:

اولاً؛ پول وسیله سنجش ارزش دیگر کالاهاست و ثانیاً؛ فایده خود پول، فقط به دست آوردن دیگر کالاها به وسیله آن است؛ بنابراین همچنان که آینه بی رنگ است و هر رنگی را نشان می دهد، پول هم در ذات خود هیچ گونه فایده ای ندارد، بلکه فایده اش این است که وسیله به دست آوردن کالاهای دیگر قرار می گیرد. (احیاء العلوم؛ الجزء الرابع، کتاب الشکر، صص ۸۸ و ۸۹.)

علامه طباطبائی (ره) مطلب فوق را مورد نقد قرار می دهد و خلاصه نقد ایشان این است که اگر پول برای انسان ارزش نداشته باشد؛ امکان ندارد که بتواند ارزش دیگر کالاها را بیان کند. همچنان که اگر ابزار اندازه گیری طول، طول مشخصی نداشته باشد، نمی تواند طول دیگر کالاها را ارزیابی کند. (المیزان؛ ج ۲، ص ۲ و ۴۳۲.)

۲. برای آشنایی بیشتر با نظر استاد شهید مطهری، ر.ک: ربا، بانک، بیمه؛ صص ۲۸، ۱۷۱ و ۱۷۷. در همین جا باید خاطر نشان ساخت که استاد هر چند در صفحه ۱۷۵ همین کتاب می فرماید: «ارزش پول در سلسله معلولات مبادله [کالاها] است ... برخلاف ارزش کالاها که در سلسله علل ←

بودن پول، این نیست که صاحب پول بتواند بهره دریافت کند. هرکس که ذخیره ارزش بودن پول را به مثابه، منشأ و علت تامه تعلق گرفتن بهره به آن تصور کرده، نتوانسته است پدیده «بهره پول» را به علت واقعی اش که همان رابطه حقوقی قرض است ربط دهد. به همین دلیل، اگر پول صرفاً حواله بوده و فاقد ویژگی ذخیره ارزش باشد، باز هم می تواند در جریان قرض ربوی قرارگیرد. قرض دادن یک حواله و دریافت حواله ای بیش از آن، در واقع یک قرض ربوی است و ربا محسوب می شود؛ بنابراین پول در سایه اعتبار و مقبولیت عامه، دارای ارزش مبادله ای محض شده است، و لوازم غیر قابل انفکاک این ارزش مبادله ای خالص این است، که پول به طور همزمان وسیله مبادله، معیار سنجش ارزش و ذخیره ارزش به حساب می آید. در واقع، بین این وظایف همبستگی کامل وجود دارد، و بر همین اساس است که پول، مال محسوب می شود؛ زیرا هر چیزی که اولاً دارای فایده ای باشد و نیازی از نیازهای شناخته شده انسان را رفع کند؛ و ثانیاً کمیابی نسبی داشته باشد، مورد رغبت و مطلوبیت و تقاضا و عرضه قرار می گیرد. پول نیز در پرتو اعتبار دولت و مقبولیت عامه دارای فایده بوده، و در مقایسه با نیاز مورد نظر، کمیابی نسبی دارد، و در واقع دارای مالیت اعتباری است. پول در سایه اعتباری بودنش، ارزش مبادله ای محض دارد و در نتیجه، وظایف ذخیره ارزش، معیار سنجش و وسیله مبادله بودن را ایفا می کند. البته باید توجه داشت که مالیت داشتن پول، علت بهره داشتن آن نیست، همچنان که اگر مالیت هم نمی داشت و صرفاً حواله بود، باز هم زمینه بهره داشتن آن نفی نمی شد؛ زیرا بهره یک رابطه حقوقی است و ارتباطی با مالیت پول یا حواله بودن آن ندارد. پول در عین مالیت ممکن است در رابطه حقوقی قرض ربوی قرار گیرد و همچنان که اگر حواله باشد، امکان قرار گرفتن در این رابطه حقوقی ربوی را دارد.

→ مبادلات است.» ولی باید توجه داشت که این تعبیر، بدین معنا نیست که پول از نظر ایشان مالیت ندارد، بلکه مالیت آن را در مرتبه معلول می دانند، نه در مرتبه مبادله کالاهای واقعی؛ بنابراین با امعان نظر به عنوان ارزش معلولی پول، می توان مالیت معلولی پول را از دیدگاه وی استنباط نمود. بگذریم از اینکه ارزش پول به عنوان ارزش مبادله ای محض، معلول اعتبار و مقبولیت عامه است. مبادله، علت ارزش مبادله ای پول نشده است، تا اینکه در سلسله معلول آن واقع شود، بلکه مبادله به عنوان نیاز، انگیزه شده است که جامعه ارزش محض را در قالب پول اعتبار کند. بعد از اعتبار ارزش مبادله ای محض و مقبولیت عامه، پول مال اعتباری به حساب آمده است.

کالا نبودن پول

هر چیزی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم، رافع یکی از نیازهای مصرفی شناخته شده انسان و دارای ویژگی کمیابی نسبی باشد، «کالای حقیقی» است؛ بنابراین دو عنصر اساسی رافع نیاز مصرفی بودن و کمیابی نسبی، قوام کالا بودن اشیاست. این دو عنصر در بیشتر کالاهای از واقعیت عینی و تکوینی آنها نشأت می‌گیرد؛ یعنی وجود عینی و خارجی کالاهای به گونه‌ای است، که از طرفی قابلیت رفع نیازی از نیازهای انسان را دارند، و از طرف دیگر دارای کمیابی نسبی هستند. (لذا اشیایی، مانند هوا که در طبیعت به فراوانی وجود دارند، از دایره این تعریف خارج می‌شوند.) «کالای حقیقی» در متون اقتصادی، «کالای اقتصادی» نامیده می‌شود.^۱ در واقع کالای حقیقی همان مال حقیقی است که در مقابل مال اعتباری قرارداد؛ بنابراین هرگاه دو عنصر رفع نیاز، مبادلاتی و کمیابی نسبی در سایه اعتبار اعتبار کننده‌ای مصداق یابد، و رفع این نوع نیازها تنها از طریق ایجاد مال اعتباری ممکن گردد، در چنین شرایطی دولت به عنوان مرجع مورد اعتبار و مقبول عامه، اقدام به شکل‌گیری این مال می‌کند تا نیازهای اجتماعی برطرف شود.

بنابراین با توجه به نیازهای واقعی و استعدادهای متفاوت افراد، و اینکه تولیدات بر اساس قابلیت‌های انسانها به انجام می‌رسد، دولت برای تسهیل و تسریع و گسترش مبادلات در جهت تأمین رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی، ناگزیر است مالیتی را که ارزش مصرفی آن عین ارزش مبادله‌ای باشد، به عنوان پول اعتبار کند. هرچند عنوان مالیت، هم بر کالاهای حقیقی و هم بر پول اعتباری صدق می‌کند، و بر همین اساس، فقها پول اعتباری را مال و حامل ارزش تلقی کرده‌اند،^۲ لیکن عنوان کالا بر آن اطلاق نمی‌شود؛ بنابراین کالا همان مال حقیقی است و پول یک مال اعتباری. از این رو، بین کالای حقیقی و مال، از لحاظ منطقی رابطه اعم و اخص مطلق برقرار است. البته کالای حقیقی نبودن پول، اعتباری در محدوده اقتصاد ملی است؛ اما اگر از دیدگاه اقتصاد بین‌الملل به این موضوع

۱. در متون اقتصادی، «Goods» به معنای اسم جنس برای تمامی کالاهاست؛ اما «Commodity» به معنای کالای اقتصادی است که دارای قیمت است. در مباحث چند دهه اخیر اقتصاددانان، پول نیز، مانند سایر کالاهای مصرفی در تابع مطلوبیت مصرف کننده قرار گرفته است، در حالی که ماهیت پول با ماهیت کالاهای اقتصادی متفاوت است.

۲. خویی، سید ابوالقاسم؛ منهاج الصالحین؛ ج ۲، «الربا»، مسأله ۷۱، پاورقی شماره ۱۶۳.

بنگریم، پول اعتباری هر کشور برای کشور دیگر، به منزله یک کالای حقیقی تلقی می شود و مورد مبادله قرار می گیرد.

نکته دیگری که باید بدان توجه کرد، این است که هر چند پول به عنوان معیار سنجش، ذخیره ارزش و وسیله مبادله، واسطه مبادله کالاها قرار می گیرد؛ ولی نمی توان آن را یک کالای واسطه ای نامید؛ زیرا کالای واسطه ای در واقع واسطه بین کالای سرمایه ای و کالای مصرفی است، در حالی که پول به عنوان وسیله ای که با دارا بودن ویژگی ذخیره ارزش و معیار سنجش بودن، می تواند ارزش دو کالا را برحسب واحد خود بیان و مبادلات را تسهیل کند، ایفای نقش می نماید.

پول و سرمایه

پول ارزش مبادله ای محض اشیا و قدرت خرید کل است، و از این رو یک مال اعتباری است؛ در حالی که سرمایه، مال حقیقی است که در ایجاد کالاها و خدمات، نقش مستقیم دارد؛ بنابراین پول و سرمایه ماهیتاً متفاوتند.

آیا پول، سرمایه بالقوه است؟

پول، بالقوه، همه چیز است و این امر، منحصر به سرمایه نیست. همان گونه که پول می تواند با طی مراحل به سرمایه تبدیل شود، درآمد، پس انداز و برخی کالاهای مصرفی نیز می توانند به سرمایه تبدیل شوند؛ هر چند پول به لحاظ اینکه قدرت خرید کلی است، سرعت تبدیل آن به سرمایه زیاد است.

آیا پول، سرمایه مالی است؟

با تفکیک ماهیت پول و سرمایه، بسادگی می توان دریافت که پول، سرمایه مالی نیست؛ زیرا مادامی که مال به شکل پول (مالیت اعتباری) است، دیگر سرمایه (مال حقیقی) نیست؛ و زمانی که پول به سرمایه تبدیل گردید، دیگر مال اعتباری نخواهد بود. از این رو، از دیدگاه اقتصاد اسلامی، اصطلاح «سرمایه مالی» یک اصطلاح نادرست است.

این اشکال از آنجا ناشی شده که برخی گمان کرده اند در قرارداد مشارکت یا مضاربه، به محض آنکه فرد مبلغی را برای مشارکت یا تجارت اختصاص داد، به وجه او اصطلاح «سرمایه» اطلاق می شود و مستحق بازدهی است، در حالی که چنین نیست.

مادامی که پول به کالا تبدیل نشود، و به عبارت دیگر تا زمانی که به قرارداد عمل نشود، پول به سرمایه تبدیل نخواهد شد. تا قبل از تبدیل پول به سرمایه، هرگونه کاستی یا فزونی که برای پول حاصل شود، مثلاً: ارزش آن بالا رود، تمامی آنچه حاصل شده متعلق به مالک پول خواهد بود، در حالی که به محض تبدیل پول به کالا (برای تجارت در مضاربه یا فعالیت اقتصادی در مشارکت) می‌توان آن را سرمایه نامید. از این رو، می‌توان بسادگی دریافت که در این میان، سرمایه مالی اصطلاحی بی‌معناست.

بهره مرتبط با پول و سود مرتبط با سرمایه است

به دلیل تفکیک پول و سرمایه در اقتصاد اسلامی، فزونی مرتبط با پول؛ یعنی بهره، تحریم شده؛ ولی منفعت ناشی از سرمایه؛ یعنی سود، مجاز شمرده شده است. از این رو، نه بهره به سرمایه تعلق می‌گیرد و نه سود به پول. (این تفکیک در متون اقتصادی معاصر انجام نشده است.)

هم اکنون بسیاری از اقتصاددانان مسلمان، تمایز اساسی میان اقتصاد اسلامی و اقتصاد معاصر را در این عبارت خلاصه می‌کنند: اقتصاد معاصر، یک اقتصاد ربوی (مبتنی بر بهره) است، در حالی که اقتصاد اسلامی، یک اقتصاد مبتنی بر سود و سهم‌بری در سود (Porfit - sharing) است.

آیا پول خنثی است؟

اصطلاح خنثی بودن پول (neutrality of money)، اولین بار توسط «دیوید هیوم» در ۱۷۲۵ و در مخالفت با اندیشه‌های مرکانتیلیست‌ها (mercantilists) مطرح شد. مرکانتیلیست‌ها معتقد بودند، که ثروت یک ملت بایستی با مقدار طلایی که آن کشور در اختیار دارد سنجیده شود. این ایده، یکی از عقاید اقتصاددانان کلاسیک را تشکیل داد؛ به طوری که خنثی بودن پول در نظریه، مقداری پول متبلور گردید؛ بدین ترتیب که در هر اقتصاد، مقدار پول در جریان، تنها بر سطح قیمتها تأثیر می‌گذارد و نمی‌تواند بر سطح محصول واقعی (real product)، مؤثر واقع شود. ویکسل، هایک و دان پاتینکن (Don Patinkin) از اقتصاددانانی هستند که خنثی بودن پول را تشریح نموده‌اند. پاتینکن

همچنان سرسختانه از این ایده دفاع می‌کند.

خشتی بودن پول بر اساس این فرض قابل انتقاد شکل می‌گیرد، که افراد دچار «توهم پولی» (money illusion) نیستند؛ در حالی که در واقعیت، این پدیده اتفاق می‌افتد. «کینز» در مقاله «گذری بر اصلاح پولی» (Tract on Monetary Reform) که در ۱۹۲۳ منتشر گردید، خاطرنشان می‌سازد که در دراز مدت، پول خشتی است؛ ولی در کوتاه مدت خشتی نبوده و بر محصول واقعی تأثیر می‌گذارد. بخش اصلی نظریه پولی کینز را، خشتی نبودن پول در کوتاه مدت تشکیل می‌دهد. در این نظریه، بیان شده که در وضعیت بیکاری، قیمتها متناسب با مقدار افزوده پول افزایش نمی‌یابد، و افزایش مقدار واقعی پول است که حجم سرمایه‌گذاری و سطح محصول را افزایش می‌دهد.

همچنین خشتی نبودن پول در کوتاه مدت، از اصول مهم طرفداران نظریه مقداری پول است که معتقدند، به‌رغم آنکه در دراز مدت، تغییر در مقدار پول عمدتاً بر قیمتها تأثیر می‌گذارد؛ ولی در عین حال آثار کوتاه مدت آن، عمدتاً به افزایش محصول می‌انجامد. «فریدمن» در مقاله‌ای در ۱۹۷۰ خاطرنشان ساخت، که در مدتی که ممکن است پنج تا ده سال به طول بینجامد، تغییرات پولی عمدتاً میزان بازده را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما طی دهه‌های متمادی، نرخ رشد پول عمدتاً بر سطح قیمتها مؤثر واقع خواهد شد.

«رابرت لوکاس» (Lucas) در سال ۱۹۷۲ در مقاله خود توضیح داد، که بر اساس نظریه انتظارات عقلایی (Theory of Rational Expectation)، تنها تغییرات پیش‌بینی نشده در مقدار پول می‌تواند آثار واقعی به‌دنبال داشته باشد. در غیر این صورت، سیاست پولی، خشتی و بی تأثیر می‌شود. این مطلب سپس در ۱۹۷۶ توسط سارجنت (sargent)، و در ۱۹۷۸ توسط بارو (Barro)، با داده‌های تجربی تبیین شد. هرچند مطالعات بعدی که توسط فیشر در ۱۹۸۰، بوسچن (Boschen) و گراسمن (Grossman) در ۱۹۸۲، گردون (Gordon) در ۱۹۸۲، میشکین (Mishkin) در ۱۹۸۳ و چکتی (Cecchetti) در ۱۹۸۶ انجام گرفت، نتایج عکس به‌دنبال داشت. در هر حال، امروزه اعتقاد بر آن است که هر دو تغییر پیش‌بینی شده و پیش‌بینی نشده، در عرضه پول در کوتاه مدت دارای آثار واقعی است. اقتصاددانان کلاسیک جدید، با خشتی بودن پول در دراز مدت موافق نیستند.

نقش پول در فعالیتهای اقتصادی

با توجه به مطالب پیش گفته، می توان دریافت که پول به آنگونه که اقتصاددانانی، مانند دان پاتینکن و سایرین معتقدند، خشی نبوده و در فعالیتهای اقتصادی در کوتاه مدت و دراز مدت دارای تأثیر و تأثر است. از یک طرف حتی در کوتاه مدت، پول موجد و منشأ یک سلسله فعالیتهای اقتصادی است، و از طرف دیگر ارزش پول و سرعت گردش آن از شرایط و فعالیتهای اقتصادی تأثیر می پذیرد. گروهی، مانند پولی گرایان (monetarists) معتقدند که حجم پول اثر قابل توجهی بر فعالیتهای اقتصادی و سطح قیمتها دارد، و اهداف سیاست پولی با هدف قرار دادن نرخ رشد عرضه پول، به طور کاملاً مطلوبی تأمین می گردد، و بدین ترتیب، نقش پول را بیش از حد توسعه داده، و بر آن تأکید و احياناً در آن افراط کرده اند. گروه دیگر، مانند خشی گرایان (neutralists) در مواردی پول را بی تأثیر دانسته، و در موارد دیگر در تأثیر چشمگیر آن تردید جدی کرده اند؛ بنابراین می توان این مطلب را قدر متیقن و وجه اشتراک نظر اقتصاددانان دانست، که پول در تنظیم فعالیتهای اقتصادی نقش دارد؛ اما در مورد میزان این نقش و آثار آن، اختلاف نظر وجود دارد. ما به همین مورد اشتراک تمسک جسته، و آثار اقتصادی پول را بر می شماریم.

آثار اقتصادی پول

آثار اقتصادی مختلفی را برای پول ذکر می کنند. مهمترین آثار اقتصادی پول عبارت است از:

(الف) ایجاد نقدینگی؛

(ب) تسریع در گردش مبادلات؛

(ج) رشد تولید و رونق و توسعه در جامعه؛

(د) تورم؛

(ه) سلطه ناشر پول؛

(و) توزیع مجدد درآمدها.

آثار فوق مانند مشخصه های پول نیستند که قید لاینفک تعریف پول بوده و همیشه با آن تلازم داشته باشند؛ به عبارت دیگر پول می تواند آثار فوق را به بار آورد، و یا چنین

آثاری را به دنبال نداشته باشد. می توان تصور کرد که طبق تعریف، چیزی پول باشد؛ ولی مثلاً، موجب رشد تولید یا توزیع مجدد درآمدها یا تسریع در گردش مبادلات نشود. این مشخصه های پول هستند که آثار فوق را به بار می آورند؛ اینک به بررسی آثار فوق می پردازیم؛

الف) ایجاد نقدینگی

وقتی چیزی وسیله مبادله شد، داشتن آن بالاترین نقدینگی^۱ را برای دارنده آن ایجاد می کند. پول تمام عیار (حقیقی یا کالایی) و اعتباری هر دو، این اثر را دارا هستند. البته این اثر از نظر اقتصاد خرد و برای یک واحد اقتصادی صحیح است؛ ولی از نظر اقتصاد کلان، نگهداری پول برای جامعه ایجاد نقدینگی نمی کند.

ب) تسریع در جریان مبادلات

چون پول با معرفی به جامعه وسیله مبادله می شود، بالطبع آن مشکلات مبادلات پایاپای - که موجب کندی معاملات می شد - از میان برداشته می شود، و سبب تسهیل و تسریع جریان مبادلات می گردد. مشکلات مبادلات پایاپایی که موجب کندی معاملات می شوند، عبارتند از:

۱. مشکل جمع آوری اطلاعات درباره قیمت های نسبی: با پیچیده تر شدن اقتصاد و افزایش و تنوع کالاها، تعداد قیمت های نسبی فزونی می یابد و مشکل جمع آوری اطلاعات لازم در مورد آنها، برای مغبون نشدن در مبادلات پایاپای معاملات بیشتر مطرح می شود. با معرفی پول، معامله کننده نیازی به این نوع آگاهی ندارد، و می تواند با سرعت و سهولت بیشتری معامله کند.

۲. فقدان دوطرفه احتیاجات طرفین در مبادلات پایاپای: فروشنده یک کالا که حتماً باید خریدار کالایی دیگر باشد، باید کسی را پیدا کند که جنس او را بخرد و جنس دلخواه او را بفروشد. با معرفی پول، جنس در مقابل پول به عنوان یک قدرت خرید کلی فروخته

۱. بالاترین نقدینگی به معنای داشتن بیشترین امکان برای رفع هر نوع نیاز دارنده پول، با حداقل هزینه و در کمترین زمان است.

می‌شود، و برای انجام معامله فقط یافتن خریدار برای کالا کافی است. این مسأله نیز موجب تسهیل و تسریع در امر مبادله می‌شود.

اثر فوق، هم برای فرد (در اقتصاد خرد) مطرح است، و هم برای جامعه، و در هر دو نوع پول تمام عیار و پول اعتباری مصداق دارد.

ج) رشد تولید و رونق و توسعه در جامعه

معرفی پول به جامعه چنانکه گفته شد، سبب تسهیل و تسریع مبادلات می‌گردد، و انگیزه‌های تولید افزایش می‌یابد، و منابع بالقوه بیشتری با فعالیتهای تولیدی به بالفعل تبدیل می‌گردد، و افزایش انگیزه‌های تولید باعث رشد تولید می‌شود، و یا اینکه می‌تواند به طور غیر مستقیم، عرضه منابع مالی و پولی را برای سرمایه‌گذاری افزایش دهد، و با رشد سرمایه‌گذاری به رشد تولید بینجامد، و در نتیجه موجبات رونق و توسعه اقتصاد را فراهم آورد. هم پول حقیقی و هم پول اعتباری، قادر به ایجاد این اثر مثبت در رونق اقتصادی جامعه هستند، و البته در صورت مناسب بودن موقعیت اقتصادی جامعه؛ یعنی نبودن تنگناهای اقتصادی و وجود ظرفیتهای تولیدی اشباع نشده، افزایش بیشتر پول می‌تواند موجبات رونق بیشتر را فراهم آورد، و در این راستا، چون امکان افزایش پول اعتباری بیشتر از پول حقیقی است، پول اعتباری می‌تواند رونق بیشتری به بار آورد. پول حقیقی به دلیل محدودیتهای تولیدی، کمتر می‌تواند در جامعه رونق ایجاد کند. در واقع، در اینجا معرفی پول به جامعه و افزایش پول در جامعه موجب خلق ارزشهای جدیدی می‌شود، که به صورت رشد تولیدات، قابل مشاهده است. این نوع خلق ارزش، در نتیجه رونق یاد شده است و جزء آثار اقتصادی پول در جامعه می‌باشد، و با خلق ارزش مبادله‌ای به وسیله پول که قبلاً بحث شد، متفاوت است.

د) تورم

همان طور که گفته شد، افزایش پول به طور مستقیم موجب به وجود آمدن تقاضا برای تولیدات می‌شود. در آن صورت، اگر ظرفیتهای تولید اشباع شود، و یا تنگناهای تولیدی وجود داشته باشد، صرفاً قیمت تولیدات افزایش می‌یابد؛ و به عبارت دیگر قدرت خرید

و ارزش مبادله‌ای هر واحد پولی کاهش می‌یابد، و در این حالت، در جامعه تورم به وجود می‌آید. افزایش پول به طور غیرمستقیم می‌تواند از طریق افزایش تقاضا برای سرمایه‌گذاری نیز، همین وضع را پیش آورد. هم پول حقیقی و هم پول اعتباری قادر به ایجاد تورم در جامعه‌اند. در مورد پول حقیقی نیز با افزایش حجم پول، قیمت نسبی پول نسبت به سایر کالاها کاهش می‌یابد؛ یعنی کالاهای دیگر بر حسب پول گرانتر می‌شوند، و ارزش مبادله‌ای هر واحد پول کاهش می‌یابد، که در صورت تداوم آن در جامعه تورم ایجاد می‌گردد. در مورد پول اعتباری نیز همین امر رخ می‌دهد؛ اما پول حقیقی به علت محدودیت در افزایش تولید آن، به مراتب کمتر می‌تواند باعث تورم شود تا پول اعتباری.

ه) سلطه ناشر پول

این اثر فقط در پولهای اعتباری به وجود می‌آید. ناشر پول اعتباری قدرت خرید زیادی را به خاطر اعتبار خودش تحت حاکمیت خود در می‌آورد که به آن «حق آقایی» می‌گویند. «حق آقایی» ایجاد شده، معلول این است که اولاً: ناشر، انحصار انتشار پول اعتباری را در دست دارد و حق نشر پول اعتباری، تنها در اختیار اوست؛ ثانیاً: پولی که منتشر می‌شود، پول تمام عیار نبوده و اعتباری است. از این رو، دامنه سلطه و حاکمیت را برای ناشر گسترش می‌دهد.

واژه «seniorage» هم به معنای «حق نشر پول»، و هم به معنای «حق آقایی و سلطه» است. در زمان رواج پول تمام عیار و در سیستم پولی استاندارد طلا، شمش طلا به ضرابخانه برده می‌شد و به صورت سکه در می‌آمد. در این حالت هزینه اندکی به عنوان حق الضرب سکه اخذ می‌شد. در واقع، حق الضرب به ازای هر واحد پول ضرب شده از کسی گرفته می‌شد، که امتیاز ضرب سکه را از دولت وقت به دست آورده بود. به این حق الضرب «seniorage» اطلاق می‌گردید.^۱

این سکه‌ها به لحاظ اینکه پول تمام عیار بوده و منافع سرشاری عاید صاحب امتیاز ضرب سکه نمی‌کرد، و تنها از اجاره انحصاری ضرب پول فلزی استفاده می‌شد، مانند

1. The New PALGRAVE, "Money", Edited by : John Eatwell, Murray Milgate, Peter Newman, The Macmillan press Limited, 1989, PP. 314.

پول اعتباری، حق سلطه و حاکمیت را به دنبال نداشت.

با رواج پول اعتباری، ناشر انحصاری آن بجز استفاده از اجاره انحصاری ضرب سکه یا نشر اسکناس - به علت اختلاف زیاد بین ارزش پول به عنوان پول و ارزش ماده اولیه آن - سود سرشاری را نصیب خود می‌کند، که پس از رواج پول اعتباری محض، این اختلاف بسیار زیاد می‌شود و منافع غیر قابل تصویری را به دنبال دارد. از این رو، ناشر در قبال کسب این نوع منافع، قدرت سلطه و وسعت حاکمیت قابل توجهی کسب می‌کند، که به آن «حق سلطه» *seniorage* می‌گوییم. از دیدگاه اقتصاد اسلامی، حق سلطه ناشی از ضرب و انتشار پول اعتباری، در انحصار حاکمیت اسلامی قرار دارد.

با انتشار پول اعتباری، ناشر پول در سایه مقبولیت عامه پول در میان مردم، نسبت به کالاها و خدمات حقیقی ایجاد تقاضا می‌کند. اگر ظرفیتهای تولیدی جامعه، اشباع شده و یا جامعه با تنگنایهای تولیدی رو به رو باشد، افزایش حجم پول و در نتیجه تقاضا موجب رشد تولید نمی‌شود، و قیمت کالاها و خدمات را افزایش می‌دهد، و در جامعه تورم به وجود می‌آید.

در این حالت، قدرت خرید مردم کم شده و آنان فقط می‌توانند بخشی از کالاها و خدمات موجود را به دست آورند، و بقیه آنها در اختیار ناشر پول اعتباری خواهد بود. اگر جامعه ظرفیتهای تولیدی اشباع نشده‌ای داشت و با تنگنایهای تولیدی هم روبه‌رو نبود، با افزایش حجم پول اعتباری و در نتیجه تقاضا توسط ناشر، تولید رشد می‌کند و تولیدات جدید که از به کارگیری منابع تولیدی جامعه به دست می‌آید، در حاکمیت ناشر قرار می‌گیرد. در هر دو صورت، ناشر با انتشار پول اعتباری، مقداری از کالاها و خدمات حقیقی را که قبلاً در اختیار نداشت، تصاحب می‌کند. این پدیده، نشان دهنده سلطه ناشر پول بر دیگران است.

اما در مورد پول حقیقی چنین نیست. ناشر پول حقیقی، اگر به تولید بیشتر پول حقیقی از منابع تحت مالکیت خود اقدام کند، این کار، سلطه به حساب نمی‌آید، و اگر از منابع تحت مالکیت دیگران استفاده کند که باید ما به ازای آن را بپردازد، و این نیز سلطه نیست. البته با وجود پول حقیقی نیز، ناشر پول بخشی از تولیدات جامعه را تحت تسلط خود در می‌آورد؛ ولی اولاً: در مقابل این تولیدات، پول حقیقی داده است؛ و ثانیاً: اگر

افزایش پول بتواند به عنوان مثال: موجب تورم شود و به سلطه ناشر بینجامد، کاهش ارزش مبادله‌ای پول حقیقی با تورم، که به مردم زیان زده، بر اساس مکانیزم عرضه و تقاضا و تغییر قیمت‌های نسبی کالاها به پول حقیقی در بازار سیاه اتفاق افتاده، و این نوع ضررها و سودآوریه‌ها ناشی از نوسان عرضه و تقاضا در بازار، برای هر خریدار یا فروشنده‌ای می‌تواند رخ دهد که نام آن را سلطه نمی‌گذاریم. لازم به ذکر است که استفاده از حق سلطه ناشی از پول اعتباری و تأثیرگذاری در قدرت خرید پول از آثار مهمی است، که بر پول مترتب است، و احیاناً بر اقتصاد جامعه تأثیرات نامطلوبی می‌گذارد. چنین حقی را با توجه به مصالح عمومی جامعه، تنها باید در اختیار دولت اسلامی قرار داد، تا هرگز برخلاف مصالح کلی جامعه اسلامی، دخل و تصرف‌های نامطلوبی در انتشار پول اعتباری صورت نگیرد.

(و) توزیع مجدد درآمدها

هرگاه پول حقیقی یا اعتباری به جامعه معرفی می‌شوند، یا حجم آنها تغییر می‌کند، قادر خواهند بود که توزیع درآمدها را در جامعه تغییر دهند. با انتشار پول به چهار طریق زیر، توزیع درآمدها تغییر خواهد کرد:

۱. بر حسب اینکه پول ایجاد شده یا افزایش یافته، چگونه به فعالیتهای مختلف تولیدی تخصیص یابد، و یا اینکه کدام نوع فعالیتها نیاز شدیدتری به منابع مالی داشته باشند، با تخصیص پول به این فعالیتها، تولید، رشد بیشتری خواهد داشت و منابع پولی، در آن بخش کارآتر عمل خواهد نمود؛ و بنابراین پول ایجاد شده می‌تواند توزیع متفاوتی از درآمدها را در جامعه به بار آورد.

۲. در جامعه‌ای که ظرفیتهای تولیدی اشباع شده‌اند، یا تنگناهای تولیدی وجود دارند، افزایش پول موجب تورم و کاهش ارزش پول می‌شود. تورم به وجود آمده آثاری، مثل کاهش قدرت خرید دارندگان درآمد ثابت و بستانکاران و بازنشستگان، و از سوی دیگر افزایش قدرت خرید دارندگان درآمد متغیر و بدهکاران و... را پدید می‌آورد. این هم، گونه خاصی از توزیع مجدد درآمدهاست، که با انتشار بیش از حد پول اعتباری به وجود آمده است.

۳. نکته عمده‌ای که در مورد پول حقیقی مصداق دارد، این است که ایجاد و افزایش حجم پول در کنار آثار خاصی که دارد، نیاز به تخصیص مجدد منابع تولیدی برای تولید پول و یا خرید آن از کشورهای دیگر دارد، که این خود، توزیع درآمدها را در جامعه تغییر خواهد داد؛ به عبارت دیگر تولید پول، توزیع درآمد برای عوامل تولید پول حقیقی را به دنبال دارد.

۴. توزیع مجدد درآمد از طریق اعمال حق سلطه: با انتشار پول اعتباری اگر در جامعه تورم ایجاد شود، یک قسمت از درآمدهای موجود از جانب مردم، به سمت ناشر پول اعتباری سوق داده می‌شود، و درآمدها در جامعه توزیع مجدد می‌شود، که البته با توجه به نوع مخارج ناشر از منابع این قدرت خرید، ممکن است توزیع درآمدها که در واقع همان عامل اول است، باز تغییر کند. اگر با انتشار پول اعتباری در جامعه، تولید رشد پیدا کند، در آن صورت درآمدهای جدیدی به وجود می‌آید که به سمت ناشر سوق پیدا کرده، و بار دیگر توزیع مجدد درآمدها پیش می‌آید، که بر حسب نوع مخارج ناشر، باز هم ممکن است تغییر کند.

فصل دوم

تکامل پول و اقسام آن

مراحل تکامل پول

در آغاز، پول به صورت پول کالایی (Commodity Money) بوده است؛ بدین معنا که یک کالای اقتصادی، مانند نمک، برنج و... به عنوان پول به کار برده می‌شد. بعد از گذشت مدتی، از فلزات به عنوان پول استفاده شد؛ زیرا اولاً: فلز از دوام بیشتری نسبت به انواع دیگر کالا برخوردار بود؛ ثانیاً: قابلیت تقسیم‌پذیری بیشتری داشت؛ و ثالثاً: حمل و نقل آن آسانتر و هزینه آن کمتر بود.

بعد از فلزات، سکه‌های فلزی با وزن خاص و مهر و نشان دولت، به عنوان پول مطرح شد؛ چرا که وسایل توزین دقیق در اختیار همگان نبود، و امکان تقلب و کم‌گذاشتن در فلز وجود داشت؛ بنابراین فلزات به واحدهای کوچکی با وزن مساوی تقسیم شد، و یک قدرت مورد اعتماد مردم، مانند دولت روی آن مهر زد، تا با توجه به این وزن و اعتبار خاص، سکه فلزی قابل شناخت باشد؛ و به این ترتیب، ضرب سکه به عنوان پول رایج شد.

بعد از رواج اینگونه سکه‌ها، در واقع سکه به عنوان «وسیله مبادله» تقاضا، و به عنوان پول، نه به عنوان کالا یا فلز از آن استفاده می‌شد؛ چرا که دیگر مردم به سبب اندک سکه و یا مقدار دقیق مس و یا فلز مصرف شده در ساخت سکه توجه نمی‌کردند. آنها به خود سکه و اعتبار قانونی و قدرت خریدش می‌نگریستند و بس. در واقع، ارزش این نوع سکه‌ها به عنوان پول، از ارزش ماده اولیه آنها در مصارف غیرپولی بیشتر بود. به هر حال، بعد از سکه‌های فلزی (مس و آهنی و...) سکه‌های طلا و نقره به عنوان پول، رایج شد و این خود مرحله دیگری در روند تحول و تکامل پول بود. علت

این امر، مرغوبیت ذاتی و نیز کمیابی طلا و نقره نسبت به سایر فلزات، و توانایی طلا و نقره در ذخیره کردن ارزش زیاد، در حجم اندک بود. همچنین دو فلز مذکور، بدون آنکه از ارزش آنها کم شود، براحتی قسمت پذیرند؛ برخلاف امثال الماس و برلیان، که در صورت تقسیم شدن به قطعات کوچک، بخشی از ارزش خود را از دست خواهند داد. این دو فلز، زنگ نمی‌زنند و نرم و قابل انعطافند، و به همین دلیل هزینه ضرب و نگهداری آنها کم است، و به علت ویژگیهایشان در همه جوامع مقبولیت دارند. در ضمن، طلا و نقره از ارزش نسبتاً ثابتی برخوردارند؛ چون میزان استخراج آنها مازاد بر آنچه در دسترس قرار دارد، کم است؛ لذا نوسانات عرضه آنها کم بوده و در نتیجه، قیمت نسبی آنها ثابت است. البته نکات مثبت فوق، بدین معنا نیست که سکه‌های تمام عیار (در قالب طلا و نقره) برای کسانی که آنها را نگه می‌دارند، یا برای پرداخت به کار می‌برند، هیچ‌گونه مشکلی به وجود نمی‌آورد، بلکه این نوع سکه‌ها در عین اینکه از امتیازات ذکر شده برخوردار بودند، نارساییهایی نیز به همراه داشتند، که عبارتند از:

۱. خطر سرقت؛

۲. هزینه حمل و نقل برای انجام پرداختها؛

۳. کاهش وزن بر اثر خراشیدن، بریدن و تراش خوردن (و وقتی وزن سکه کاهش می‌یافت، گیرندگان آن را فقط پس از توزین قبول می‌کردند، و ضرر آن را متوجه پرداخت کننده می‌دانستند، که این خود هزینه‌هایی در برداشت).

۴. سوء استفاده از روش پر منفعت غش در عیار مسکوکات، که نوعاً از طرف ضرب کنندگان به کار گرفته می‌شود.

۵. کاهش کنترل مقامات پولی بر حجم پول در گردش، در سیستمی که سکه طلا و نقره، پول رایج آن است؛ زیرا هرگونه نوسانی که در قیمت طلا و نقره رخ دهد، روی این سیستم تأثیر می‌گذارد و موجب خروج یا ورود طلا و نقره می‌شود، و در نتیجه، سیاستهای انبساطی و انقباضی کم اثر می‌گردد.

۶. جریان قانون «گرشام» در سیستمی که طلا و نقره، پول رایج آن است. به موجب این قانون، هرگاه دو نوع پول با ارزش اسمی یکسان؛ اما با ارزش ذاتی متفاوت، پول رسمی و قانونی کشور شناخته شوند، همواره پول کم‌ارزش، وسیله رایج مبادله بوده و

پول پر ارزش، یا ذخیره می‌شود و یا به خارج صادر می‌گردد؛ به عبارت دیگر پول نسبتاً کم‌ارزش، پول با ارزش‌تر را از جریان خارج می‌کند، و از این راه، سود قابل توجهی نصیب مجریان این کار می‌شود.^۱

۷. پیوسته بخشی از منابع تولید از تولید دیگر کالاها بازمانده و برای ضرب سکه صرف خواهد شد، و در نتیجه، تولید آن کالاها کاهش می‌یابد؛ در صورتی که با صرف منابع بسیار کمتری برای چاپ اسکناس، می‌توان بر تولید کالاهای دیگر افزود.

۸. در سیستم پول طلا و نقره، ضریب فزاینده پولی بمراتب کمتر از ضریب فزاینده پولی سیستمی است که در آن پول اعتباری رایج است، و در صورتی که اقتصاد با اشتغال ناقص و عدم وجود تنگنای تولیدی رو به رو باشد، سیستم مبتنی بر پول طلا و نقره، در مقایسه با سیستم پول اعتباری، محرکهای ضعیفتری برای رشد و توسعه اقتصادی به وجود خواهد آورد.

۹. هزینه شمارش و حسابداری در سیستمی که در آن طلا و نقره، پول رایجند، بمراتب بیشتر از سیستمی است که در آن پول اعتباری رایج است.

به همین دلایل، پس از رواج فراوان طلا و نقره به عنوان پول در بین جوامع مختلف، ما شاهد رواج وسیله دیگری به نام رسید پول تمام عیار و اسکناسهایی با ۱۰۰٪ تعهد بازپرداخت، بر حسب طلا و نقره هستیم که حاکی از ارزش طلا و نقره به عنوان پول است. در ابتدای رواج این نوع رسیده‌ها و اسکناسها،^۲ مردم نسبت به تضمین بازپرداخت

۱. توضیح مکانیزم این قانون را می‌توان در کتابهای مربوط به پول و بانکداری مطالعه کرد.
۲. اسکناس یا پول کاغذی (fiat money): اختراع اسکناس را به بانکدار سوئدی، پالمستروخ (Palmstruch) در اوایل قرن هفدهم نسبت می‌دهند. واژه اسکناس از لغت فرانسوی (assignass) گرفته شده است. این واژه در زمان انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۸ - ۱۷۸۹م) به کار می‌رفت، و به اوراقی گفته می‌شد که از طرف دولت انقلابی منتشر می‌شده است. تضمین و پشتوانه این پول، زمینهای ضبط شده کلیسا و اشراف بود.

در نظریه‌های پولی، دو دیدگاه در مورد انتشار اسکناس وجود دارد:
الف) دیدگاه مکتب پولی که معتقد است میزان اسکناس منتشره، بایستی مساوی و معادل طلای پشتوانه باشد، و تعهد بازپرداخت بر حسب طلا و نقره به صورت ۱۰۰٪ صورت گیرد. این دیدگاه، اسکناس را رسید پول تمام عیار می‌داند. البته به مرور زمان با کم شدن پشتوانه معادل طلا به کمتر از ۱۰۰٪ مادامی که تعهد بازپرداخت کامل بر حسب طلا و نقره وجود داشته باشد، اسکناس با رسید پول تمام عیار، قابلیت تبدیل به پول تمام عیار را خواهد داشت.

آنها بر حسب طلا و نقره آگاهی داشتند، و می دانستند که در هنگام معامله با این نوع رسیده‌ها و اسکناسها، در واقع طلا و نقره در ذمه این سندها را معامله می کنند؛ بنابراین در این مرحله، آن طلا و نقره در ذمه، پول تمام عیار بدهی بوده، و سندها و اسکناسها صرفاً رسید تلقی می شدند، نه پول.

تدریجاً با گسترش رواج این نوع رسیده‌ها و اسکناسها، مردم نسبت به قابلیت تبدیل آنها به طلا و نقره غفلت ورزیدند، و هر چند این قابلیت تبدیل هنوز حفظ شده بود؛ ولی مردم به این رسیده‌ها - صرف نظر از طلا و نقره پشتوانه آن - مستقلاً به عنوان وسیله مبادله نگاه می کردند. در این مرحله خود این رسیده‌ها تبدیل به پول شده و پول اعتباری نقد ایجاد گردید.

عواملی همچون: هزینه‌های هنگفت نظامی، افزایش هزینه‌های دولتها با اتخاذ سیاستهای افزایش کسری بودجه، به منظور مبارزه با بیکاری در دوره رکود، تمایل برنامه‌ریزان به انجام سیاستها و کنترل‌های پولی برای اجرای سیاستهای اقتصادی، منافع بیشمار ناشی از نشر پول، بدون هرگونه تضمین پرداخت بر حسب طلا و نقره، و بالاخره مقبولیت یافتن بیشتر رسیده‌ها و اسکناسها به طور مستقل به عنوان پول، و صرف نظر از طلا و نقره پشتوانه آن، این اجازه را به مسئولین حکومت داد که تعهد پرداخت این رسیده‌ها و اسکناسها را بر حسب طلا و نقره بتدریج کاهش دهند و در نهایت قطع کنند. این امر، نگرش استقلالی مردم به رسیده‌ها و اسکناسها به عنوان پول و صرف نظر از طلا و نقره پشتوانه آن را، تقویت و تحکیم بخشید، و رسیده‌ها و اسکناسها به صورت پول اعتباری نقد به جریان افتادند.^۱

در واقع، با رواج این رسیده‌ها و اسکناسها، ارزش آن به عنوان پول، از ارزش ماده اولیه‌اش بالاتر بوده، به جای پول تمام عیار که ارزش آن به عنوان پول، برابر ارزش ماده

→ ب) دیدگاه مکتب بانکی که معتقد است میزان اسکناس منتشره، بایستی متناسب با نیازهای اقتصادی و توسعه باشد. این دیدگاه، به پول کاغذی با نظر استقلالی می نگرد، و در نظریه‌های پولی جدید نیز، اسکناس غیر قابل تبدیل به طلا بوده و نظریه غالب را تشکیل می دهد.

۱. یکی از مزایای پول اعتباری در مقایسه با سایر اشکال پول، این است که استفاده از منابع کمیاب را اقتصادی می کند. به جای استفاده از طلا و نقره که دارای هزینه فراوان اکتشاف، استخراج و بهره برداری هستند، از اقلامی استفاده می کنیم که دارای هزینه تولید ناچیز هستند.

اولیه آن است، به جریان افتاد. سکه‌ها نیز در این مرحله، بتدریج ارزش پولی بالاتری نسبت به ارزش کالایی خود پیدا کردند، و سکه‌های اعتباری یا دلالتی را پدید آوردند. در مرحله نهایی با قطع کامل رابطه حقوقی بین این نوع پول (اعم از اسکناس یا سکه) با طلا و نقره پستوانه آنها، این نوع پول، پول اعتباری محض نامیده شد.

بنابراین، پول اعتباری، نوعی پول است که صرفاً به خاطر قدرت اعتباری مقام ناشر به آن اعتبار لازم بخشیده است. این اعتبار باعث ایجاد قدرت خرید در پول می‌شود، و به همراه مقبولیت عامه، ارزش مبادله‌ای را برای آن به ارمغان می‌آورد؛ به عبارت دیگر مردم به دنبال وسیله‌ای هستند که بتواند ارزش مبادله‌ای خالص داشته باشد، تا مبادلات آنها را تسهیل بخشد. این امر همچنان که در پولهای حقیقی وجود داشت، بعد از طی تحولاتی، در پولهای اعتباری نیز ایجاد شد. بعد از پول اعتباری نقد، در مرحله تکاملی بعدی، پول اعتباری بدهی به جریان افتاد.

پیدایش پول اعتباری بدهی، همزمان با تکامل بانکداری و به واسطه آن بوده است؛ زیرا آن زمان که سکه طلا و نقره رواج داشت، ممکن بود این دو نوع پول به واسطه ارزش واقعی زیاد، مورد دستبرد قرار گیرند. از این رو، مردم به فکر افتادند مکان امنی برای حفظ و نگهداری آنها جستجو کنند. در آن برهه، فقط صنف زرگر بود که بنا به مقتضای شغلی‌شان، مکان مناسب و امنی برای حفظ پول داشتند. به این دلیل، مردم پولشان را به این صنف تحویل داده و ضمن دریافت رسید، حق الزحمه‌ای نیز در ازای نگهداری پول، به آنها می‌پرداختند. در این مرحله، هر فردی که برای مبادله احتیاج به پول داشت، رسید پول را ارائه داده و مبلغ آن را دریافت می‌کرد؛ سپس برای سهولت کار مبادله، در مقابل رسیدهایی که توسط صاحب پول امضا شده بود، پول پرداخت می‌شد. این پدیده قبول رسید برای پرداخت پول، زمینه رواج رسید پول را به جای پول تمام عیار فراهم ساخت، و پول به رسید تمام عیار تبدیل گشت.

در مرحله بعد، برای افراد، حسابی افتتاح شد که هر وقت مبادله‌ای انجام می‌دادند، رسید پول تمام عیار (که حاکی از پول طلا و نقره بود) از حساب خریدار به حساب مشتری انتقال می‌یافت. در واقع، زرگرها با این عمل برای افراد، حساب سپرده افتتاح کردند و در نتیجه، حرفه بانکداری شکل گرفت. چنین حرفه‌ای منافع چشمگیر به دنبال

داشت. بر همین اساس، زرگرها شغل رسمی خود را رها نموده و فعالیت بانکداری را جایگزین آن کردند. با حذف شدن پول تمام عیار و جایگزین شدن پول اعتباری، سپرده‌های بانکی نیز متوجه پول اعتباری شد، و این نوع پول به حساب سپرده‌های بانکی واریز گردید. در واقع، در سایه این نوع سپرده‌ها پول اعتباری بدهی به وجود آمد، و توسعه در پول اعتباری به وقوع پیوست.^۱

بررسی تحولات پول در ایران، نمایانگر استفاده از انواع پول فلزی دلالتی؛ از قبیل تومان،^۲ عباسی، شاهی، صد دیناری، قران و ریال است.

اقسام پول

پول را می‌توان بر اساس ملاکهای مختلف طبقه‌بندی کرد:

معیار اول: بر اساس مقام ناشر

پول اعتباری از لحاظ مقام ناشر به دو دسته کلی تقسیم می‌شود:

الف) پول اعتباری که توسط دولت به جریان گذاشته می‌شود. این نوع پول، اصطلاحاً به عنوان «پول رایج» شناخته می‌شود و خود بر چهار قسم است:

۱. پول دلالتی (token money): یک نوع پول اعتباری نقد است و ارزش آن به صورت پول، بیشتر از ارزش بازاری کالایی است که در آن به کار رفته است. در مورد سکه دلالتی نیز باید توجه داشت، در صورتی که این اختلاف ارزش وجود نداشته باشد

۱. برای اطلاع بیشتر درباره تحولات پول فلزی در طول تاریخ، به پیوست شماره یک مراجعه شود.
۲. تومان، واژه‌ای است ترکی به معنای ده‌هزار، و گویا در دوره مغول، عنوان سکه‌ای بوده که به ده هزار دینار تقسیم می‌شده است. امروزه نیز سکه نیم تومانی را پنج‌هزار و سکه دو ریالی را دو هزار می‌گویند. در زمان شاه عباس صفوی، «تومان» همچنان ده‌هزار دینار به حساب می‌آمد. هر تومان معادل پنجاه عباسی، و هر عباسی معادل چهار شاهی بود. در این دوره، سکه دیگری نیز به نام «ریال» ضرب شد. «ریال» واژه‌ای اسپانیولی و معادل ۱/۲ تومان بود.

در ابتدای دوره قاجاریه، سکه رایج عبارت بود از: «عباسی»، «ریال» و «صد دیناری» که همه از نقره بودند، و «شاهی» که از مس ساخته شده بود. در سال سی‌ام سلطنت فتحعلی شاه، سکه جدیدی که عنوان «سلطان صاحبقران» روی آن نقش بسته بود، ضرب شد، و به همین سبب به صاحبقران و سپس به «قران» معروف شد. «قران» ۱/۱۰ تومان (هزار دینار) و از نقره بود، و از آن به بعد، واحد پول ایران به حساب آمد.

(به عنوان مثال: یک سکه ده ریالی، معادل ده ریال یا بیشتر نقره داشته باشد) به احتمال زیاد، سکه مزبور، ذوب و از جریان خارج می شود.

به طور کلی دولت از هر یک از این سکه ها به ارزشهای مختلف، فقط آن مقدار را به جریان می گذارد که به صورت «پول خرد» مورد تقاضای مردم است. مقدار مس و نیکل و قلع و روی که در این سکه ها به کار رفته است، در مقایسه با مجموع مقدار عرضه شده این فلزات در مبادلات، به قدری ناچیز است که اگر این سکه ها را ذوب کنند و بفروشند، در قیمت بازاری این فلزات تأثیر اندکی خواهد داشت.

۲. اسکناس منتشره توسط بانک مرکزی: یک نوع پول اعتباری نقد است که توسط بانکهای مرکزی کشورها انتشار می یابد.

۳. اوراق بدهی انتشار یافته توسط دولت: این اوراق در شرایط بحرانی و مواردی که نیاز به مساعدت عمومی باشد، توسط دولت صادر می شود و متضمن مبلغ معینی است، و عموم مردم با خرید آن برای کمک به تأمین مالی جنگ، یا مساعدت دولت برای خروج از بحران، شرکت می کنند، و به طور معمول از تبدیل آن به پول رایج خودداری می کنند. در عین حال، مقام ناشر تعهد می کند که در مقابل این نوع اوراق، پول اعتباری نقد پرداخت کند. لذا این اوراق را می توان یک نوع پول اعتباری بدهی قلمداد کرد. این اوراق دولتی برخلاف اوراق قرضه متداول، دارای بهره نیست.^۱

۴. پول نظامی (military currency): از جمله اقداماتی که اشغالگران در زمان جنگ در کشورهای تحت اشغال انجام می دهند، انتشار پول نظامی است. آمریکایی ها دو نوع پول نظامی به نامهای پول اشغال (occupation currency) و پول جلودار (spearhead currency)، در کشورهای تحت اشغال، به جریان انداختند. پول اشغال در ایتالیا رایج شد، که بر مبنای دلار محاسبه می گردید. انگلیسی ها نیز در مناطق اشغالی، از سفته های نظامی (military promissory notes) استفاده می کردند. دو نوع عمده پولهای نظامی که آلمانی ها برای داد و ستد در سرزمینهای اشغالی مورد استفاده قرار دادند،

۱. به عنوان مثال: این نوع اوراق در زمان جنگ کره توسط دولت آمریکا، به صورت اسکناسهای خاص زمان جنگ منتشر شد، که به طور معمول، مردم این اسکناسها را برای کمک به جنگ خرج نمی کردند و پیش خود نگه می داشتند.

عبارت بودند از: «اسکناس صندوق اعتباری رایش» برای داد و ستدهای روزانه، و «گواهی نیروهای مسلح» برای پرداختهای کلان. ژاپنی‌ها نیز از سال ۱۹۳۸ به بعد، چندین نوع پول نظامی به جریان انداختند.

هدف از انتشار پول نظامی توسط قوای اشغالگر آن است، که در کشور تحت اشغال، وسیله مبادله‌ای به جریان افتد، که توسط مقام ناشر پول (قوای اشغالگر) قابل کنترل باشد؛ به عبارت دیگر برای رفع نیازهای جدید و خرید کالاها و خدمات مورد نیاز، نیروهای نظامی اشغالگر براحتی قدرت ابراء قانونی داشته، و این پول در دسترس آنها باشد. بعلاوه به هنگام عقب راندن نیروهای ملی، تمامی اوراق بهادار از بین برده می‌شد؛ و لذا در بانکها به دلیل عدم اطمینان، پولی باقی نمی‌ماند؛ بنابراین، انتشار پول جدید، امکان به جریان افتادن مجدد فعالیتهای اقتصادی در منطقه تحت اشغال را فراهم می‌کرد، با این تفاوت که برای کسب پول جدید، دیگر تلاش و فعالیت در قلمرو جغرافیایی آن سرزمین لازم نبود، و تنها قصد مقام ناشر پول (قوای اشغالگر)، صدور اسکناس برای به جریان انداختن فعالیتهای اقتصادی بود.

دلیل دیگر استفاده از پول نظامی آن است، که در صورت عقب‌نشینی قوای اشغالگر، پول کشور مهاجم در اختیار مقامات کشور تحت اشغال قرار می‌گیرد، و همین امر، عامل ضربه زدن به ارزش پول کشور اشغالگر را فراهم می‌سازد.

البته برخی کشورهای درگیر در جنگ، به جای انتشار پول نظامی، اقدام به جعل اسکناس کشور دشمن می‌کردند، که تقریباً در اکثر قریب به اتفاق جنگها سابقه داشته است. در بین کشورهای مزبور، ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها در جعل پول مهارت زیادی داشتند.

مطلبی که نیازمند بحث و بررسی است، این است که چرا قوای اشغالگر از پول ملی خود به عنوان پول نظامی استفاده نمی‌کنند؟ در پاسخ به نظر می‌رسد، دلیل عدم استفاده از آن، احتمال زیان دیدن پول کشور اشغالگر توسط نیروهای کشور اشغال شده است؛ بدین ترتیب که ممکن است نیروهای کشور اشغال شده، مبالغ زیادی از پول کشور اشغالگر را ذخیره کرده، و در زمان مناسب برای ضربه زدن به اشغالگران و ایجاد کمبود مصنوعی و حتی خرید اسلحه و تجهیزات، از آن استفاده کنند. از طرف دیگر، اتباع کشور آزاد شده می‌توانند با خرج کردن پول اشغالگران، ارزش و قدرت خرید پول آنها را کاهش

دهند، و عامل نارضایتی مردم آن کشور و نابسامانی اوضاع اقتصادی را فراهم آورند. همین مسأله بود که انگلستان را مجبور کرد، از رواج لیره استرلینگ در مراکش جلوگیری کند.

از طرف دیگر، بازگشت پول کشور اشغالگر از سرزمین اشغال شده به کشور خود، عامل کاهش ارزش پول و بروز تورم قیمتها می گردد، که خود زمینه ساز بسیاری از مصائب است. به همین لحاظ، اشغالگران پول نظامی را در کشور خود تبدیل نمی کردند؛ مانند آلمان که پولهای نظامی اش قابل خرج در خود آلمان یا قابل تبدیل به رایسمارک نبود. کشورهای اشغالگر با چاپ پول نظامی و جریان انداختن آن در داخل کشورهای اشغال شده، کالاهای مورد نیاز خود را خریداری و به کشور خود وارد می کردند. بدین ترتیب، گویی کشور اشغالی، تمام کالاهای صادره خود را به طور رایگان به قوای اشغالگر هدیه می دهد، هرچند در ظاهر پولی نیز دریافت می کند.

ب) پول اعتباری که توسط بانکها و مؤسسات مالی غیربانکی به جریان گذاشته می شود. این نوع پول بر دو قسم است:

۱. اوراق بدهی بانکها: مقصود از اوراق بدهی بانکها، همان حواله هایی است که به صورت چک بانکی یا چک تضمینی یا حواله بانکی از بانکی به عهده خود، یا بانک دیگر صادر می شود، و این اوراق، یک نوع پول اعتباری بدهی است و دلالت بر بدهی یک بانک دیگر دارد.

۲. سپرده های دیداری: عبارت از بدهی بانکها به افراد است که در دفاتر بانک به حساب افراد، ثبت شده، و یک فرد می تواند با حواله ای که در وجه دیگری صادر می کند، آن را به حساب او منتقل کند. سپرده های دیداری، نوعی پول اعتباری بدهی است؛ زیرا بانکها متعهدند که در قبال دریافت حواله ای یا چکی که صاحب سپرده های دیداری صادر کرده است، پول اعتباری نقد پرداخت کنند. بدیهی است که حواله یا چک صادر شده، ابزار یا سند انتقال این نوع پول بوده و خود پول نیست.^۱

۱. از آنجا که بحثهای این فصل در مورد پول بوده است، لذا تنها حالتی که ناشر پول، بانکها هستند، مد نظر قرار گرفته و فقط به سپرده های دیداری اشاره شده است. در حالی که در هر جامعه، بانکها و خصوصاً مؤسسات مالی غیربانکی، با افتتاح حسابهای غیردیداری، مقدار زیادی نقدینگی، تحت عنوان شبه پول نیز ایجاد می کنند. به این ترتیب، سپرده های غیر دیداری نیز، خود اولاً: اعتباری هستند؛ ثانیاً: به لحاظ تعهد پرداخت بانکها، بدهی محسوب می شوند.

شکل زیر وضعیت کلی اقسام پول اعتباری را با توجه به مقام نشر دهنده نشان

می دهد.

۱. سکه دلالتی؛ ۲. اسکناس انتشار یافته توسط بانک مرکزی؛ ۳. اوراق بدهی انتشار یافته توسط دولت؛ ۴. پول نظامی.	الف) توسط دولت و بانک مرکزی به جریان گذاشته می شود.	
۱. اوراق بدهی بین بانکها؛ ۲. سپرده های دیداری.	ب) توسط بانکها و مؤسسات مالی غیربانکی به جریان گذاشته می شود.	پول اعتباری

معیار دوم: بر اساس مشخصات طبیعی ماده اولیه

در طول تاریخ، صدها نوع پول با ماده های اولیه متفاوت وجود داشته است. (به این نوع تقسیم بندی بتفصیل خواهیم پرداخت.)

معیار سوم: بر اساس نقد و بدهی بودن

پول نقد

پول نقد، پولی است که ارزش اعتباری آن در یک شیء خارجی عینیت یافته است و همان چیز ارزش مبادله ای را حمل می کند. از نظر حقوقی، ارتباط بین ارزش مبادله ای آن چیز و اعتبار کننده (از نظر تعهد پرداخت) قطع می شود، به طوری که در صورت تلف شدن آن چیز، اعتبار کننده هیچ گونه تضمینی در پرداخت ما به ازاء به صاحب اولیه پول ندارد؛ مثل سکه های طلا و نقره که در صورت تلف شدن، مقام ضرب کننده سکه، تعهدی در بازپرداخت آن ندارد؛ و یا مثل اسکناسهای رایج امروزی که در صورت تلف شدن آن، مقام ناشر پول، تعهدی در بازپرداخت به صاحب اولیه اسکناس (به هیچ یک از صور

مختلف؛ مثل طلا یا نقره یا هر کالای دیگر) ندارد؛ مگر اینکه از نظر حقوقی، ارتباط بین ارزش مبادله‌ای آن چیز و اعتبار کننده، از نظر تعهد پرداخت قطع نشده باشد؛ به طوری که در صورت تلف شدن آن چیز، اعتبار کننده ملزم به پرداخت ما به ازاء به صاحب اولیه پول باشد؛ مثل اسکناسهای با تضمین بازپرداخت بر اساس طلا و نقره، که از جانب دولتها اعمال می شده است؛ ولی در این حالت، صاحبان اسکناس و پول رایج، به هنگام معامله از این قابلیت تبدیل غفلت کرده، و به پول و اسکناس به طور مستقل نگاه و با آن معامله می کنند؛ یعنی در اینجا هرچند از نظر حقوقی، قابلیت تبدیل هنوز پابرجاست؛ ولی چون رفتار مردم طوری است که با دید استقلالی به پول نگاه می کنند، این پول را پول نقد می نامیم، نه پول بدهی؛ بنابراین در این نوع پول، طرفین به هنگام معامله، کل ارزش مبادله‌ای را مستقلاً در خود پول می بینند.

پول بدهی

پول بدهی، پولی است که ارزش اعتباری آن در یک شیء خارجی عینیت نمی یابد؛ به عبارت دیگر، این پول اولاً: یک تعهد پرداخت به عهده امضا کننده یا ناشر رسیدهای آن می گذارد، و در واقع، این نوع پول تعهد ذمی است. در صورت تلف شدن رسیدهای منتشر شده این نوع پول، امضا کننده یا ناشر رسیدها هنوز متعهد به پرداخت دین خود به صاحبان رسیدها هستند و بدهی ساقط نشده است؛ ثانیاً: مردم به هنگام معامله با این پول، نسبت به قابلیت تبدیل آن غفلت ندارند؛ به عنوان مثال: می توان زمان رواج رسیدهای پول تمام عیار که توسط بانکها یا دولت انتشار می یابد، و یا مراحل اولیه رواج اسکناسهای با تعهد پرداخت ۱۰۰٪ را که از جانب دولتها یا بانکهای مرکزی منتشر می شود، در نظر گرفت.

در این نوع ترتیبات پولی، رسیدها و اسکناسها در میان مردم برای انجام وظایف بازپرداخت بهای کالاها و خدمات و سایر امور گردش می کنند؛ ولی طرفین به هنگام معامله، ارزش مبادله‌ای را مستقلاً در رسید مورد معامله نمی بینند، بلکه ارزش مبادله‌ای را در طلب صاحب رسید با بدهی ناشر می بینند، یا در واقع این همان بدهی است که به هنگام معامله از ملکیت یک طرف معامله به دیگری منتقل می گردد. در این حالت،

رسیدهای پول تمام عیار یا اسکناسهای با ۱۰۰٪ تعهد پرداخت، نماینده‌ای بیش نبوده و پول نیستند، و بدهی ناشر پول است که نقش وسیله مبادله و ذخیره ارزش و معیار سنجش ارزش بودن را بازی می‌کند.

مثال دیگر، سپرده‌های دیداری است که توسط بانکها ایجاد می‌شود، و چکهای صادره بر اساس این نوع سپرده‌ها، هرچند هم که عمومیت یابند، باز هم حاکی از بدهی بانکها بوده و پول محسوب نمی‌شوند، بلکه رسید هستند و پول در واقع سپرده‌ها یا بدهی بانکهاست. به چنین پولی، «پول تحریری» گفته می‌شود.^۱

البته در اینجا باید توجه داشت که حتی در صورت حفظ قابلیت تبدیل این نوع اسناد توسط ناشر، اگر مردم به هنگام معامله با این اسناد، از قابلیت تبدیل آنها غافل بوده و نظر استقلالی نسبت به این اسناد داشته باشند، دیگر این اوراق و اسناد، پول بدهی نبوده و خود مستقلاً پول نقد خواهد بود.

با گذشت مدت زمانی از مراحل اولیه انتشار اسکناس، هرچند قابلیت تبدیل ۱۰۰٪ آن به طلا و نقره توسط دولتها حفظ شده بود؛ ولی چون مردم در معاملات به اسکناس به طور مستقل نگاه می‌کردند، اسکناس تبدیل به پول نقد شد. همچنین بعضی از انواع چکهای بانکی، عمومیت کافی یافتند؛ چون مردم به طور مستقل به این چکها نگاه می‌کردند، این چکها نیز هرچند قابلیت داشتند؛ ولی خود پول نقد شدند.

مطلب دیگری که در اینجا لازم است بدان توجه شود، این است که اسکناسهای با تعهد پرداخت ۱۰۰٪ بر اساس طلا و نقره، و همچنین رسیدهای پول تمام عیار، یا چکهای صادره بانکی که عمومیت یافته‌اند، هرچند رسید پول محسوب می‌شوند؛ ولی به لحاظ

۱. پول تحریری (Deposit Money) که در اوایل قرن نوزدهم متداول گردید، هرچند هم‌ردیف پول کاغذی و مسکوک شمرده می‌شود؛ ولی با آنها تفاوتی دارد، از جمله:

الف) اسکناس و مسکوک قدرت ابراء قانونی دارند، و امتناع از پذیرش آنها قابل قبول نیست، در حالی که فرد می‌تواند از قبول پول تحریری استنکاف ورزد.

ب) پول تحریری تغییرپذیر است، و در واقع با کاهش یا افزایش اعتبار و تغییر ذخیره قانونی تغییر می‌یابد، در حالی که در مورد اسکناس و مسکوک، با انتشار و ضرب پول جدید یا امحاء پولهای موجود، تغییر پیدا می‌کند.

ج) تصور عموم آن است که اسکناس و مسکوک دارای پشتوانه است؛ ولی پول تحریری پشتوانه ندارد، در حالی که این تصور نادرست است.

اجرائی، مقام امضا کننده یا ناشر پول، در صورت تلف شدن این نوع رسیده‌ها، پول تمام عیار یا اعتباری را به صاحبان رسیده‌ها نمی‌دهند؛ این نکته به معنای تلف شدن مال صاحب رسید نیست، بلکه مال او که همان پول است، باقی است و مالک نیز همان صاحب رسید است، ولی عملاً به لحاظ قانونی؛ چون رسید از بین رفته است، حق تصرف از او سلب می‌شود؛ بنابراین، عدم پرداخت پول توسط امضا کننده یا ناشر پول به صاحب رسید، در صورت تلف شدن رسید، به معنای از بین رفتن مال صاحب رسید نبوده، و به تعریف پول خدشه‌ای وارد نمی‌آورد.

معیار چهارم: بر اساس مقایسه بین ارزش مبادله‌ای پول و ارزش ماده اولیه آن با توجه به این معیار، پول به دو نوع تمام عیار و اعتباری تقسیم می‌شود. در پول تمام عیار، ارزش پول به عنوان پول با ارزش ماده اولیه آن یکسان است؛ در حالی که در پول اعتباری، ارزش پول به عنوان پول بیش از ارزش ماده اولیه آن بیشتر است. در وضعیتی که ارزش ماده اولیه پول تقریباً صفر باشد، آن پول را پول «اعتباری محض» می‌نامند.

انواع پول با ترکیب معیارهای سوم و چهارم

با ترکیب معیارهای سوم و چهارم که از اهمیت بالایی برخوردار است، پول به چهار عنوان کلی تقسیم می‌شود، که به شرح هر یک از آنها می‌پردازیم:

۱. پول تمام عیار نقد

پول تمام عیار نقد، پولی است که اولاً: چون ارزش ماده اولیه آن در مورد مصارف غیر پولی، با ارزش آن به صورت پول در مبادلات و معاملات برابر است، «تمام عیار» خوانده می‌شود؛ و ثانیاً: چون پول تمام عیار (مانند سکه‌های طلا و نقره) در دست مردم گردش می‌کند و نیازهای پولی را به طور آنی برآورده می‌سازد، «نقد» خوانده می‌شود. بسیاری از پولهای قدیم که جنبه کالایی نیز داشتند، مانند برنج، نمک و ... به همان اندازه که به صورت پول ارزش داشتند، به صورت غیر پولی (کالایی) نیز دارای ارزش بوده‌اند.

۲. پول تمام عیارِ بدهی

پول تمام عیارِ بدهی، پولی است که به علت تمام عیار بودن ارزش ماده اولیه آن، در مصارف غیر پولی، ارزش آن با پول برابری می‌کند؛ بعلاوه؛ چون بدهی است، پس به صورت یک تعهد و اعتبار، میان مردم گردش می‌کند. البته عمل گردش به کمک رسیدن نوع پول انجام می‌گیرد؛ مثل رسید پول تمام عیار، یا اسکناس با ۱۰۰٪ تعهد بازپرداخت، بر اساس طلا و نقره، یا سایر انواع کالاها. البته این در صورتی است که مردم به هنگام مبادله این نوع رسید یا اسکناسها، از تضمین پرداخت بر اساس طلا و نقره یا سایر انواع کالاها در مقابل این رسیده‌ها غافل نباشند. رسیده‌های پول تمام عیار از جانب صرافیه‌ها، بانکها و در مواردی دولتها منتشر می‌شد، و معمولاً ارزش آن معادل ارزش فلزی بود که این رسیده‌ها حاکی از آن بودند. البته بتدریج میزان انتشار رسیده‌ها از میزان فلزی که ناشرین نگهداری می‌کردند، فزونی گرفت. اسکناسهای با ۱۰۰٪ تعهد پرداخت نیز، توسط دولتها یا بانکهای مرکزی منتشر می‌شد. در این حالت نیز ابتدائاً ارزش اسکناسهای منتشره با ارزش فلز پشتوانه آن برابری می‌کرد؛ ولی بتدریج ارزش اسکناس منتشره به چندین برابر ارزش فلز پشتوانه رسید. البته دولتها یا بانکهای مرکزی در این مکانیزم، ۱۰۰٪ تعهد بازپرداخت خود را به صورت فلزهای طلا و نقره حفظ کرده بودند. انتشار این نوع رسیده‌ها یا اسکناسها، در کاهش بسیاری از هزینه‌ها، مثل هزینه ضرب سکه، نگهداری و انبارداری، حمل و نقل و... مؤثر بود.

پولهای تمام عیار (اعم از نقد و بدهی) در چارچوب سیستمهای پولی یک فلزی و دو فلزی و متوازی، رایج گشته و عمل کرده‌اند. البته در اغلب مواقع، هم پول تمام عیار نقد، مثل سکه‌های طلا و نقره، و هم پول تمام عیار بدهی، مثل رسید پول تمام عیار یا اسکناس با ۱۰۰٪ تعهد پرداخت، به طور همزمان در جریان بوده‌اند. پولهای تمام عیار در سیستمهای حاکم، در اواسط قرن بیستم (سیستم پولی پایه‌های متوازی، استاندارد دو فلزی طلا و نقره، و استاندارد تک فلزی طلا یا نقره)^۱ عبارت بوده‌اند از: سکه‌های فلزی

۱. در سیستم پولی پایه‌های متوازی، طلا و نقره، پول رایج است، و بین آنها هیچ نسبت ثابتی برقرار نیست، و ارزش آنها در بازار بر طبق مکانیزم عرضه و تقاضا تعیین می‌گردد. در سیستم پولی استاندارد —

استاندارد طلا، یا استاندارد نقره و یا هر دو.

سکه تمام عیار، لازم نیست صرفاً از طرف دولت به جریان گذاشته شود، این عمل را با تنظیم مقرراتی پیرامون درصد خلوص و وزن سکه‌ها، می‌توان به عهده مؤسسات خصوصی گذاشت؛ ولی دولتها غالباً این امر را در انحصار خود نگه داشته‌اند. دولتها می‌باید در این مورد، سه شرط را کاملاً رعایت کنند:

الف) ارزش طلا باید بر حسب واحد محاسبه تعریف شود؛ مثلاً: در سال ۱۹۳۳ یک دلار امریکا برابر با ۲۳/۲۲ گرم طلای خالص بود.

ب) باید تمام فلزی که برای فروش عرضه می‌شود، به قیمت تعیین شده خریداری و به طور نامحدود به سکه تبدیل گردد؛ به عبارت دیگر، دولت باید تضمین کند، هر پولی که به او تحویل داده می‌شود، برابرش طلا پرداخت کند.

ج) باید اجازه داد که برای استفاده در مصارف غیر پولی، از دولت طلا دریافت گردد، و این کار مستلزم آن است که دولت، طلا را به قیمت رسمی بفروشد و این باعث ثبات قیمت بازار در نرخ رسمی خواهد شد.^۱ در اینجا باید توجه داشت، از آنجا که طلا قبل از اینکه به عنوان پول مطرح باشد، خود کالاست و تقاضای مستقل دارد، اگر دولت بخواهد از طلا به عنوان پول تمام عیار استفاده کند، نمی‌تواند قیمت برابری طلا یا واحد پول خود را کمتر از قیمت تعادلی بازار (مثلاً P) تعیین کند؛ چون در این صورت، مردم طلا را به دولت ارائه نخواهند کرد. با توجه به این نکته، اکنون در این سیستم با افزایش قیمت طلا، مردم مصرف آن به عنوان زینت کاهش داده، و با توجه به نزولی بودن منحنی تقاضا، همچنان که در شکل یک نمایش داده شده است، مصرف غیر پولی طلا از OQ به OQ_1 تقلیل می‌یابد، و از طرفی عرضه کنندگان در قیمت بالاتر P_1 عرضه طلا را افزایش

→ دو فلزی طلا و نقره، طلا و نقره با رابطه‌ای ثابت بین آن دو، پول رایج است که این رابطه از طرف دولت، تضمین شده است؛ یعنی اگر مثلاً: رابطه به این شکل باشد:

$$\frac{P_G}{P_S} = 15/5$$

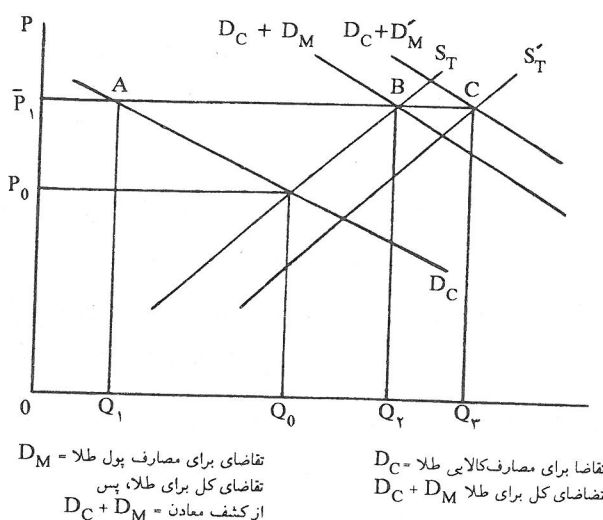
جایی که P_G = قیمت هر واحد سکه طلا

P_S = قیمت هر واحد سکه نقره

دولت موظف است به ازای یک سکه طلا، ۱۵/۵ سکه نقره تحویل دهد و به عکس. در سیستم پولی

استاندارد تک فلزی، فقط یک سکه (طلا یا نقره)، پول رایج است.

۱. لستر، چندلر؛ پول و بانک؛ ترجمه شریف ادیب سلطانی، ص ۷۳.



داده و از OQ_0 به OQ_2 می‌رسانند.

تفاضل OQ_1 مقدار تقاضای طلا برای مصارف کالایی و OQ_2 مقدار عرضه طلاست و برای ضرب سکه مقدار OQ_2 طلا به دولت ارائه می‌شود، که اگر این مقدار را در P_1 که قیمت هر واحد طلاست ضرب کنیم، عرضه پول در گردش ABQ_2O_1 می‌شود. حال اگر معدن طلا کشف شود، منحنی عرضه به سمت راست منتقل شده و از S_T به S'_T تبدیل می‌شود، و مقدار عرضه نیز به OQ_3 می‌رسد؛ و چون تقاضای مردم برای طلا به عنوان کالا در OQ_1 ثابت است، لذا به مقدار $Q_1 Q_3$ ، برای ضرب سکه، طلا به دولت ارائه شده و حجم پول تا اندازه مساحت مستطیل $ACQ_3 Q_1$ افزایش می‌یابد. به عکس، اگر عرضه طلا به علتی کم شود، منحنی به سمت چپ منتقل می‌شود و حجم پول در گردش کم می‌گردد. اگر به دلیل تغییر سلیقه، مصارف غیرپولی طلا افزایش یابد، منحنی تقاضای کالایی طلا به سمت راست منتقل شده، باز هم حجم پول در گردش کم می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت، پول تمام عیار و سیستم پولی‌ای که بر مبنای این پول استوار است کارا نیست؛ چون:

۱. در این سیستم، عرضه پول مرتب در نوسان است؛ یعنی با کشف معدن جدید یا تغییر سلیقه مردم، مقدار عرضه طلا و نقره و یا تقاضای آن نوسان پیدا می‌کند؛ بنابراین، اتخاذ سیاستهای انقباضی و انبساطی غیر ممکن بوده، و کنترل عرضه پول

از دست دولت بیرون می‌رود.

۲. پیوسته یک رشته از منابع تولید، از تولید کالاهای دیگر مصروف داشته شده و به ضرب سکه طلا سوق داده می‌شود، در صورتی که با صرف منابع بسیار کمتری برای چاپ اسکناس، می‌توان آنها را در تولید کالاهای دیگر به کار برد.^۱ در بررسی سیستمهای پولی نیز به معایب سیستم تمام عیار خواهیم پرداخت.

۳. پول اعتباری نقد

منظور از پول اعتباری نقد، هر نوع پولی است که ارزش آن به عنوان پول، بیش از ارزش آن به عنوان کالا باشد، یا اینکه هیچ‌گونه تعهد بازپرداختی از جانب ناشر این پول به صورت طلا و نقره و سایر کالاها صورت نگرفته باشد، و یا اینکه اگر چنین تعهدی وجود داشته باشد، مردم از آن غفلت داشته باشند. این نوع پول، با ارزشی بیش از ارزش ماده اولیه‌ای که از آن ساخته شده است، به جریان می‌افتد. در برخی موارد ارزش بازاری ماده‌ای که پول از آن ساخته شده است بسیار ناچیز بوده، و با ارزش رایج پول قابل مقایسه نیست؛ مانند بسیاری از پولهای کاغذی که امروزه در اقتصاد، پول رسمی به حساب می‌آیند. در مورد پولهای مسکوک، مانند سکه‌های نیکل و غیره هم اگر چه ممکن است ارزش بازاری ماده اولیه آنها زیاد باشد؛ ولی باز کمتر از ارزش آنها به عنوان پول است. اکنون این سؤال مطرح است که چگونه پول می‌تواند ارزش یا قدرت خریدی، بیش از ارزش ماده اولیه‌ای که از آن ساخته شده است به دست آورد و آن ارزش را حفظ کند؟

در پاسخ به این سؤال - با توجه به مطالبی که در بررسی انواع پول تمام عیار و سیر تکامل پول مطرح شد - می‌توان چنین گفت، که ارزش اضافی‌ای که در پول اعتباری وجود دارد، از مقبولیت عامه آن به عنوان پول و اعتبار مقام نشر دهنده آن نشأت گرفته است، و تا زمانی که مقبولیت عامه و اعتبار ناشر باقی است، ارزش پول اعتباری نیز محفوظ است.

۴. پول اعتباری بدهی

پول اعتباری بدهی، از آن رو که اعتباری است، ارزش آن به عنوان پول، بیش از ارزش

۱. داودی، پرویز؛ پول و بانک (جزوه دستنویس)؛ ص ۱۱ و ۱۲.

ماده اولیه آن در مصارف غیرپولی است؛ علاوه بر این، چون بدهی است، پس به صورت یک تعهد و اعتبار در میان مردم گردش کرده، و ناشر، تعهد بازپرداخت این نوع پول را به گردن گرفته است، و مردم نیز از این تعهد غافل نیستند. البته این عمل به کمک رسیدن این نوع پول - مثل انواع چکهای تضمینی یا بانکی یا معمولی یا انواع سندهای سپرده بانکی با تعهد ۱۰۰٪ بازپرداخت، بر اساس پول اعتباری نقد که به صورت اسکناس و سکه رایج کشور است - انجام می شود. سپرده های جاری بانکها یک نوع پول اعتباری بدهی است.

پیوست فصل دوم

سیر تحولات پول فلزی، قبل و بعد از اسلام

در تاریخچه و سیر تحولات تکاملی پول، پولهای فلزی بخش عمده ای را به خود اختصاص داده اند. با توجه به اینکه امکان ذکر تفصیلی تحولات پول فلزی در متن کتاب نبود، در این پیوست به تحولات پول فلزی در قبل و بعد از اسلام، و آثار ظهور اسلام بر آن اشاره شده است.

تحولات پول فلزی، قبل از اسلام

با پیدایش پول فلزی، مرحله جدیدی در تحولات پولی اقتصاد بشری به وقوع پیوست. در ابتدا پولهای فلزی دارای اشکال متفاوتی بودند؛ ولی بتدریج سکه های فلزی برای سهولت در حمل و نقل و مبادله، شکل دایره به خود گرفت. بد نیست بدانیم که در عهد پادشاه اوتی در ۱۱۹ ق. م. به دلیل تهی شدن خزانه، پولهایی که از پوست نوعی آهو بود (مشابه اوراق بانکی امروزی) در چین رایج شد. در واقع، رسم بود امرا برای آنکه در مراسم با شکوه خاصی نمایان شوند، صورت خود را با پوست نوع خاصی از آهوان می پوشاندند، و نگهداری این نوع آهوان در انحصار حکومت بود. قطعه های پوست این آهوان، همچون اسکناس رواج یافت.

چینیان در قرن هشتم میلادی پولهای کاغذی واقعی را رواج دادند، که به زبان

چینی فیتزین یا «پولهای پرنده» نامگذاری شده بود. ژاپنی‌ها در به کارگیری پول کاغذی در رتبه‌ای بعد از چینی‌ها قرار دارند. جای شگفت است که مصری‌ها علی‌رغم پیشرفت در صنعت و گسترش فتوحات، مبادلات خود را تا مدت زیادی صرفاً با قطعه‌های مس و یا مصنوعات طلا و نقره انجام می‌دادند، و به امر ضرب سکه پی نبرده بودند. اولین کسی که در مصر دست به ضرب سکه زد، «مرزبان اریندس» حاکم مصر، قبل از مکیس بود، که به پیروی از داریوش اقدام به این کار کرد. عبری‌ها نیز در عهد سمعان مکابی؛ یعنی ۱۴۴ ق.م سکه ضرب کردند؛ اما «دارک» پولهای فارسی است که داریوش آن را ضرب کرد و بر روی آن چهره ملک را که تیر و کمان در دست داشت و در حال رکوع بود حک کرد.^۱

«هرودوت» منشأ پیدایش سکه را به پادشاهی لیدیا، در هفت قرن قبل از میلاد مسیح نسبت می‌دهد.

هنگامی که اسکندر درگذشت و سلطنت او بین فرماندهانش تقسیم شد، بخشی از قلمرو حکمرانی وی در سال ۳۱۲ ق.م نصیب «سلجوق» شد. سلجوق اولین کسی بود که چهره خود را بر روی سکه ضرب کرد، و جانشینهای بعدی او نیز از وی تبعیت کردند. سکه‌های سلجوقی که در شهرهای انطاکیه، طرسوس، بیروت، صیدا، صور، عکا، عسقلان، اورشلیم و دیگر شهرهای سوریه ضرب می‌شد، از طلا و عمدتاً از نقره و مس بود. لغتنامه‌ها حکایت از آن دارند که در عهد اوستایی در ایران سکه رایج نبوده است، به طوری که اجرت طبابت و امثال آن را با حیوانات پرداخت می‌کرده‌اند (ولو آنکه حیوان خود وسیله مبادله واقع نشود). بر این اساس می‌توان استنتاج کرد که قبل از پیدایش و رواج سکه در ایران و دیگر ممالک، معاملات تهاتری رواج داشته است، و سپس برخی از کالاها نقش پول را (به عنوان معیار سنجش یا علاوه بر معیار سنجش، به عنوان وسیله مبادله) بازی کرده‌اند. شاید بدان سبب که پولهای کالایی اولیه، حیوانات بوده‌اند؛ به عنوان مثال: در زبان لاتین، پول و ثروت (پکونیا) از لفظ «پکوس»، به معنای حیوان اهلی اقتباس شده است.

همان طور که قبلاً ذکر شد، اختراع سکه به قرن هفتم قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد، به طوری که در پایتخت پادشاهی لیدیا، اولین پادشاه سلسله آل مرمناد

۱. بیانی، ابراهیم؛ تاریخ سکه از آغاز تا دوره ساسانیان.

(Mermnade) اقدام به این کار کرد.

به هر حال، سکه در قرن هفتم قبل از میلاد از لیدیا به یونان، و در قرن ششم قبل از میلاد به سیسیل و ایتالیا و بلاد شرق سرایت کرد. بدیهی است که ایرانیان، پیش از حکومت هخامنشیان و فتح لیدیا، از اختراع سکه و رواج آن در لیدیا - که در مجاورت آنها بود - مطلع بودند؛ اما به هر حال پس از فتح لیدیا، ضربخانه شهر ساردس (پایتخت لیدیا) همچنان به کار خود ادامه داد.

پس از آنکه داریوش (سومین پادشاه هخامنشی، ۴۸۵ - ۵۲۱ ق.م). شورش سرزمین وسیعش را فرونشاند، تصمیم گرفت متناسب با شوکت پادشاهی خود، سکه‌ای ضرب کند که در تمامی نقاط تحت حاکمیتش رواج داشته و مورد اعتماد آحاد مردم سرزمین او باشد، و موجبات استحکام و ثبات تجارت را فراهم آورد. کلیه سکه‌های رایج در قبل از این دوران، نه از پادشاهان ماد و نه کوروش و نه فرزند او کمبوجیه بود. اولین سکه‌ای که به دست آمده، سکه طلایی است که داریوش آن را ضرب کرده است. مورخین آن را «دریلوس» نامیده‌اند که مطابق با نام داریوش است. این سکه از طلای سره ضرب می‌شد و سیزده برابر نقره ارزش داشت. نامیدن سکه به نام ضرب کننده آن، در زمانهای پیشین امری عادی به شمار می‌آمده است. همچنان که مسکوک آخرین پادشاه لیدیا «کروسوس» نام داشت؛ مسکوک شاه عباس صفوی (کبیر) که در بین سالهای ۱۰۰۳ - ۱۰۳۸ ه.ق. حکومت می‌کرد «عباسی»؛ و سکه منسوب به محمود افغان پادشاه ایرانی در سالهای ۱۱۳۵ - ۱۱۳۷ «محمودی» نامیده می‌شد.

باید دانست که ضرب سکه در انحصار پادشاه بود، و والیان ولایات صرفاً مجاز بودند مقدار محدودی پول در حیطه حاکمیت خود ضرب کنند. «هرودوت» می‌گوید: «آیارند» - که از سوی کمبوجیه حاکم مصر بود - درصدد برآمد به سان داریوش و تقلید از او، مسکوکی نقره‌ای به نام خود (آریانندی) ضرب کند، به طوری که از خالص ترین پولهای نقره عهد خود باشد. به مجرد اقدام به این کار و با خبر شدن داریوش از جسارت او، جان خود را بر سر این قضیه باخت و به قتل رسید.

جودت پاشا (۱۸۱۳ - ۱۸۹۴) در تاریخ خود بیان می‌کند که بر حسب تحقیقات انجام شده، مشخص شده است که یونانی‌ها مبتکران سکه بوده‌اند، و قبل از آن اموال خود

را با شمش‌های طلا و نقره و امثال آن مورد مبادله قرار می‌داده‌اند. آنان گاهی تصویر بت‌های خود و گاهی تصویر ساختمان‌هایی، نظیر برج‌ها، قلعه‌ها، کوه‌ها، گیاهان، درختان و بعضاً حُکام مستقل، تصویرهای خود را بر سکه‌ها رسم می‌کردند. در همان زمان، اقوام دیگری بودند که بر یک سوی سکه، عکس سلطان خود را در حالی که بر کالسکه دوچرخه سوار بود و در سوی دیگر آن تصویر قایق پارویی قرار داشت، حک می‌کردند. برخی دیگر از آنها در یک طرف سکه تصویر جغد و در طرف دیگر آن عکس یک ماهی را رسم می‌کردند، و چون سلسله اشکانی ایران از بقایای حکومت یونان بود، سکه آنها نیز به حروف یونانی و به سبک سکه‌های یونانی بود؛ اما سکه ساسانی در یک طرف حاوی تصویر پادشاهان و القاب و اسامی آنها بود، و در طرف دیگر تصویر آتش بر آن نقش بسته بود.

«بستانی» در دائرة المعارف، در ذیل کلمه دینار می‌گوید: «در فرانسه قدیم، نوعی از سکه‌های نقره‌ای، دینار نامیده می‌شد که از دینار رومی گرفته شده بود و معادل $\frac{1}{12}$ سو بود؛ و از دوران شارلمان تا زمان لوئی نهم، هیچ سکه‌ای جز دینار ضرب نشد، و لذا اسم دینار به هر نوع پول طلایی و نقره‌ای اطلاق می‌شد، به طوری که دینارهای متنوعی به وجود آمد و ارزش آنها در فرانسه گوناگون بود. این پدیده ادامه داشت، تا اینکه پولهای رایج امروزی دایر شد.» و نیز از «مسیو لترون» نقل می‌کند که درهم از دوران سولون تا دوران بیرکلِس و اسکندر، معادل ۹۲ سانتیم؛ یعنی ۹۲ جزء از صد جزء فرانک بود، و از زمان اسکندر تا هنگام میلاد، ۸۷ سانتیم بود.

آنچه که گفته شد، نکاتی بود که محققین در خصوص پیدایش سکه گفته‌اند؛ اما اینکه بابل به عنوان کهن‌ترین تمدن حتی در اوج شکوفایی خود از مسکوک غفلت کرده باشد، بعید به نظر می‌رسد. خصوصاً که آنها اولین ملتی بوده‌اند که شهرنشینی، پادشاهی و قوانین را دایر کرده‌اند. پس چگونه است که از مسکوک غافل مانده‌اند و حال آنکه مکشوفاتی از آثار منقوش آنها به دست آمده، که گواه اوج ترقی آنهاست. روایتی از حضرت علی (ع) نقل شده که از آن حضرت در خصوص اولین کسی که سکه‌های دینار و درهم را ضرب کرده سؤال می‌شود، و آن حضرت در پاسخ می‌فرماید: «نمرود بن کنعان

بن نوح(ع)^۱ و نمرود پادشاه بابل و معاصر با حضرت ابراهیم(ع) بوده است و یعقوبی در تاریخ خود آورده است که پادشاهان بابل، دینار ضرب کرده‌اند.^۲ گفتنی است قرآن کریم نیز وجود درهم در آن هنگام را مورد تأیید قرار می‌دهد، کما اینکه در سوره یوسف آمده است:

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ وَشَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخِيسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ».^۳
بنابراین، قرآن به وجود دینار و رواج آن در عهد یوسف تصریح کرده است.

تحولات پول فلزی در ایران باستان

ایرانی‌ها پس از فتوحات پی در پی آسیای صغیر، به وجود پول فلزی و لزوم آن پی بردند؛ ولی پادشاهان هخامنشی، چون کوروش و کمبوجیه به ضرب سکه اقدام نکردند، و به شهرها و ممالکی که جزو متصرفات ایران در می‌آمد و سکه رواج داشت، اجازه می‌دادند که به ضرب سکه محلی خود ادامه دهند. بعضی ممالک، مانند لیدی وقتی تحت سلطه هخامنشیها درآمدند، ضرب پول فلزی‌شان نیز متوقف گردید.^۴

پولهای فلزی داریوش اول به دو صورت بود: سکه‌های طلا معروف به «دریک»، و سکه‌های نقره به نام «شکل». «دریک» از طلای خالص و به وزن ۸/۴۱ گرم، و «شکل» از نقره به وزن ۵/۶۰ گرم بود. این سکه‌ها در دنیای آن روز رواج کامل داشت.

تحولات پول فلزی در عهد اسلامی

همه مورخین بر این اعتقادند که پولهای رایج در بلاد عرب، در جاهلیت و صدر اسلام عبارت بود از: دینارهای قیصری و درهمهای کسروی که از روم و ایران به آنجا آورده شده بودند. به مسکوکات طلا «عین» و به مسکوکات نقره «وَرَق» اطلاق می‌کردند. برخی از مورخین اظهار کرده‌اند که حجازیها و بویژه اهل مکه، با مسکوکات یمن و غیر آن نیز

۱. عیون اخبار الرضا(ع)؛ ج ۱، ص ۱۳۶.

۲. تاریخ یعقوبی؛ ج ۱، ص ۱۵.

۳. یوسف (۱۲) آیه ۱۹ و ۲۰.

۴. داریوش اول نخستین کسی بود که برای اولین بار در ایران به ضرب سکه‌های طلا و نقره اقدام کرد.

سروکار داشته‌اند. در این خصوص، ماوردی در الاحکام السلطانیه^۱ آورده است: «سعید بن مسیب گوید: اولین کسی که اقدام به ضرب درهم منقوش کرد، «عبدالملک بن مروان» بود و دینارهای رومی و درهمهای کسروی نیز رایج بود. ضمن آنکه به طور جزئی درهمهای حمیدی نیز مورد مبادله واقع می‌شدند.»

به گفته «جودت پاشا» سکه‌ای که در بلاد عرب وجود داشت، درهم و دیناری بود که از مسکوکهای فارس، مجوس و روم بود، و در زمان خلفا و اوایل حکومت اموی، همتها متوجه جنگ و جهاد بود و لذا به ضرب سکه همت نمی‌شد. آنگاه برخی از والیان و کارگزاران در سمت شرق، سکه نقره (مثل سکه کسروی (ساسانی) و با حروف پهلوی) ضرب کردند.^۲

در تاریخ عرب قبل از اسلام آمده است که اهل مکه تجاری بودند که با یمن و عراق و شام بازرگانی داشتند، و لازمه این کار استفاده از پولهای گوناگون بوده است. البته برخی از مورخین معتقدند، مبادله این مسکوکات بر اساس وزن بوده است.

به طور کلی قبل از دستیابی به مسکوکهای قدیمی در حفاریها، برخی بر این باور بودند که عبدالملک بن مروان (پنجمین خلیفه اموی)، اولین فردی است که در دوران اسلامی اقدام به ضرب سکه کرده است؛ اما در اکتشافات خلاف آن آشکار شد. برای توضیح مطلب بهتر است بحث را در سه محور زیر دنبال کنیم:

الف) اولین ضرب کننده سکه در اسلام

برخی مورخان معتقدند، اولین فردی که به ضرب سکه در اسلام اقدام کرد «عمر بن خطاب» است، که بنا به مصالح بصره دست به این اقدام زد و سکه‌هایی را با نقش کسروی در سال هجده هجری ضرب کرد. عثمان بن عفان و معاویه بن ابی سفیان نیز، در ایام حکومت خود از او پیروی کردند، بدون آنکه نقش کسروی و قیصری را به اسلامی تبدیل کنند.

«مقریزی» می‌گوید: «گفتیم که رسول خدا (ص) در خصوص فرض زکات در مسکوکات جاهلیت چه فرمودند، و در واقع این مسکوکات را همان طور که بود در اسلام

۱. ماوردی؛ الاحکام السلطانیه؛ ص ۱۵۴.

۲. تاریخ جودت پاشا؛ ص ۲۴۷.

نیز به رسمیت شناختند. آنگاه در زمان خلافت ابوبکر، وی نیز به سنت پیامبر عمل کرد و چیزی را تغییر نداد، تا اینکه عمر به خلافت رسید و مصر و شام و عراق به دست مسلمین فتح شد. او نیز اعتراضی در خصوص مسکوکات ابراز نکرد، بلکه همه آنها را به همان حال به رسمیت شناخت؛ تا اینکه در سال هجده هجری (هشتمین سال خلافت او) هیأتی از بصره به نزد او آمدند و در خصوص مصالح بصره مذاکراتی صورت دادند، لذا عمر اقدام به ضرب سکه کسروی کرد و در برخی از آنها کلمه «الحمد لله» و یا «محمد رسول الله» و یا «لا اله الا الله» را حک کرد. عثمان سکه‌هایی با نقش «الله اکبر» ضرب کرد.

جرجی زیدان می‌گوید: «خالد بن ولید» در سال پانزده هجری در طبریه سکه‌ای ضرب کرد که بر آن صلیب و تاج وجود داشت، و در یک سوی آن اسم خالد به حروف یونانی «Xaied»، و حروف «BON» نوشته شده بود. دکتر مولر (مورخ آلمانی) معتقد است، «بن» چند حرف از حروف ابوسلیمان، کنیه خالد بن ولید است. سکه‌هایی نیز از معاویه وجود دارد که مثل دینارهای ایرانیان است، جز اینکه اسم معاویه بر آنها حک شده است؛ بنابراین، بدیهی است که در این دوران، سکه‌هایی رایج تغییری پیدا نکرد و همان مسکوکات کسروی و رومی بود، جز اینکه حروف عربی در خصوص توحید و تحمید و غیره بر آن حک می‌شد.

ب) اولین ضرب کننده مسکوک با نقش اسلامی

جودت پاشا در تاریخ خود نقل می‌کند که اهل علم، مسلم می‌دانند که «حجاج» ضرب سکه عربی را بنا به دستور عبدالملک در هنگامی که والی عراق بود ۷۵ - ۷۶ ه. ق. آغاز کرد؛ اما در پی کشف جدیدی در سال ۱۳۷۶، خلاف این مطلب هویدا شد، به طوری که فردی ایرانی به نام «جواد» به دارالسعادة مراجعه کرد و سکه عربی نقره‌ای را ارائه نمود، و من (جودت پاشا) آن را در بین مسکوکهای کهن نزد «صبحی بک افندی» مشاهده کردم. بر یک سوی آن با خط کوفی نوشته شده بود: «الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد»، و دور آن نوشته شده بود: «محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون»، و بر سوی دیگر آن نوشته شده بود: «لا اله الا الله وحده لا شریک له»، و در دور آن نوشته شده بود: «این سکه در سال

چهل در بصره ضرب شده است.»

مرحوم سید محسن امین عاملی، در اعیان الشیعه در ذیل حالات علی (ع) تحت عنوان: «اولین کسی که امر به ضرب سکه اسلامی کرد»، به نقل از دائرة المعارف بریتانیا (چاپ ۲۲، صفحه ۹۰۴) می‌گوید: «اولین کسی که دستور ضرب سکه اسلامی را داد، حضرت علی در بصره به سال چهل هجری بود. آنگاه عبدالملک در سال ۷۶ هجری این کار را تکمیل کرد.» شیخ عباس قمی نیز شبیه این نقل قول را از دائرة المعارف بریتانیا در کتاب هدیه الاحباب متذکر شده است. بر همین اساس می‌توان گفت، اولین کسی که متوجه حذف آثار شرک از روی سکه‌ها شد، حضرت علی (ع) بوده است. پس از او عبدالله بن زبیر و برادرش مصعب نیز به پیروی از وی در همپایی را ضرب کردند، که اکثر نقشهای عربی آن به خط کوفی بود و بر آن شعار اسلام و توحید حک شده بود. عبدالله در مکه سکه ضرب کرد و برادرش به دستور وی در عراق چنین کرد، تا اینکه حجاج بن یوسف از طرف عبدالملک بن مروان به عراق آمد و گفت: «هیچ چیزی از سنت فاسق یا منافق را باقی نخواهیم گذارد؛ و سکه‌ها را تغییر داد.»

ج) اولین کسی که به صورت رسمی و عمومی به ضرب سکه اسلامی همت گماشت اولین کسی که به صورت عمومی سکه اسلامی ضرب کرد و آن را رسماً رواج داد، و مسکوکات کسروی و قیصری را باطل اعلام کرد و از دور خارج ساخت، «عبدالملک بن مروان» بود که برای اولین بار در سال ۷۴ هجری دینارهای اسلامی ضرب کرد، و مثل حضرت علی بر آنها سوره توحید و رسالت نبی (ص) را حک کرد، و همچنین در همپایی بر همین منوال ضرب کرد. از مطلب بن عبدالله بن حنظل روایت شده است که عبدالملک بن مروان مردی را دستگیر کرد که سکه غیر اسلامی ضرب می‌کرد؛ خواست دست او را قطع کند؛ اما به او تخفیف داد و صرفاً او را عقوبت کرد. مطلب می‌گوید: بزرگان قوم را دیدم که کردار وی را ستایش کردند. به روایتی، در عهد عبدالملک، ۲۲ قیراط معادل یک مثقال، و هر ده سکه معادل هفت مثقال بود، که این نوع وزن به «مثقال جاهلیت» معروف است. اولین کسی که امر نظارت بر وزن و عیار مسکوک را جدی گرفت، «عمر بن هبیره» در ایام یزید بن عبدالملک بود. سپس «خالد بن عبدالله قسری» نیز

همین نظارت را اعمال کرد. «یوسف بن عمر» یک بار عیار درهمها را آزمایش کرد و متوجه شد یک درهم حبه‌ای کسر دارد، لذا دستور داد صدسازنده سکه را هر یک، هزار ضربه شلاق بزنند؛ به طوری که به خاطر حبه‌ای که کم بود صد هزار شلاق زد. هبیره و خالدیه و یوسفیه بهترین مسکوکات بنی‌امیه بود. منصور برای خراج، بجز این مسکوکها چیز دیگری نمی‌پذیرفت.

وجه مشترک سکه‌های اموی این است که اسم خلیفه بر آن حک نشده، و تنها از روی سال و مکان آن می‌توان پی به دوران آن برد؛ اما خلفای عباسی علاوه بر زمان و مکان، اسم خود را نیز بر سکه‌ها حک می‌کردند. «مهدی» اولین آنها بود که چنین کرد. ظاهراً طائع، قادر، قائم، مقتدی، مستظهر، مسترشد، راشد، مقتضی و مستنجد (از خلفای عباسی) ضرب سکه نکرده‌اند، چرا که مسکوکاتی از عهد آنها در دست نیست.

ابوالفرج اصفهانی در اغانی می‌گوید: دعبل وقتی قصیده مشهور خود را برای حضرت رضا(ع) قرائت کرد، آن حضرت ۱۰ هزار درهم از درهمهایی که به نام وی ضرب شده بود، به همراه یک خلعت به او داد. اهل قم خواستند خلعت او را به ۳۰ هزار درهم خریداری کنند؛ اما او حاضر نشد بفروشد. به هر حال، این گفته نشان‌دهنده آن است که به نام حضرت رضا(ع) نیز سکه‌های ضرب شده‌ای وجود داشته است. سید موسی حسینی مازندرانی نیز در کتاب العقد المنیر می‌گوید: در سال ۱۳۷۰ هجری، در موزه حضرت رضا سکه مزبور را مشاهده کرده است.

در خصوص اینکه چرا عبدالملک اقدام به ضرب سکه اسلامی کرد، گفته می‌شود، یک روز کاغذی را دید که به سبک رومی و مسیحی مزین و بر آن شعار پدر، پسر و روح القدس نوشته شده بود. این پدیده شدیداً او را منقلب ساخت و آن را خلاف شأن اسلام دید، و دستور داد زینت‌کنندگان به جای نمادهای مسیحی، در کاغذ و پیراهن و کت و غیره، الزاماً از سوره توحید و «اشهد ان لا اله الا الله» استفاده کنند؛ و این در حالی بود که اکثر مصریها مسیحی بودند. این خبر به پادشاه روم رسید. وی عبدالملک را تهدید کرد که چون سکه‌های مورد مبادله در بلاد اسلامی عمدتاً در بلاد روم ضرب می‌شود، لذا بر روی سکه چیزهایی در خصوص توهین به نبی (اکرم) حک خواهد کرد. این تهدید موجب شد که عبدالملک در پی مشورت با امام محمد باقر(ع)، دست به ضرب درهم و دیناری بزند که

بر روی آن نمادهای اسلامی حک شده بود، و علاوه بر آن، زمان و مکان ضرب سکه نیز بر روی آن مشخص بود. آنگاه سکه‌های غیر اسلامی را نیز ممنوع ساخت.^۱

شایان ذکر است که در این دوره، سه نوع درهم وجود داشت: درهمی که ده سکه آن ده مثقال بود، درهمی که ده سکه آن شش مثقال بود و درهمی که ده سکه آن پنج مثقال بود. به فرموده امام باقر (ع)، درهم بر اساس میانگین وزن این سه نوع (۷ مثقال) ضرب شد.

سیر تحول درهم و دینار

الف) درهم و وزن آن در دوران جاهلیت و اسلام

بدیهی است که درهم دارای انواع متفاوتی از نظر سبکی و سنگینی بوده است، که از دیار عجم به دیار عرب می‌آمده است. سپس در دوران جاهلیت و در صدر اسلام تغییراتی یافت، و بالاخره به این صورت درآمد که ده سکه معادل هفت مثقال باشد، و فقها و مورخان بر این نکته اتفاق نظر دارند. گفته می‌شود که این همان درهمی است که نبی اکرم (ص) با آن، مقادیر شرعی نصاب زکات، مقدار دیات و جزیه و امثال آن را ارزیابی می‌کرده است. درهم در آغاز اسلام عمدتاً دو نوع بود: «بغلی» یا «کسروی»، که بر روی آن تصویر سر قاطر وجود داشت و هر درهم آن هشت دانق بود؛ دیگری «طبری»، که هر درهم آن چهار دانق بود و در اسلام میانگین آن؛ یعنی هر درهم شش دانق ملاک محاسبه واقع شد، به طوری که وزن هر ده درهم معادل هفت مثقال می‌شد. برخی درهم مغربی (معادل سه دانق) و یمنی (معادل یک دانق) را نیز به انواع درهمهای موجود در آغاز اسلام اضافه می‌کنند.

ب) دینار و تحولات آن

۱. نام دینار: در کتاب «الدینار الاسلامی» آمده است که دینار قطعه‌ای طلاست که وزن آن یک مثقال است، و بر آن تصویر شاه یا امیری که ضرب کننده آن است، حک شده. اعراب این پول طلای رومی را قبل از اسلام شناخته و مورد مبادله قرار می‌دادند. همان طور که به کارگیری آن را عاریت کردند، نام آن را نیز به عاریت گرفتند؛ لذا در زمان

۱. بیهقی، ابراهیم بن محمد؛ المحاسن والمساوی؛ صص ۴۹۸ - ۵۰۲.

جاهلیت و اسلام به این نام شناخته شد. در سورة آل عمران (آیه ۷۵) نیز این کلمه ذکر شده است. لذا می توان گفت که دینار کلمه اعجمی است که تعریف شده است.

۲. اولین کسی که در اسلام کلمه دینار را به حروف کوفی بر مسکوکات زرین حک کرد، عبدالملک بن مروان در سال ۷۶ هجری بود، که شروع به ضرب دینار به شکل «بیزانسی» کرد. وضع بر همین منوال طی دوران حکومت اموی ادامه یافت، جز اینکه کلمه دینار بر اجزای آن حک نشد، بلکه به جای آن بر روی نیم دیناری نوشته می شد: «هذا نصف»، و بر روی ثلث دینار نوشته می شد: «هذا ثلث». در زمان امویها واحدی بیش از یک دینار ضرب نشد.

لفظ دینار در عهد عباسی و دیگر حکومت های اسلامی که پدید آمدند، همچنان بر کلیه پول های زرین (اعم از یک دیناری و غیره) حک می شد. در عراق، پس از سقوط حکومت عباسی، در حدود سال ۶۶۱ هـ. (۱۲۶۲ م.) لفظ دینار از پول های زرین حذف شد. در مصر، آخرین دینار در ایام حکومت مظفر سیف الدین جمی در سال ۷۴۷-۷۴۸ هـ. یا ۱۳۴۶-۱۳۴۷ م. ضرب شد. پس از آن، لفظ دینار از پول های طلای مصری حذف شد.

۳. وزن دینار در دوران جاهلیت و اسلام: وزن دینار، چه در عصر جاهلیت و چه در عصر اسلامی (دیناری که عبدالملک بن مروان ضرب کرد)، و چه در شکل بیزانسی آن در سال ۷۶ هـ. و چه در شکل خاص اسلامی، یک مثقال بود؛ و این دینارها از نظر وزن، فرقی با دینارهای بیزانسی وارد به حجاز در قبل از اسلام یا بعد از آن نداشت؛ این نکته اجماعی است.^۱

یک مثقال شرعی نیز معادل بیست قیراط است، قیراط معادل $\frac{3}{7}$ جو است؛ بنابراین، مثقالی که با دینار از نظر وزنی متحد است، معادل $\frac{4}{68}$ جو است. همچنین در کتاب الدینار الاسلامی آمده است که وزن دینار، معادل $\frac{4}{265}$ گرم است؛ یعنی ۶۶ حبه که معادل وزن «سولیدس»، پول زرین رایج در امپراتوری بیزانس است. و وزن «سولیدس» بر اساس وزن «دراخما» است که در شکل اخیر، خود معادل $\frac{4}{265}$ گرم بود و این همان وزن مثقال عربی است و درهم $\frac{7}{10}$ دینار است، به طوری که هفت دینار، معادل ده درهم است. بر این اساس، یک دینار معادل $\frac{3}{10}$ یا $\frac{1}{486}$ درهم است.

۱. سید محمود نقشبند، ناصر؛ الدینار الاسلامی؛ ص ۱۲.

احکام فقهی پول

۱. تعمیم احکام مال در مورد پول

پول از نظر فقهی و حقوقی حکم کالا را دارد، به این معنا که تمام احکام حقوقی کالا، از قبیل تملیک و تملک، نقل و انتقال ذمه یا ضمان، به پول نیز تعلق می‌گیرد؛ به عبارت دیگر خود پول از نظر فقهی، بسان کالا متعلق مالیت و ملکیت و نقل و انتقال واقع می‌شود؛ زیرا کلیه احکام کالا به جهت «مالیت» کالا است، و از نظر فقها پول و حتی پولهای اعتباری، مال است. پول چنانچه قرض داده شود، دقیقاً مثل کالا عین آن تملیک می‌شود و مالیت آن به ذمه منتقل می‌گردد. در پول، مانند کالا جنبه عینی و جنبه مالیت و ارزش آن هر دو ملحوظ است. این مطلب در پولهای حقیقی، واضح و روشن است؛ زیرا پول حقیقی، خود از کالای حقیقی، همچون طلا یا نقره تشکیل شده که ارزش آن قائم به عین آن است.

لیکن در خصوص پولهای اعتباری (اسکناس) ممکن است تصور شود، از آنجا که مالیت آنها در اعتباری بودن آنهاست، آنچه که مال است همان اعتبار قانونی است که قائم به دولت و یا غیره است، و عین اسکناس، کاغذی بیش نیست که تنها سندیت و وسیله مبادله قرار گرفتن آن، اعتبار قانونی یافته است. این نظر از دیدگاه حقوقی صحیح نیست؛ زیرا مال و کالا در دیدگاه حقوقی، عبارت از شیئی است که مورد مرغوبیت عرف و عقلا قرار گرفته و دارای ارزش مبادله‌ای باشد، خواه منشأ آن ارزش مصرفی قرار گیرد، خواه منشأ رغبت و مطلوبیت آن، ویژگی حقیقی آن شیء باشد، و یا ویژگی اعتباری و قانونی آن مطرح باشد؛ به عبارت دیگر هرگاه ارزش مبادله‌ای در شیئی متبلور گردد، به طوری که آن شیء متعلق مرغوبیت عقلایی و تقاضا قرار گیرد، نه اینکه همچون چک و سفته، سند و طریق و گواه بر شیء دیگری که مرغوب است باشد، آن شیء از نظر حقوقی، مال است و تمام احکام مال و کالای حقوقی را دارا خواهد بود. بدین ترتیب، مشخص می‌شود که

اعتباری بودن مال، غیر از سند مال بودن است و آنچه که مشخصه مال بودن است، مرغوبیت و مطلوبیت داشتن خود آن شیء است، خواه بر اساس فایده حقیقی و یا حقوقی و اعتباری؛ و آنچه که مشخصه سند بودن است، این است که خود شیء مرغوبیتی ندارد، بلکه وسیله و گواه بر شیء دیگری است که مرغوبیت حقیقی و یا حقوقی دارد. اما وسیله مبادله بودن، عنصر دیگری غیر از دو ویژگی فوق است؛ بدین معنا که هم مال حقیقی و یا حقوقی، قابل مبادله شدن است و هم سند و رسید مال؛ و این مطلب در مورد پولهای اعتباری و اسکناس، پس از اعتبار قانونی بخشیدن به آن متحقق می‌گردد، برخلاف چک و سفته که تنها جنبه سند بودن دارد و فقط نمایانگر پولی است که در ذمه صادر کننده سند قرار دارد. ممکن است گفته شود که اسکناس نیز در ابتدا، همچون چک و سفته، سندی به شمار می‌رفته است که از طرف بانکها یا دولتها صادر گشته، و پشتوانه آن پولهای حقیقی سپرده شده نزد آنها بوده است، که بتدریج میان همگان، شکل اسکناس و یا پول اعتباری یافته است. پس در حقیقت اسکناس و چک و سفته یکی است. در جواب این شبهه باید گفت که ممکن است پیدایش اسکناس چنین تاریخچه‌ای را داشته باشد، لیکن پس از آنکه اسکناس از پشتوانه خود جدا شد، و به عنوان پول اعتباری دارای ارزش مبادله‌ای مستقل از ذمه دولت و یا بانک، درآمد، دیگر از نظر حقوقی خود اسکناس، مال است؛ زیرا تعریف مال از نظر حقوقی بر آن صدق می‌کند. توضیح آنکه در این صورت، اسکناس خود متعلق مرغوبیت و تقاضا و نگهداری مردم قرار گرفته، و همچنین هر گونه زیان و یا تلف شدن آن موجب خسارت ارزش آن خواهد شد، نه آنکه صرفاً سندی از بین رفته باشد. این ویژگی از جمله خصوصیات پول اعتباری است، و بر همین اساس پولهای اعتباری (اسکناس) مال بوده و تمامی احکام حقوقی کالا را در بر دارند.^۱

۲. پول و قرض ربوی آن

گرفتن هر نوع سود و بهره در مقابل «قرض دادن» پول یا کالا به دیگری حرام است.

۱. البته در این خصوص که آیا دولتها و یا بانکهای ناشر پولهای اعتباری (اسکناس) می‌توانند هرگونه سیاستی در نشر آن اتخاذ کنند، و یا اینکه محدودیتهای فقهی دارند، بحث مهمی است که باید در جای خود، به عنوان اختیارات دولت مطرح شود.

ربا بر دو قسم است: ربای قرضی و ربای معاملی.

الف) ربای قرضی این است که شخصی به دیگری مالی را قرض بدهد، مشروط بر اینکه وام گیرنده، بیش از آنچه قرض گرفته است، باز پس دهد. خواه از این شرط، بصراحت یاد شود، یا به آن تصریح نشود، ولی مدّ نظر طرفین باشد و قرض با توجه به آن صورت گیرد؛ و زیاده نیز تفاوتی نمی‌کند که «عین» باشد؛ مانند ده تومان به دوازده تومان؛ یا «کار» باشد؛ مثل دوختن لباس، و یا اینکه «منفعت» باشد؛ و یا نوعی انتفاع؛ مانند استفاده از عین مرهونه؛ و در این حکم تفاوتی نمی‌کند که مال قرض داده شده، مکیل و موزون باشد، و یا از معدودات بوده و فقط قابل شمارش باشد.

ب) ربای معاملی به هنگام مبادله دو کالای همجنس با یکدیگر، و فزونی قابل توجه یکی از آن دو بر دیگری، مطرح می‌شود؛ مانند فروختن یک کیلو گندم به ازای دو کیلو گندم، و یا معامله یک کیلو گندم با یک کیلو گندم و یک تومان پول. چنانچه در چنین معامله‌ای زیاده حُکمی هم وجود داشته باشد، باز ربای معاملی صادق است؛ مانند فروش یک کیلو گندم نقد به ازای دریافت دو کیلو گندم نسیه، که بعد تحویل شود.

لازم به ذکر است که این نوع ربا اختصاصی به بیع ندارد، بلکه در سایر معاملات، مانند صلح و غیره هم جاری است؛ ولی اساساً تحقق آن منوط به دو شرط است:

۱. جنس کالا و بهای آن (مبیع و ثمن) باید عرفاً یکی باشد؛
۲. عوضین (کالا و قیمت) باید مکیل و موزون باشند؛ بنابراین، این نوع ربا، در معدودات و آنچه با مشاهده فروخته می‌شود، و نیز در معاوضه کالاهای غیر همجنس مصادق نمی‌یابد.

از این حکم استفاده می‌شود که هر نوع شرط زیاده‌ای به هنگام قرض که مستلزم نفعی زاید بر اصل سرمایه قرض داده شده باشد، داخل در «ربای قرضی» بوده و حرام است؛ لازم به یادآوری است که طبق نظر مشهور فقها خود این معامله (قرض مشروط به زیاده) صحیح است و تنها، شرط آن باطل و حرام است.

۳. معامله به قصد فرار از ربا

طبق فتوای امام خمینی (ره)، هر نوع معامله‌ای که مقصود اصلی از آن، فرار از ربا باشد،

باطل و حرام است، گرچه از نظر ظاهر، تمام ارکان حقوقی یک معامله را واجد باشد.^۱ براساس این فتوا، محدودیتهایی در معاملات پولی ایجاد خواهد شد.

۴. ضمانت پول

یکی دیگر از احکام فقهی مهم مربوط به پول، مسأله ضمان و بدهی پول است؛ به این معنا که اگر کسی مقداری پول از دیگری وام گرفت، و یا به دلیلی ذمه او به آن مشغول شد، در مقام پرداخت و ادا، باید همان مقدار پول را به او پرداخت کند.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا میزان در پرداخت، مقدار اسمی آن پول است؛ یعنی اگر صد تومان گرفته باشد، همان صد تومان را پرداخت می کند، و یا قیمت و معادل آن را از نظر قدرت خرید که ممکن است بر اثر تورم افزایش یافته باشد؟ از آنجا که پول، مال مثلی است، اصل در ضمان و بدهی آن نیز پرداخت مثل آن است؛ لذا معمولاً فقها در رابطه با پول، چه حقیقی؛ یعنی درهم و دینار (طلا و نقره) و چه اعتباری (اسکناس)، قائل به مثلی بودن ضمان آن شده اند. در نتیجه، اگر کسی از دیگری، مثلاً: پنجاه سال قبل، صد تومان گرفته باشد، امروز با دادن صد تومان، بدهی اش پرداخت خواهد شد؛ در صورتی که قدرت خرید صد تومان امروز، شاید کمتر از قدرت خرید یک ریال در پنجاه سال پیش باشد.

البته ممکن است گفته شود که این نتیجه در باب ضمان اشیای مثلی، اجتناب ناپذیر است؛ مثلاً: چنانچه کسی از دیگری یک کیلو گرم گندم قرض گرفته باشد، با دادن یک کیلو از همان جنس، بدهی او پرداخت خواهد شد، حتی اگر قیمت آن تنزل کرده باشد مگر اینکه قائل به ضمان کاهش قیمت در اعیان و اشیای مثلی بشویم، که این هم، خلاف نظر مشهور فقهی است. در جواب این سخن می توان گفت که نوسان قیمتها در کالاهای حقیقی، معمولاً کمتر از پول و مخصوصاً پولهای اعتباری است.

در اینجا نظر دیگری نیز قابل طرح است، و آن اینکه ضمان پول از نظر فقهی گرچه مثلی است (زیرا که تعریف مثلی بودن کالا بر پول صادق است)، لیکن مثل پول، تنها به قیمت اسمی آن نیست، بلکه به قیمت اعتباری قدرت خرید آن است. از آنجا که پول از

۱. تحریر الرسیله، ج ۲، المسائل المستحدثه.

نظر عرفی و اجتماعی وسیله مبادله و ارزش مبادله محض است، در نتیجه، مثل آن عبارت است از: قدرت خرید برابر با آن، از همان نوع پول. پس چنانچه بر اثر افزایش تورم، قدرت خرید اسکناس کاهش چشمگیری پیدا کند، معادل آن باید از همان جنس اسکناس پرداخت شود. این حالت برخلاف سایر کالاهای حقیقی است که خود کالا قطع نظر از قیمت و ارزش مبادله‌ای آن مدّ نظر عرف و عقلا قرار دارد.

۵. زکات درهم و دینار

یکی از فرقه‌های پول حقیقی (درهم و دینار) با پولهای اعتباری، تعلق زکات است. در پول حقیقی، چنانکه از طلا و نقره باشد و به حد نصاب برسد و به مدت یک سال راکد بماند، به آن زکات تعلق می‌گیرد، و تا زمانی که حد نصاب باقی باشد، زکات در هر سال تعلق خواهد گرفت، تا جایی که مقدار پول حقیقی از حد نصاب پایین‌تر قرار گیرد. این حکم فقهی به پولهای حقیقی اختصاص داشته، و در پولهای اعتباری جاری نیست.

۶. خرید و فروش پولهای اعتباری و حقیقی

یکی دیگر از فرقه‌های حقوقی و فقهی پولهای حقیقی با اعتباری، در «احکام صرف» و «مبادله پول با پول» است. در مبادله پول حقیقی، دو شرط اساسی لازم الرعایه است:

۱. لزوم رد و بدل نقدی در هنگام مبادله (خرید و فروش پولهای حقیقی بنا یکدیگر، تنها به صورت نقد انجام می‌گیرد).

۲. عدم زیادی در مقدار، مثلاً: یک درهم را به بیش از یک درهم، و یک دینار را به بیش از یک دینار نمی‌توان مبادله کرد؛ زیرا که ربا و حرام است.

این نوع زیادی را از نظر فقهی «ربای بیعی» و یا «معاملی» می‌گویند. این دو شرط، مخصوص به پول حقیقی؛ یعنی طلا و نقره بوده و در پولهای اعتباری؛ یعنی اسکناس (به نظر مشهور فقها) جاری نیست.

توضیح اینکه به هنگام فروختن طلا به طلا، طلا به نقره، نقره به طلا، این بده و بستان در محل و زمان انجام معامله ضروری است، و الا معامله از نظر شرع درست نیست؛ بنابراین اگر چند مثقال طلا به مقداری نقره فروخته شود؛ ولی بعد از خاتمه معامله و

متفرق شدن معامله کنندگان رد و بدل گردد، این معامله باطل خواهد بود. از این رو، برای صحت این نوع معامله، تحویل کامل طلا و نقره از طرفین معامله در جلسه لازم است. (البته اگر معامله به این صورت انجام گیرد که یکی بگوید: «من این طلا را به شما فروختم به هزار تومان، و آن نقره را خریدم به هزار و صد تومان»، این نوع مبادله، خرید و فروش «صرف» نبوده و بده بستان در آن شرط نیست.) نکته مهمی که در این مبادله می‌باید رعایت گردد، پرهیز از ریاست؛ بنابراین چنانچه کالا و بها در این معامله از یک جنس باشد (طلا به طلا، نقره به نقره)، باید از نظر کمیت در معامله مساوی باشد، تا اینکه زیاده و ربا لازم نیاید.

طبق آنچه گذشت، خرید و فروش پولهای اعتباری، بنابر فتوای مشهور فقها جایز بوده و هیچ‌گونه محدودیتی ندارد، خواه از یک جنس باشد، خواه از دو جنس (در مبادلات ارزی) و احکام بیع «صرف» و ربای معاوضی بر آنها جاری نیست؛ زیرا احکام «صرف» مخصوص پول حقیقی (طلا و نقره) بوده و ربای معاوضی در مکیل و موزون و طلا و نقره است، نه در اسکناس که از معدودات است؛ ولی باید توجه داشت که خرید و فروش پول کمتر به صورت نقد، به پول بیشتر به صورت نسیه از همان جنس، مانند فروش صد تومان نقد به صد و ده تومان به مدت یک ماه به صورت نسیه، از نظر برخی فقها باطل است؛ زیرا همجنس بودن پول در دو طرف این مبادله، آن را در حکم قرض قرار می‌دهد. از نظر امام راحل نیز این قبیل معامله به عنوان اینکه فرار از قرض ربوی است، باطل است و در نتیجه، این قبیل معاملات پولی که راه آسان و ساده برای رسیدن به رباخواری است، مسدود می‌گردد.

۷. حواله بودن چک

اوراق بهادار، مثل چک و سفته، همانند اسکناس، پول نیستند، بلکه قبض پول به شکل بدهی در ذمه است؛ در صورتی که اسکناس خود پول است و مالک آن بدون واسطه واجد یک مالیت عینی است. از این رو، خرید و فروش اوراق بهادار، نظیر چک و سفته، در واقع برگشت به معامله بر مال ذمی و بدهی است؛ بنابراین لازم است احکام بیع دین و حواله در این نوع معاملات منظور شود. بیع در ذمه و یا بیع دین و حواله، احکام خاصی در فقه

اسلامی دارد که در مقام عمل باید نسبتاً دقت کرد، تا در آن تخلفی صورت نگیرد. اینک به پاره‌ای از این احکام اشاره می‌کنیم:

حکم اوراق بهادار با بهره

اوراق بهادار با بهره متعارف و تضمین شده که در واقع به عنوان قرض دادن مقداری پول، در مقابل دریافت اصل آن پول، به اضافه مقداری بهره واگذار می‌شود، موجب اشتغال ذمه به مقدار بهره آن نخواهد شد.

فروشنده این اوراق با تحویل گرفتن پول از خریدار، از نظر قانونی می‌خواهد ذمه خود را علاوه بر اصل این پول، به مقدار بهره مندرج در ورقه نیز مشغول کند؛ ولی از آنجا که شرط پرداخت بهره در این نوع قرضها باطل است، ذمه او به این شرط مشغول نمی‌شود؛ و حضرت امام (ره)، اصل قرض را صحیح دانسته و فقط شرط زیاده را باطل و حرام می‌دانند؛ چنانکه قبلاً بیان شد. از این رو، چنانکه شخصی بخواهد اینچنین اوراق را بفروشد و تنزیل کند، نمی‌تواند به بیشتر از قیمت اصلی آن بفروشد، چرا که در واقع مالک آن زیاده نیست. اثر این حکم در تنزیل این نوع از اوراق بهادار ظاهر می‌شود، بنابراین به هیچ وجه تنزیل این نوع از اوراق، جایز نخواهد بود؛ به عبارت دیگر اگر این تنزیل انجام شود، در حقیقت، شخص بهره اضافی را که مالک آن نیست، به بانک یا شخص دیگر می‌فروشد، و این معامله باطل است.

۸. تنزیل بدهی

«تنزیل» به معنای پایین آوردن، و «تنزیل اوراق بهادار» به معنای پایین آوردن آنها از قیمتی است که روی آن نوشته شده است؛ به عبارت دیگر، «تنزیل سفته» به معنای خرید سفته مدت دار است به قیمت نقد؛ ولی کمتر از قیمتی که روی آن نوشته شده است. در اصطلاح و عرف بازار به این عمل، «اسکنت کردن سفته» می‌گویند. تنزیل اوراق بهادار به غیر از بدهکار (شخص ثالث) که امضا کننده سفته یا چک است، جایز نیست، مگر به دو شرط: یکی وجود ذمه حقیقی، و دیگر عدم قصد فرار از ربا.^۱

۱. تحریر الوسیله؛ ج ۲، المسائل المستحدثه (سفته).

در مورد شرط اول، باید توجه داشت که سفته یا اوراق بهادار بر دو نوع است:

۱. «سفته حقیقی» که حکایت از قرض حقیقی می‌کند؛ به عنوان مثال: آقای «الف» از آقای «ب» پولی را برای یک سال قرض می‌کند، و به ازای آن یک سفته یکساله به او تحویل می‌دهد؛ این سفته، «سفته حقیقی» است.

۲. «سفته دوستانه» که حکایت از قرض حقیقی نمی‌کند و فقط صوری است. فقط آقای «الف» یک سفته یکساله امضا می‌کند و به آقای «ب» می‌دهد، در حالی که هیچ پولی از آقای ب قرض نکرده است؛ اما چون سفته آقای الف اعتبار دارد، آقای ب و یا هر کس دیگر می‌تواند این سفته را در بازار بفروشد و از پول آن استفاده کند. این سفته را «سفته دوستانه» می‌نامند.

سفته حقیقی را که از یک قرض حقیقی حکایت دارد، به دو صورت می‌توان فروخت:

اول اینکه صاحب فعلی سفته (آقای ب)، این سفته را به امضا کننده آن (آقای الف)، به قیمت کمتر بفروشد، که در اصطلاح فقها بیع دین به «من هو علیه» (و یا بیع دین به بدهکار) نامیده می‌شود. این نوع تنزیل، هیچ اشکالی ندارد و مشروط به هیچ شرطی نیست.

دوم اینکه صاحب فعلی سفته؛ یعنی آقای ب، سفته آقای الف را به شخص ثالثی به قیمت کمتر تنزیل کرده بفروشد، که این عمل اصطلاحاً بیع دین به «غیر من هو علیه» (و یا بیع دین به غیر بدهکار) نامیده می‌شود. این نوع تنزیل، مشروط به دو شرط است که در اول این حکم بیان شد؛ یکی اینکه سفته دوستانه نباشد؛ یعنی ذمه حقیقی در کار باشد؛ و دیگری اینکه با قصد فرار از ربا انجام نگیرد.

حال باید بررسی کرد که آیا این دو شرط در تنزیل سفته حقیقی به شخص ثالث، محقق است یا نه؟

شرط اول که قطعاً موجود است؛ چون فرض این است که سفته دوستانه نیست، بلکه حقیقی است.

شرط دوم هم باید احراز شود؛ یعنی واقعاً آقای «ب» قصدش فرار از ربا نباشد، که در اغلب موارد اینچنین است. آقای ب که سفته را به قیمت کمتر می‌فروشد، نمی‌تواند

قصد فرار از ربا داشته باشد. شخص ثالث هم نباید قصد فرار از ربا بکند، در این صورت، این تنزیل بی اشکال بوده و قطعاً جایز است؛ اما شخص ثالث که خریدار سفته هاست، قصدش این است که پول قرض بدهد و ربا بگیرد؛ ولی برای فرار از این عنوان، سفته اشخاص را با قیمت کمتر می خرد و سر موعد، قیمت کامل را از امضا کننده دریافت می کند، و با این کار به هدف خود می رسد؛ بنابراین، چنین شخصی ولو به طور جدی در موقع خرید سفته قصد بیع بکند؛ اما چون برای فرار از ربا به این کار دست می زند، کار او اشکال داشته و اساس معامله باطل خواهد بود.

این مطلب در مورد سفته ای بود که حکایت از ذمه و قرض حقیقی داشت؛ اما اگر سفته دوستانه باشد؛ یعنی صوری بوده و حاکی از دین و اشتغال ذمه صادر کننده آن نباشد، تنزیل آن به طور کلی اشکال خواهد داشت.

۹. خرید و فروش اوراق سهام

خرید و فروش اوراق سهام به بیش از قیمت اصل آن، در صورتی که در مقابل هر سهم، کالا و مال حقیقی وجود داشته باشد، بی اشکال است؛ زیرا حکم خرید و فروش کالا را دارد. البته در صورتی که سرمایه اخذ شده در مقابل هر سهم (منابع پولی) هنوز به کار گرفته نشده و به شکل پول در شرکت سهامی و یا نزد بانک قرار داشته باشد، باز هم خرید و فروش اوراق سهام به بیش از قیمت اصلی آن صحیح خواهد بود؛ اما مقدار زاید در قبال حقی است که در آن شرکت سهامی حاصل شده، و مصداق بیع حق و یا واگذاری آن به دیگری است.

۱۰. خرید و فروش اوراق قرضه

اوراق قرضه (چه آنهایی که توسط دولتها منتشر می شود و چه آنهایی که توسط بانک مرکزی)، سند قرض است، لذا هر گونه بهره در مقابل آن، ربا و حرام است؛ خرید و فروش آنها حکم تنزیل را دارد؛ یعنی خریدار آن حق ندارد بیش از مقدار حقیقی حاصل از آنها دریافت کند. در اینجا این مسأله مطرح می شود که آیا می توان از جایزه به جای بهره استفاده کرد؛ بدین معنا که صادر کننده اوراق قرض الحسنه، به قصد قرعه، جایزه و یا

جوایزی برای دارندگان اوراق مذکور قرار دهد، تا انگیزه خرید آنها گردد. به نظر حضرت امام (ره)، جایز است که بانک برای تشویق سپرده گذاران و قرض دهندگان، از راه قرعه جوایزی برای آنها قرار دهد.^۱ البته جایزه دادن بر فرض اینکه از راه قرعه باشد، در صورتی جایز است که مشارکت در قرعه کشی به نحو شرط نباشد، بلکه تنها انگیزه باشد؛ بدان معنا که قرض گیرنده، شرعاً ملزم نباشد که به عنوان یکی از شروط عقد قرض، در قرعه کشی برای جوایز شرکت کند، وگرنه ربا خواهد بود؛ زیرا هر شرطی که مالیت داشته باشد، نفع زاید بر مبلغ قرض بوده و ربا خواهد بود؛ و از اینجاست که گفته اند: «كُلُّ قَرْضٍ جَرٌّ نَفْعاً فَهُوَ رِباً»

بنابراین، اوراق قرضه در بازار اسلامی رواج چندانی نخواهند داشت؛ زیرا با حذف بهره و به قید قرعه، نبودن جایزه و شرط نبودن اصل قرعه کشی، در افراد انگیزه ای برای خرید اوراق قرضه ایجاد نمی شود، و طبعاً جایگاهی برای معاملات این اوراق، در بازار اسلامی وجود نخواهد داشت.

از مجموعه احکام فقهی ذکر شده درباره پول چنین نتیجه می گیریم، که معاملات پولی در اسلام محدودیتهای بسیار دارد، و بازار پولی به معنای حقیقی اش و بحرانهای اقتصادی ناشی از آن - که عموماً در بازارهای سرمایه داری شکل می گیرد - در سیستم اقتصاد اسلامی وجود نخواهد داشت.

۱. تحریر الوسیله؛ ج ۲، المسائل المستحدثه (الجواز)، مسأله ۷.

فصل چهارم

توجیهات بهره و پاسخ به آنها

بهره و ماهیت حقوقی آن

پیدایش و تکامل توجیهات علمی برای بهره را باید در سایه پذیرش حقوقی بهره و حق تلقی شدن آن جستجو کرد؛ زیرا در جامعه اروپا بعد از جدایی دین از سیاست و گسترش نظامهای اجتماعی مبتنی بر «سکولاریسم»، زمینه شکل‌گیری علوم انسانی بر اساس پذیرش بهره، به عنوان یک اصل حقوقی فراهم گردید. در این دوره، دین، معارض با علم تلقی شد و با انکار سعادت آن جهانی، سعادت، تنها در این دنیا جستجو گردید.

از دید انسانِ عهد رنسانس، آنچه معتبر انگاشته می‌شد، واقعیاتی بود که بتوان آن را در بوته آزمایش و تجربه آزمود. واژه علم (Science)، تنها بر «علوم تجربی» قابل اطلاق بود، و معارف و علوم می که از طریق استدلال و غیره استنتاج می‌شود، مورد بی‌مهری قرار گرفت. مسائل ماوراء الطبیعه و غیرمادی، از آن جهت که قابل بررسی تجربی نبود، از حوزه دانش بشری خارج شد. در این دوران در زمینه ادبیات نیز نهضتی به وقوع پیوست، که آن را نهضت ادبی «اومانیسم» یا مکتب «انسانگرایی» نام نهادند.

«اومانیسم» یا مکتب اصالت انسان (به طور اعم) به نظام فلسفی یا اخلاقی‌ای اطلاق می‌شود که در آن، تنها اراده و خواست انسان منشأ آثار حقوقی قرار می‌گیرد.

بر اساس این مکتب، اراده آزاد و التزام انسانها خاستگاه «حق» و معیار عدالت است، که قانونگذار می‌باید بر اساس این خاستگاه، مصالح اجتماعی را مورد ارزیابی قرار دهد. بر پایه همین دیدگاه، «کانت» ابتدا حقوق را به «حق فطری» و «حق مکتسب» تقسیم می‌کند، و آن دو را اینگونه از هم متمایز می‌سازد که حق فطری را طبیعت به انسان تفویض کرده است، و می‌توان همه انواع آن را در حق «آزادی» خلاصه کرد، لیکن حق مکتسب،

ناشی از اعمال حقوقی است. آنگاه تصریح می‌کند که در اعمال حقوقی، اراده آزاد به عنوان منشأ حق مکتسب، نقش اساسی دارد، و آنچه را دو طرف قرار داد برای خود خواسته‌اند، عین عدالت است؛ زیرا هیچ کس بینا تر از خود شخص درباره مصلحت خویش نیست.^۱

بنابراین، مبنای تعیین چارچوب و مفاد قراردادهای مالی و غیره، توافق اراده آزاد انسانهاست؛ به تعبیر دیگر در سایه قرارداد، هر یک از طرفین بر دیگری سلطه‌ای پیدا می‌کند که به موجب آن می‌تواند انتقال مال یا انجام کاری را از او بخواهد. این سلطه را که ظاهراً با حرمت شخصیت و آزادی انسان منافات دارد، تنها با «حاکمیت اراده» می‌توان توجیه کرد. آنان خود خواسته‌اند که در برابر هم ملتزم شوند، و به دلیل همین التزام و تعهد است که قوانین، نفوذ قرارداد را تأمین می‌کنند.^۲ در مورد بهره نیز توافق اراده وام‌دهنده و وام‌گیرنده، منشأ مشروعیت و حق بودن این رابطه حقوقی تلقی شده است و با فرض حق بودن آن، اقتصاددانان تلاش کردند که آن را توجیه علمی کنند. نتیجه اینکه کلیه این توجیهات و تکامل آنها، بر پیش فرض حق بودن رابطه حقوقی بهره، استوار شده است. جامعه اروپا در ابتدا از نظر حقوقی، حق بودن بهره را پذیرفت، و سپس در مرحله بعد، اقتصاددانان برای آن توجیه و تفسیر بظاهر علمی تراشیدند.

۱. بهره به عنوان اجاره پول

بهره، اجاره پول است؛ همچنان که اگر کسی با پول خود خانه‌ای بخرد و آن را اجاره دهد، حق دارد مبلغی را به عنوان اجاره خانه دریافت کند؛ به همین صورت نسبت به پولی هم که به دیگری وام می‌دهد، حق دارد مبلغی را به عنوان اجاره دریافت کند؛ بنابراین، بهره نوعی اجاره پول است، و بین اجاره کالای سرمایه‌ای با اجاره پول تفاوتی وجود ندارد. واقعیت این است که در ابتدا می‌باید تفاوت اساسی رابطه حقوقی اجاره و قرض تبیین گردد، تا دقیقاً معلوم شود که آیا پول، قابل اجاره دادن است یا خیر.

۱. از گفته‌های مشهور «کانت» این است که می‌گوید: اگر کسی درباره دیگری تصمیم بگیرد، همیشه این احتمال وجود دارد که عدالت رعایت نشود؛ ولی در جایی که شخص درباره خود تصمیم می‌گیرد، فرض هرگونه عدم رعایت عدالت بی‌مورد است (ر.ک: کانتوزیان؛ فلسفه حقوق؛ ص ۴۵).
۲. همان مأخذ؛ ص ۵۰.

اجاره؛ یعنی واگذار کردن منفعت مال فیزیکی به دیگری، و در مقابل، دریافت کردن اجرت آن. لازمه چنین رابطه حقوقی این است، که اصل مال در ملک مالک آن باقی بماند؛ ولی منفعت آن به طرف مقابل منتقل گردد و به ازای آن اجرت دریافت شود؛ ولی در وام دادن، وام‌دهنده مالی را به ملکیت وام‌گیرنده در می‌آورد، و وام‌گیرنده تضمین می‌کند که «مثل» همان مال را بعد از مدتی بپردازد. لازمه چنین رابطه‌ای این است که همواره یک مال مثلی بالفعل و موجود، تبدیل به یک مال مثلی کلی گردد؛ مثلاً: یک اسکناس صدتومانی موجود، تبدیل به یک اسکناس صدتومانی مشابه (کلی) می‌شود، که وام‌گیرنده پرداخت آن را بعد از مدتی ضمانت کرده است.

بنابراین، اجاره پول و نسیه خریدن آن به قیمت بیشتر، ظاهراً اجاره و خرید و فروش پول به صورت نسیه است، و واقعاً غیر از قرض چیز دیگری نیست؛ زیرا در اجاره پول و نسیه فروختن آن به قیمت گرانتر، صاحب پول مقداری پول را در زمان فعلی به فرد دیگری می‌دهد، تا اینکه بعد از مدتی مثل همان مقدار پول را با مبلغی اضافی (به عنوان اجاره یا قیمت خرید و فروش مدت‌دار) دریافت کند. در رابطه قرض ربوی نیز، وام‌دهنده مقداری پول را به مالکیت وام‌گیرنده در می‌آورد، تا اینکه وام‌گیرنده پرداخت مثل همان مقدار پول را با مبلغی اضافی به عنوان «بهره» ضمانت کند. از اینجا روشن می‌شود که واقعیت رابطه اجاره پول و نسیه خریدن آن به قیمت گرانتر، همان رابطه قرض با بهره است، و چون در رابطه قرض، وام‌گیرنده وام موجود را واقعاً مالک می‌شود و پرداخت همانند آن را در آینده ضمانت می‌کند؛ بنابراین بهره وام، توجیه منطقی و حقوقی دیگری می‌طلبد.

۲. بهره و جبران کاهش ارزش پول

یکی از توجیهات بهره آن است که برای جبران کاهش ارزش پول به دلیل تورم، اخذ بهره امری موجه است. هنگامی که پولی قرض داده می‌شود، در صورت وجود تورم، در زمان بازپرداخت دارای قدرت خرید کمتر خواهد بود، در حالی که بهره می‌تواند کاهش ارزش یاد شده را جبران کند.

فرض مسأله به این ترتیب است که فرد پول خود را به دیگری قرض می‌دهد و

هنگام باز پس گرفتن قرض خود، مدعی می شود پولی که قرض داده بود، اینک ارزش خود را از دست داده و باید جبران شود؛ بنابراین همان گونه که در مقوله استقراض گفته شده، قرض، «تملیک به ضمان» است. اکنون این بحث مطرح می شود که قرض گیرنده، ضامن چیست؟ آیا ضامن ارزش اسمی پول است یا ضامن قدرت خرید آن؟ قبل از پاسخ به پرسش فوق، لازم است اندکی درباره «مال» و انواع آن مطالبی را یادآوری کنیم:

مالی که دیگری نسبت به آن ممکن است ضامن شود، بر دو نوع و به شرح زیر است:

۱. مثلی: مال «مثلی» عبارت از آن مالی است که نمونه های مشابه داشته باشد؛ و به عبارت دیگر افراد آن دارای خصوصیات مشابهی باشند؛ مانند یک نوع خاص تلویزیون یا لیوان که محصول یک کارخانه است، و همه دارای یک نوع مواد ساخت، ابزار و لوازم، رنگ و دارای یک میزان مطلوبیت است. این نوع مال اگر از بین برود، ضامن می بایست مشابه آن را به طرف بپردازد، مگر اینکه مالک حاضر باشد قیمت آن را باز پس گیرد.

۲. قیمی: مال «قیمی» عبارت از آن نوع مال است که واحدهای آن با هم فرق می کند، و به همین دلیل دارای قیمت های متفاوتی است.

بنابراین اگر مال قرض گرفته شده از نوع مثلی باشد، طبعاً قرض گیرنده عهده دار مثل آن، و اگر از نوع قیمی باشد، ضامن قیمت آن است.

مالیت پول اعتباری از نوع مثلی است و در فقه، احکام مال مثلی بر آن مترتب می گردد. در این مورد فقهای مشهور اتفاق نظر دارند؛ اما آنچه مورد بحث و احیاناً اختلاف نظر بوده، این است که موضوع ضمانت چیست؟ به عبارت دیگر چه چیزی مشخص کننده و مقوم مثلیت است: ارزش اسمی یا قدرت خرید پول؟

الف) برخی معتقدند که موضوع ضمان پول، همان قدرت خرید پول است، و درخواست جبران کاهش ارزش پول از قرض گیرنده، نه تنها بهره نیست، بلکه درخواست حقی است که لازم است اجابت شود.

در این صورت هنگامی که مقداری از قدرت خرید را قرض می دهیم، ذمه فرد بدهکار به همین مقدار قدرت خرید مشغول می شود، و در هنگام بازپرداخت باید همین

مقدار، قدرت خرید را باز پس دهد؛ در صورتی که قدرت خرید اوراق اعتباری به دلیل افزایش نرخ تورم کاهش یافت، شخص بدهکار باید مقدار بیشتری از آن اوراق را باز پس دهد، به گونه‌ای که مساوی قدرت خریدی باشد که قبلاً آن را قرض گرفته بود.

همان‌گونه که جبران کاهش ارزش پول را به دلیل افزایش نرخ تورم، موجب می‌دانند، جبران افزایش ارزش پول به دلیل کاهش نرخ تورم را نیز مطرح می‌کنند؛ به عبارت دیگر بدهکار هنگام بازپرداخت قرض خود، باید مبلغ کمتری از آنچه از اوراق اعتباری قرض کرده باز پس دهد، و میزان جبران، معادل کاهش یا افزایش نرخ تورم است. دلیل هر دو حالت نیز آن است که فرد بدهکار در واقع مقدار معینی قدرت خرید قرض کرده است، و اکنون باید معادل همان قدرت خرید را باز پس دهد.

بنابراین از این دیدگاه، پول اعتباری نوعی مال مثلی است که موضوع و مقوم مثلیت آن، قدرت خرید آن است. از این رو، اگر این مال مثلی قرض داده شود، هنگام باز پرداخت باید مقوم آن؛ یعنی قدرت خرید آن حفظ شود، و اگر کاهش یافت جبران گردد. در تأیید نظریه جبران قدرت خرید پول گفته شده که تغییر خرید، مختص پولهای اعتباری نیست، بلکه پول طلا و نقره در قدیم نیز به این مشکل مبتلا بودند، و قدرت خریدشان گاهی افزایش می‌یافت و گاهی کاهش، و همچنین قیمت بازاری آنها هنگام تبدیل پول طلا به پول نقره و بر عکس، تغییر می‌کرد. در حالی که هیچ‌گاه اخذ زیادت، تحریم نشده و ربا نامیده نشده است.

(ب) در مقابل، عده‌ای دیگر معتقدند که موضوع و مقوم مثلیت پول، همان ارزش اسمی آن است و نه چیزی دیگر؛ زیرا:

۱. قدرت خرید از عوارض و حالات پول است، نه از مقومات پول؛ و هنگامی هم که فردی مقداری پول اعتباری قرض می‌کند، در عرف گفته نمی‌شود او قدرت خرید قرض کرده است.

۲. پول اعتباری از جهت پول بودن، با پول حقیقی تفاوتی ندارد؛ تنها تفاوت از جهت غیر پولی است؛ به عبارت دیگر، پول حقیقی قطع نظر از پول بودن و ارزش مبادله‌ای داشتن، دارای ارزش مصرفی بوده، و یک کالای حقیقی است؛ بنابراین با توجه به وجه اشتراک پول حقیقی با پول اعتباری در برخورداری از ارزش مبادله‌ای، اگر معتقد

باشیم که فایده و مقوم پول اعتباری، قدرت خرید آن است، این سخن در مورد سکه طلا و نقره نیز مطرح خواهد بود، و اگر قدرت خرید آن دو نیز کاهش یابد، بایستی جبران گردد، در حالی که هیچ یک از فقها بدان فتوا نداده‌اند.

۳. در تعریف پول به «ارزش مبادله‌ای خالص اشیا، که ارزش مصرفی آن نیز در همین ارزش مبادله‌ای نهفته است»، ماهیت پول، متوقف بر قدرت خرید آن نیست، بلکه وابسته به اصل ارزش مبادله‌ای است، نه مقدار آن.

۴. وظایف پول به سه مورد منحصر است: وسیله مبادله، معیار سنجش ارزش، و وسیله ذخیره ارزش؛ بنابراین، اصل ذخیره ارزش بودن از وظایف پول است، نه مقدار ذخیره ارزش بودن، تا قدرت خرید، قوام مثلث پول باشد.

۵. درباره اینکه آیا قدرت خرید پول، موضوع و مقوم مثلث آن است، باید خاطر نشان کرد که ویژگیهای مال بر دو قسم است:

الف) ویژگیهای ذاتی: این ویژگیها از خصوصیات ذاتی کالا است، بدون در نظر گرفتن منشأ نیاز انسان یا مقایسه آن با سایر اموال.

ب) ویژگیهای نسبی: این ویژگیها در مقایسه با سایر اموال یا در مقایسه با نیاز مصرفی انسان مطرح می‌شود؛ مانند لباس که انسان را از سرما یا گرما حفظ می‌کند؛ یا نان که خصوصیت نسبی آن سیرکنندگی است و در رابطه با گرسنگی انسان مطرح می‌شود. از دیگر مصادیق خصوصیات نسبی مال: گرانی، ارزانی و قدرت خرید آن است، که این خصوصیات هیچ تغییری در ذات مال نمی‌دهد، بلکه در مقایسه با سایر اموال، آن را از ارزش بیشتر یا کمتری برخوردار می‌سازد. (مفهوم قیمت نسبی از همین مطلب بخوبی استفاده می‌شود.)

ویژگیهای ذاتی مال، مشمول مضمون آیه شریفه زیر می‌شود که خدای سبحان می‌فرماید: «وَإِنْ تَبْتِغُوا فَالْهٰکُمُ رُؤُوسُ اَمْوَالِکُمْ»؛ یعنی اگر توبه کردید، اصل سرمایه‌تان و به تعبیر دیگر، خصوصیات ذاتی مال شما متعلق به خودتان است. از این رو، اگر کسی توانست سردی هوای زمستان را به نحوی کاهش دهد، عرفاً نمی‌گویند در لباسهای زمستانی افراد دخل و تصرف کرده، یا فایده مصرفی لباسهای زمستانی را کاهش داده

است؛ اما اگر فردی موادی شیمیایی را در هوا انتشار دهد، که در نتیجه آن لباسهای مردم مقاومتشان را در مقابل سرما از دست بدهند، در آن صورت می توان گفت که در ذات لباسها تغییر حاصل شده است.

بنابراین در مجموع می توان چنین نتیجه گرفت که تغییر ارزش پول، از ویژگیهای نسبی پول به عنوان یک مال مثلی است، و ضمان آور نیست؛ زیرا ضمان، تنها متعلق به خصوصیات ذاتی مال مثلی است. از همین جا مشخص می شود که دلیل ضمان آور بودن پول قرض داده شده، در صورت تغییر پول یک کشور این است، که ویژگی ذاتی پول اعتباری، با تغییر پول زایل می گردد. در صورت غصب یک مال مثلی، مانند پول اعتباری، و ارجاع مبلغ بعد از کاهش شدید ارزش پول، پس از چندین سال، بازپرداخت مبلغ اسمی کفایت نمی کند؛ چون بر اساس قاعده «لاضرر»، باید ضرر فرد جبران شود؛ اما اگر آن را قرض داده بود، با توجه به آنچه گفته شد، دلیلی برای اخذ زیادت وجود ندارد؛ بنابراین با کاهش ارزش پول، قرض گیرنده، تنها ضامن ارزش اسمی پول اعتباری است. در این حالت، قرض دهنده خود مبادرت به قرض کرده است؛ بنابراین، قاعده «لاضرر»، این مورد را شامل نمی شود.

از طرف دیگر، پول بودن پول به این است که ارزش مبادله ای خالص اشیا باشد، و ارزش مصرفی آن همان ارزش مبادله ای آن قلمداد گردد؛ و بر همین اساس، وظایف سه گانه وسیله مبادله، ذخیره ارزش و معیار سنجش ارزش بودن را بخوبی انجام دهد. کاهش یا افزایش ارزش پول، در وظایف پول یا ماهیت آن تغییری ایجاد نمی کند؛ از این رو، قدرت خرید پول در تعریف پول و وظایف آن تأثیری ندارد، و به پول بودن پول خدشه ای وارد نمی کند؛ و گرنه می بایست در وظایف پول، مقدار ذخیره ارزش به عنوان وظیفه چهارم مطرح می شد، و در تعریف پول هم، علاوه بر ارزش مبادله ای آن، به مقدار ارزش مبادله ای نیز اشاره می رفت، در حالی که چنین کاری صورت نگرفته است.

همچنین اگر موضوع مثلیت پول، قدرت خرید آن باشد، وام گیرنده در هنگام قرض، قدرت خرید آن را به ذمه گرفته است، و در هنگام پرداخت، همان قدرت خرید را می باید ادا کند؛ و در مال قیمی هم قرض گیرنده، قیمت هنگام قرض را به ذمه گرفته است، نه قیمت هنگام ادا را، و در زمان پرداخت باید همان قیمت به ذمه گرفته شده را پرداخت

کند؛ بنابراین، سؤال اساسی این است که اگر قدرت خرید پول، همان قیمت مبادله‌ای واقعی آن باشد، پس پول، مال مثلی نیست، بلکه یک کالای قیمی است. قدرت خرید؛ یعنی ارزش مبادله‌ای واقعی؛ بر این مبنا، پول یک مال قیمی است و می‌باید احکام مال قیمی بر آن مترتب شود، نه احکام مال مثلی؛^۱ در حالی که هیچ‌یک از فقها پول را مال قیمی نمی‌دانند.

قرض دهنده با توجه به کاهش قدرت خرید و از دست رفتن فرصتها، اقدام به قرض دادن می‌کند. در عین حال، می‌تواند پولهایی را که نسبتاً ارزش ثابتی دارند، مانند سکه طلا، برای قرض دادن انتخاب کند. البته در صورتی که پول، غصب یا سرقت شود، مالک آن می‌تواند به مقدار کاهش قدرت خرید، از طرف مقابل، مطالبه خسارت کند. با توجه به مطالب یاد شده، دولت حق دارد پول منتشر کند و بدون اینکه ضامن باشد، قدرت خرید را کاهش دهد؛ ولی چنین حقی با مجموعه مصالحی که به عنوان اهداف ولایت و حکومت تلقی می‌شوند، متضاد است؛ بنابراین، رعایت چنین مصالحی، حق انتشار بی قید و شرط پول را به دولت نمی‌دهد.

۳. بهره به عنوان هزینه فرصت پول

در صورتی که هیچ شیء یا فعالیت با ارزشی کمیاب نباشد، و کلیه درخواستها برای تمامی افراد در هر زمانی قابل ارضا باشد، دیگر نیازی به انتخاب از میان شقوق مختلف دارای ارزشهای متفاوت نخواهد بود. در این وضعیت فرضی (بدون کمیابی)، هیچ‌گونه فرصت یا آلترناتیو از دست رفته یا قربانی شده وجود ندارد.

اما هنگامی که مسأله کمیابی منابع در دسترس مطرح می‌شود، دیگر کلیه تقاضاها قابل ارضا نیستند، و از این رو، موضوع انتخاب مطرح می‌شود. نتیجه انتخاب، پذیرفتن حالتی و رد حالت‌های دیگر است، و هزینه فرصت، بیانگر ارزش فرصت‌های از دست رفته یا شقوق با ارزش رد شده، در نتیجه انتخاب میان منابع کمیاب است.

هزینه فرصت توسط فرد انتخاب‌کننده و تصمیم‌گیرنده، به صورت قضاوتی ذهنی

۱. از جمله اینکه فروختن مال قیمی به صورت نسیه، به بهایی بیشتر از آن جایز است، در حالی که فروش پول به طور نسیه، به بیشتر از خودش جایز نیست.

شکل می‌گیرد؛ از این رو، قابل انتقال به دیگری یا قابل اندازه‌گیری توسط فرد دیگری غیر از فرد انتخاب‌کننده نیست. به همین لحاظ، هزینه فرصت، هزینه‌ای واقعی نیست، به دلیل آنکه شق رد شده، قابل انتخاب نخواهد بود؛ هرچند بر انتخاب فرد تأثیر می‌گذارد.

آیا پول دارای هزینه فرصت است؟

پول به عنوان ارزش مبادله‌ای محض اشیا، یا قدرت خرید کلی، دارای هزینه فرصت است. مالیت پول که مقوم آن ذخیره ارزش پول است، قدرت خرید و ارزش بالقوه‌ای برای پول اعتباری ایجاد می‌کند، و به دلیل کمیابی پول برای رفع نیازهای مبادلاتی، انتخاب میان شقوق مختلف استفاده از پول (خرج کردن پول)، هزینه فرصتی برای پول می‌آفریند، که امری ذهنی است و بستگی به تصمیم فرد انتخاب‌کننده دارد. به کارگیری پول در امور مصرفی، خیریه و سرمایه‌گذاری، شقوق مختلف استفاده از پول است که انتخاب هر یک، با توجه به قضاوت ذهنی انتخاب‌کننده، هزینه فرصتهای از دست رفته خاص خود را به همراه دارد.

آیا پذیرفتن هزینه فرصت پول، به معنای پذیرفتن بهره است؟

هزینه فرصت پول، مانند قدرت خرید پول، از ویژگیهای پول است، و لازمه پذیرفتن آن، توجیه بهره نیست؛ زیرا با انتقال پول به فرد دیگر به صورت قرض، هزینه فرصت پول، مانند قدرت خرید و سایر ویژگیهای پول نیز با آن منتقل می‌شود، و به دلیل قطع رابطه مالکیت فرد نسبت به پول خود، دیگر نمی‌تواند ما بازای هزینه فرصت آن را مطالبه کند، و علاوه بر آنکه هزینه فرصت، امری ذهنی است و واقعیتی ندارد که بتوانیم ما بازای پولی آن را به عنوان بهره را در نظر بگیریم؛ بنابراین، پذیرش هزینه فرصت پول، منجر به توجیه بهره برای پول نمی‌شود.

۴. امساک از مصرف به عنوان توجیه بهره

شکل اصلی نظریه امساک از مصرف، ابتدا توسط ناساسینیور (Nassau Senior) ارائه گردید، و بعدها توسط «جان استوارت میل» تکمیل شد.

از دیدگاه «سینیور»، امساک از مصرف به منظور ایجاد پس انداز (ما به التفاوت مصرف از درآمد)، و سپس هدایت آن به سمت فرایند تشکیل سرمایه است. این امر از طریق خودداری از مصرف درآمد جاری، امکانپذیر است.

از دیدگاه «استوارت میل»، خودداری از مصرف به معنای صرف نظر کردن از حق استفاده از دارایی است. در هر دو دیدگاه برای امساک از مصرف، پاداشی به عنوان بهره در نظر گرفته شده است.

واقعیت این است که پس از شکل گیری درآمد، آنچه مصرف نمی شود به صورت وجوه در اختیار فرد باقی می ماند، و وجود مازاد که پس انداز نام دارد، به یکی از سه طریق زیر به کار گرفته می شود:

روش اول: این روش، همان پول اندوزی یا کنز پول است. این طریق از دیدگاه اقتصاد اسلامی، مذموم قلمداد گردیده است.

روش دوم: استفاده از پول برای ورود به فرایند تشکیل سرمایه است؛ به عبارت دیگر، پول اندوخته شده، به قصد ایجاد کالا و خدمات وارد بازار شده و اموالی خریداری می گردد، تا بر اساس قراردادهای شرعی، اقدام به یکی از فعالیتهای اقتصادی شود. در این صورت، سهم بری در سود، پاداش امساک از مصرف قلمداد می گردد و از دیدگاه اقتصاد اسلامی مورد تأیید است.

روش سوم: استفاده از وجوه مازاد برای وامدهی (Loanable fund) است. اقتصاد دانانی که کوشیده اند از راه نظریه امساک از مصرف (abstinence) بهره را توجیه کنند، بهره وام را پاداش امساک می دانند.^۱

هر چند که امساک از مصرف مستحق پاداش است؛ اما شکل گیری این پاداش در چارچوب حقوقی تعیین می شود. در نظام حقوقی اسلام، انتقال مال به شکل وام، پاداشی اضافه بر اصل مال ندارد؛ و چارچوب حقوقی تعیین شده برای دریافت پاداش امساک از مصرف، تنها از طریق قراردادهای سرمایه گذاری، مانند انواع مشارکت، مجاز شمرده شده

۱. از دیدگاه مارکسیست ها، امساک از مصرف، دفاع ضعیف در توجیه بهره است (ر.ک: به منبع زیر، ذیل واژه Abstinence)

است؛ بنابراین، امساک از مصرف، پاداش دارد؛ اما این پاداش باید به صورت بهره وام باشد، نه سود مشارکت؛ این توجیه، آن را تعیین نمی‌کند.

۵. بهره و ارجحیت زمانی پول

رجحان زمانی، ترجیح زمانی بر زمانی دیگر است. اگر حال به آینده ترجیح داده شود، آن را «رجحان زمانی مثبت»، و عکس آن را «رجحان زمانی منفی» گویند. دلایل وجود رجحان زمانی مثبت، عواملی، مانند خطر مرگ، مطمئن نبودن نسبت به آینده، دم غنیمت شمردن و ... است.

وجود رجحان زمانی مثبت باعث می‌شود افراد همواره در اختیار داشتن مال در زمان حال را، به دارا بودن مال در آینده ترجیح دهند. این امر شامل هر دو نوع مال حقیقی و اعتباری می‌شود. در متون اقتصادی، ابتدا این اصطلاح در مورد اموال حقیقی به کار رفت و سپس به اموال اعتباری تسری داده شد. به همین دلیل، واژه «رجحان زمانی» عمدتاً در مورد مصرف به کار برده می‌شود.

در متون اقتصادی معاصر، از رجحان زمانی برای توجیه بهره استفاده می‌شود. این روش برای اولین بار در مکتب فکری اتریش و توسط بوهم باورک (Bohm Bawerk) به کار گرفته شده است. باورک ادعا می‌کند که منشأ بهره از اینجاست که ما درآمد فعلی را در مقابل وعده درآمد آینده قرض می‌دهیم. لذا با توجه به مسأله ترجیح زمانی، بعضی از اشخاص ترجیح می‌دهند مقداری اضافه بپردازند، تا به جای آینده، درآمد خود را در زمان حال دریافت کنند.

باورک در مورد اینکه اشخاص برای درآمد فعلی، ارزش بیشتری قائلند تا درآمد آینده، سه دلیل مستقل ارائه می‌دهد:

اول آنکه بعضی از افراد چنین برآورد می‌کنند که در آینده صاحب درآمدهایی می‌شوند و شرایط زندگی آنها خیلی بهتر از شرایط حاضر خواهد بود؛ اما در وضعیت فعلی به چنان سطح درآمدی دسترسی ندارند. چنین اشخاصی کالاهای و خدمات زمان حال را ترجیح می‌دهند، و فکر می‌کنند در حال حاضر می‌توانند مصرف مناسبتری از کالاهای داشته و زندگی بهتری برای خود بسازند. چنین افرادی طالب آنند که اگر بتوانند، مقداری

از درآمدهای آینده را با استفاده از تنزیل، مصرف کنند. به این ترتیب، بهره برای این قبیل افراد معنا پیدا می‌کند.

مهمترین فرض باورک مبتنی بر این است که درآمد اشخاص در آینده بیش از حال و یا لااقل ثابت است؛ لذا اگر فرض کنیم که درآمد آنها در آینده، کمتر از درآمد فعلی است (مانند مورد بازنشستگی)، آنگاه تحلیل وی معنا پیدا نمی‌کند.

دومین دلیل مستقلى که باورک برای فلسفه وجودی بهره ارائه کرده، عبارت است از: ارزشیابی درآمد آینده به میزانی کمتر از حال به عللی؛ مانند نقص تصورات، محدود بودن اراده و عدم اطمینان؛ به عبارت دیگر، به دلایل مزبور، اشخاص آینده زندگی خود را بی‌ارزشر از حال می‌دانند. اگر چه بعضی از اقتصاددانان، حتی «اقتصاددانان مکتب اتریش» اعتبار چنین نظری را زیر سؤال برده‌اند؛ اما اقتصاددانان دیگری، مانند مارشال (Marshall) و فیشر (Fisher) آن را تحت شرایطی صحیح دانسته و از آن دفاع کرده‌اند.

مارشال می‌گوید: این استدلال فقط به این شرط قابل قبول است که فرض کنیم اشخاص همیشه آینده خود را کم‌ارزشر از حال می‌دانند، در حالی که چنین فرضی فقط تحت شرایطی و فقط برای بعضی از افراد صادق است؛ به عبارت دیگر، سؤال این است که آیا کمتر ارزش قائل شدن برای آینده، ناشی از یک رفتار عقلایی است یا خیر؟ مارشال فقط در برخی موارد آن را عقلایی می‌داند. فیشر استدلال باورک را فقط تحت این شرط قبول می‌کند که اشخاص، آینده را بر اساس ساختار درآمد خود در طول زندگی ارزیابی می‌کنند. لذا برای بسیاری، به تعویق انداختن درآمد حال و یا تنزیل درآمدهای آینده، می‌تواند با توجه به ساختار درآمد و با استفاده از عامل بهره انجام گیرد.

سومین دلیل مستقل باورک برای وجود بهره عبارت است از: «ارجحیت تکنیکی حال نسبت به آینده». در واقع، این همان کارایی سرمایه و به عبارت دیگر، کارایی خالص فیزیکی سرمایه است که به خودی خود، عامل تنزیل ارزشهای آینده نسبت به حال را ایجاد می‌کند. باورک در این مورد می‌گوید: کالاهای فعلی اگر برای تولید کالای سرمایه‌ای به کار روند، در آینده کالاهای مصرفی بیشتری تولید خواهند کرد، تا به کارگیری همان مقدار کالای مصرفی در آینده. این نتیجه به آن دلیل حاصل شده است که عدم تولید کالای سرمایه‌ای، مهمترین اثری که دارد افزایش دوره تولید است. افزایش زمان تولید نیز به نوبه

خود بازدهی نزولی ایجاد می‌کند؛ لذا همیشه ارزش مقدار معین کالا در زمان حال، بیش از ارزش همان مقدار کالا در آینده است.^۱

یکی دیگر از روشهایی که با استفاده از مفهوم رجحان زمانی برای توجیه بهره ارائه شد، توسط «ایروینگ فیشر» بود. به نظر وی دو مفهوم «تمایل» و «فرصت» با یکدیگر ترکیب و تلاقی می‌کنند، و مبنایی برای وجود بهره پدید می‌آورند. در مورد مفهوم «تمایل»، وی معتقد است که اشخاص، درآمدهای حال و آینده خود را بر اساس شرایط زندگی آینده و اطمینان یا عدم اطمینان نسبت به آن، به نحو بهینه، توزیع و مصرف می‌کنند؛ به عبارت دیگر، تمایل مترادف است با «بی‌صبری» و یا «تعجیل» در مصرف.

عامل دیگری که در تصمیم‌گیری شخص مؤثر است، اصل «فرصت» یا نسبت بازدهی به هزینه است، و به عبارت دیگر، هزینه تبدیل درآمدهای جاری به درآمدهای آینده. فیشر با استفاده از این دو مفهوم اثبات می‌کند، که در هر جامعه، نرخ بهره از تلاقی منحنی «تمایل» با منحنی «فرصت» به دست می‌آید.

منحنی تمایل، مانند منحنی بی‌تفاوتی مصرف، روی دو محور مختصات، نشان‌دهنده تبادُل درآمدِ حال با آینده است؛ و لذا، مانند منحنی بی‌تفاوتی مصرف، صورت محدب دارد. (البته در حالی که یک محور، درآمد حال و دیگری درآمد آینده را نشان دهد.)

منحنی فرصت در همین محور مختصات، نشان‌دهنده تبادُل تکنیکی تولید است؛ یعنی نشان‌دهنده چگونگی تبدیل درآمد حال در یک محور، با درآمد آینده در محور دیگر است.

اگر شیب خطی در نقطه تماس منحنی تمایل به مصرف و منحنی فرصت به آنها مماس شود، نشان‌دهنده نرخ بهره از نظر فیشر است. چنانچه شیب این خط از نظر قدر

۱. «کارل منگر» به عنوان پایه‌گذار مکتب اتریش و مبدع مفهوم «رجحان زمانی»، این مفهوم را تنها در تئوری ارزش به کار برد؛ ولی هیچ‌گاه آن را به بهره تسری نداد. هنگامی که پیرو او؛ یعنی باورک آن را در تئوری بهره به کار برد، منگر این بحث را از چاپ دوم کتابش؛ یعنی «اصول اقتصاد» (Principles of Economics) حذف کرد.

باورک در ۱۸۸۴، کتاب «سرمایه و بهره» را نوشت، و در آن تئوری رجحان زمانی بهره را بوضوح بیان کرد (دائرة المعارف پالگربو؛ ج ۴، ذیل واژه «رجحان زمانی»).

مطلق بیش از یک باشد، نشان دهنده وجود ترجیح زمانی مثبت و نرخ بهره مثبت در جامعه است. اگر شیب خط، مساوی یک باشد، بهره در جامعه وجود ندارد و درآمد حال و آینده با یکدیگر هم ارزش هستند؛ اما اگر شیب، کمتر از یک باشد، ترجیح زمانی و منفی و درآمدهای حال، کمتر از آینده ارزش دارند.

همان طور که از بحث باورک و فیشر می توان استنباط کرد، فلسفه وجودی بهره و ترجیح زمانی، دو بحث متفاوت هستند.

آیا پول از دیدگاه ما دارای رجحان زمانی است؟

با توجه به اینکه انسان به شهادت قرآن موجودی است که همواره خواستار امور مادی است، و می خواهد از مادیات بیشتری برخوردار باشد، و نظر به اینکه اموال حقیقی و اعتباری، مظهر مادیت است، از این رو انسانها ترجیح می دهند پول (مال اعتباری) بیشتری داشته باشند، و ترجیح می دهند که اگر قرار است در آینده پولی نصیب آنها شود، آن را در صورت امکان در زمان حاضر داشته باشند؛ بنابراین، پول دارای رجحان زمانی مثبت است؛ البته باید توجه داشت تنها پول نیست که افراد ترجیح می دهند آن را در زمان حال داشته باشند، بلکه سایر اموال اعتباری و حقیقی، همچون درآمد، مصرف و... همگی تحت شمول رجحان زمانی هستند؛ بنابراین، رجحان زمانی منحصر به پول نیست، همچنان که در بازار کالاهای حقیقی، رجحان زمانی پذیرفته شده، و به صورت تفاوت قیمت نقد و نسیه (مدت دار) یک کالا جلوه گر شده است، و حتی در استدلال گفته شده: «وَلَلْآجِلُ قِسْطٌ مِّنَ الثَّمَنِ»؛ هر چند این امر، قابل تسری به پول نیست؛ زیرا پول کالا نیست.

آیا پذیرش رجحان زمانی پول می تواند مبنایی برای توجیه بهره باشد؟^۱

هرچند اقتصاددانان طرفدار اقتصاد آزاد سعی کرده اند ترجیح زمانی را به عنوان مبنایی برای توجیه اقتصادی بهره قلمداد کنند؛ ولی غافل از آن بوده اند که ترجیح داشتن پول در زمان حال نسبت به آینده، باید در یک چارچوب حقوقی صحیح باشد. فرد می تواند خود

۱. منظور از بهره، گرفتن زیادی در چارچوب حقوقی قرض است.

به کسب و کار بیشتری دست یازد و درآمد چند سال آینده خود از یک شغل را، در کوتاه مدت از چند شغل مختلف به دست آورد؛ ولی از دیدگاه حقوقی، در صورت انتقال مال اعتباری فرد به شخص دیگر به شکل قرض، به دلیل قطع رابطه مالکیت، امکان مطالبه مازاد وجود ندارد. علاوه بر آن، فروش نسبه پول به عنوان یک مال اعتباری مثلی، حکم قرض را پیدا می‌کند؛ بنابراین، تجزیه و تحلیل رجحان زمانی در یک چارچوب حقوقی، بهره را توجیه نمی‌کند؛ به عبارت دیگر، ترجیح زمانی به صورتهای متفاوت اثبات می‌کند که نقد بر نسبه برتری دارد؛ ولی این برتری به آن معنا نیست که جریان پول نقد باید به صورت مشارکت انجام گیرد، یا به صورت وام ربوی؛ در واقع، نظام حقوقی پذیرفته شده در جامعه است که تعیین کننده این امر است.

۶. بهره به عنوان متوسط نرخ سود

یکی از توجیهات اقتصادی بهره آن است، که بهره همان متوسط نرخ سود در فعالیتهای مختلط اقتصادی است. با توجه به اینکه در محاسبات اقتصادی و فعالیتهای سرمایه گذاری به نرخى احتیاج داریم که راهنمای سرمایه گذار بوده و بازدهی فعالیتها را مشخص کند، میانگینی از نرخ سود در فعالیتهای مختلف اقتصادی را محاسبه می‌کنیم و آن را بهره می‌نامیم.

قبل از پرداختن به پاسخ توجیه یاد شده، ابتدا لازم است مروری بر متون اقتصادی این موضوع داشته باشیم. ارتباط بین نرخ سود و نرخ بهره، یکی از مهمترین موضوعات اقتصاد سیاسی است که هنوز مورد مناقشه و بحث اقتصاددانان است، و به عنوان یک موضوع باز قلمداد می‌گردد؛ بویژه آنکه در متون اقتصادی هنوز نظریه قابل قبولی برای سود، ارائه نشده است.

دیدگاه برتر درباره ارتباط بین نرخهای بهره و سود در زمان «آدام اسمیت» آن بود، که نرخ بهره به طور مستقل با عوامل پولی تعیین می‌شود. «ریکاردو» نیز از این دیدگاه که نرخهای سود، تعیین کننده نرخ بهره است، حمایت نمی‌کند. هر چند وی بعداً با بررسی بازارهای پولی و نمود نرخ بهره طبیعی در این بازارها، و ارتباط بین نرخ بهره پولی و نرخ بهره حقیقی، استقلال نرخهای سود و نرخ بهره را مورد تردید قرار می‌دهد.

پس از ریکاردو، توک (Tooke) و «جان استوارت میل» چنین معتقد بودند که نرخ بهره، هم به طور موقت و هم به طور دائم با عواملی تعیین می شود که از نرخهای سود، مستقل است. مباحث یاد شده در مکتب کلاسیک، بتدریج منجر به شکل گیری این دیدگاه شد که نرخ بهره و نرخ سود، مستقل از یکدیگر عمل می کنند.

در مباحث «کارل مارکس»، تعیین نرخ بهره از نرخهای سود، مستقل است، و بر اساس عناصر تاریخی تعیین می گردد؛ بنابراین مارکس نیز، مانند توک و میل، بین نرخ بهره و نرخ سود، ارتباطی قائل نیست.^۱

از زمان پیدایش مارژینالیست ها، بهره و سود به صورت دو واژه مترادف به کار رفت. فولارتون (Fullarton) و «جیمز ویلسون» مدعی بودند، به دلیل آنکه تغییر نرخ بهره و تغییر نرخ سود با هم اتفاق می افتد، از این رو بهره و سود با یکدیگر مترادفند. بخشی از دیدگاه مارژینالیست ها درباره ارتباط بین نرخهای بهره و سود، در «رساله ای در باب پول» نوشته «جان مینارد کینز» (در ۱۹۳۰) بخوبی منعکس شده است. در این کتاب بر طبق دیدگاه مارژینالیست ها، بخشهای پولی و واقعی اقتصاد از یکدیگر تفکیک شده اند. هر چند دو سال بعد؛ یعنی در ۱۹۳۲، کینز در کتاب «تئوری عمومی اشتغال بهره و پول»، درست بودن تفکیک بین دو بخش واقعی و پولی اقتصاد را انکار کرد. بر اساس نظریه جدید کینز، نرخ سود به نرخ بهره وابستگی پیدا کرد؛ زیرا وی معتقد به تئوری «پولی تولید»^۲ بود. بر طبق تئوری یاد شده، عوامل پولی می توانند مستقیماً نرخهای سود را تعیین کنند.

همان گونه که ملاحظه می شود، اقتصاددانان یا معتقد به استقلال نرخ بهره از نرخ سود هستند، و یا آنکه نرخهای بهره را عامل تعیین نرخ سود می دانند، نه برعکس. مترادف بودن نرخهای بهره و سود نیز، استدلال قابل قبولی ندارد که بتوان به آن پرداخت؛ بنابراین لااقل در متون اقتصادی، شاهی برای اثبات مدعای یاد شده وجود ندارد.

مهمترین عنصر متمایز کننده نرخ سود از نرخ بهره، عدم ضمانت است؛ به گونه ای که می توان گفت، بهره، بازدهی تضمین شده، و سود، بازدهی بدون تضمین و آمیخته با

1. Palgrave, Vol 2, p.877.

2. Monetary Theory of Production.

...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...

...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...

...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...

...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...
...the ... of ...

بررسی حقوقدانان و فلاسفه حقوق قرار داشته است. آنها با اینکه درباره حقیقت و ماهیت عدالت و معیار آن - که حق است - اختلاف دارند، در عین حال، عدالت را در شکل کلی آن قبول دارند و گاه آن را «دین اجتماعی» تعبیر می‌کنند.^۱

حتی طرفداران مکتب «پوزیتیویسم» که اصرار دارند حقوق را مجرد از ارزشها و به صورت علم محض مطرح نمایند، از اصل عدالت به عنوان یک ارزش غیرقابل اغماض یاد می‌کنند، و آن را لازم الرعایه می‌دانند؛ زیرا عدالت را به معنای صلح اجتماعی و روشی که می‌تواند تعاون و همکاری بین افراد را شکل دهد، تفسیر کرده‌اند.

در واقع، به نظر آنان آنچه که موجب رضایت افراد است باید مورد توجه قرار گیرد، چه بیشتر از حق آنان باشد و چه کمتر؛^۲ به دیگر سخن، آنان معتقدند که مردم عدالت را برای رفع محرومیت می‌خواهند، لذا اگر سهمی که به عنوان حق آنها در نظر گرفته می‌شود، نتواند نیاز آنها را تأمین کند، بیشتر مطالبه می‌کنند و اگر نیاز آنها تأمین شود، کاری به اینکه حق آنان بیشتر بوده یا کمتر ندارند؛ بنابراین باید واقعیات اجتماعی را در نظر گرفت و بر اساس اوضاع و شرایط، قانون وضع کرد، تا در سایه آن، نظم و هماهنگی لازم برای همکاریهای اجتماعی فراهم شود؛ زیرا قانونگذار اگر بخواهد بر اساس نظر خودش و بدون توجه به ارزشهای اجتماعی، قانون وضع کند، احتمال سوء استفاده و خودمحوری و دیکتاتوری وجود خواهد داشت.

در واقع، پوزیتیویسم هرچند معتقد بود که ارزشهای مورد ادعای طرفداران حقوق طبیعی، از جهت علمی و تجربی قابل اثبات نیست و برای عدالت، «حق» و دیگر ارزشها نمی‌توان معیار مشخص و مورد پذیرش همگان ارائه داد؛ ولی عملاً چاره‌ای جز این نیست که عدالت به عنوان یک اصل کلی، مورد نظر قرار گیرد، تا اینکه جهت‌دهنده کار قانونگذار باشد، و در نهایت تعادل نسبی در تعیین سهم افراد، تا حدی که همگان بتوانند به اهداف اجتماعی برسند، فراهم آید.^۳

۱. دکتر کاتوزیان؛ فلسفه حقوق؛ ص ۱۳۴.

۲. زرنگورویج؛ درآمدی بر جامعه شناسی حقوقی؛ ترجمه حسن حبیبی، ص ۲۱.

۳. هانی کلس؛ نظریه عمومی حقوق و دولت؛ ترجمه حسین تمدن، (نسخه خطی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه)، ص ۹.

این حرکت که در علم حقوق به معنای «تجدید حیات حقوق طبیعی» نام گرفته است، در حال حاضر مورد قبول بیشتر حقوقدانان (اعم از پوزیتیویست و غیر پوزیتیویست) است. لذا آنان معتقدند که قانونگذار ضمن اینکه می باید شرایط و اوضاع اقتصادی را مورد نظر داشته باشد، لازم است جهت کار او هم به سوی تعادل نسبی درآمدها و امکان تأمین نیاز همگان باشد تا زمینه حضور مردم در صحنه برای جلوگیری از سوء استفاده و دیکتاتوری شکل گیرد؛ و قانون ایدئال هم قانونی است که ضمن توجه به واقعیات زندگی اجتماعی، از مقبولیت عمومی برخوردار باشد.

بر این اساس، اصل حاکمیت اراده که از دیرباز طرفداران حقوق طبیعی به صورت فردی به آن باور داشتند - و معتقد بودند که افراد، خود می توانند در مورد خود تصمیم بگیرند، و تنها دولت وظیفه دارد که ناظر بر اجرای قراردادهای منعقد شده بین افراد باشد - امروزه به عنوان اراده جمعی مطرح است.

لذا روشی که از مقبولیت عمومی برخوردار است، نمی تواند بر اساس فلسفه نظری دولتها یا هر مقام دیگر دگرگون شود.^۱

هنگامی که مردم به قانونی رأی مثبت دادند، بایستی آن قانون، بدون چون و چرا از طرف قوه مجریه اجرا گردد، مگر اینکه بر اساس دگرگونی واقعیات حاکم بر زندگی اجتماعی، خود مردم دگرگونی در قانون موجود را ضروری تشخیص دهند.

بنابراین، طبق دیدگاه یاد شده، حق و عدالت چیزی جز خواست و اراده مردم نیست، و هرچه را که مردم، خود بپسندند، همان حق است و لازم الاجرا؛ لذا از آنجا که مردم در روابط مالی خود قرض ربوی را پذیرفته اند، پس پرداخت بهره به میزانی معقول، کاری عادلانه و صحیح است، و احکام دینی مربوط به ممنوعیت ربا نیز نمی تواند مانع این تصمیم عمومی، بر قانونی و حق بودن بهره پول باشد.

چه اینکه از نظر پوزیتیویسم، ارزش قانون و حتی شناخت و ... بستگی به میزان فایده عملی آن برای مردم دارد؛ به تعبیر دیگر، قانون باید در خدمت مردم باشد، نه مردم در خدمت قانون؛ لذا هر موردی که در قانون برخلاف مصلحت تشخیص داده شود،

۱. پل رویه؛ تئوری عمومی حقوقی؛ ترجمه علی نوری، (نسخه خطی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه)، ص ۱۳۵.

لازم الاجرا نخواهد بود، و مسأله بهره پول نیز از این قبیل است. کلسن (حقوقدان اتریشی) از این گرایش - که از گرایشهای لاینفک حقوق معاصر بوده و به خالی شدن قانون از بار ارزشی انجامیده است - به «مکتب حقوق محض» تعبیر کرده است.^۱

نتیجه بحث اینکه بر اساس نظرگاه حقوقی، غرب تعیین کننده حق به عنوان معیار عدالت، اراده و خواست افراد جامعه است، و هرگاه اراده آنها قراردادی را به نفع خود تلقی کرد و آن را پذیرفت، باید قانونگذار هم چنین خواستی را مبنای قانون قرار دهد، و چنین حقی را در قالب قانون، رسمی و لازم الاجرا بداند.

در واقع، قانونگذار باید بپذیرد که بر اثر توافق اراده آزاد طرفین قرارداد، یکی از آن دو بر دیگری سلطه پیدا می کند، و به موجب آن حق دارد انتقال مال یا انجام کاری را از او بخواهد. این سلطه را تنها از طریق حاکمیت اراده می توان توجیه کرد؛ زیرا آنان خود خواسته اند که در برابر هم متعهد شوند، و به دلیل احترام به همین خواسته است که قوانین، نفوذ قرارداد را تأمین می کنند.

بنابراین، منشأ اختلاف بین اسلام و مبنای حقوق در غرب، این نیست که اسلام قرارداد «قرض» را تملیک بر وجه ضمانت می داند، و منطق حقوق در غرب این تعریف را برای رابطه «حقوقی» قرض قبول ندارد، بلکه منشأ اختلاف این است که در فلسفه حقوق غرب، خواست انسانها حق را تعیین می کند؛ و طبق این فلسفه، اراده انسانها به این تعلق گرفته است که وام گیرنده علاوه بر تضمین اصل سرمایه، باید پرداخت بهره را در حد معقول، ضمانت کند. لیکن واقعیت حیات اجتماعی انسان ایجاب می کند که در منشأ پیدایش حق و تعیین آن، ویژگیهای زیر مورد توجه قرار گیرد:

الف) حق باید متعادل باشد؛ بدین معنا که نه تنگنا و فشار بی دلیل برای فرد یا قشر خاصی به وجود آورد، و نه آنکه مزایای نامعقولی برای آنها در نظر بگیرد. هر اندازه حقوق، فرد را در مقابل جامعه محدود کند و مکلف و مسؤول بشناسد، لازم است دقیقاً به همان مقدار برای او حقوقی را بر عهده جامعه یا افراد دیگر در نظر بگیرد.

ب) حق به منظور تنظیم روابط اجتماعی و تأمین مصالح و منافع همه افراد جامعه

۱. نظریه عمومی حقوق و دولت؛ ص ۱۹.

وضع می‌شود، تا در سایه آن، همبستگی اجتماعی، بیشتر و پایدارتر گردد، و برای همه افراد و گروه‌های اجتماعی، زندگی بهتر و مطلوب‌تری تأمین شود. از این رو، هر حقی لازم است از دو نوع شمول و فراگیری برخوردار باشد: یکی از جهت توجه به کلیه افراد، قشرها و گروه‌ها و تأمین مصلحت همه آنها، و دیگر از جهت اجتماعی، به این صورت که هر یک از مصالح، هماهنگ با مصالح دیگر در نظر گرفته شود، به طوری که تأمین یک مصلحت، موجب تضعیف مصلحت دیگر نشود.

بدیهی است که تعیین حق برای تأمین همه منافع و مصالح انسان در هر بعدی از زندگی او، و تشخیص اهم و واضح به هنگام تعارض آنها، احاطه علمی بر همه ابعاد زندگی انسان را می‌طلبد، و طبیعی است که انسان متعارف نمی‌تواند چنین احاطه علمی و شناخت فراگیر را تحصیل کند.

ج) مهمترین ویژگی در تعیین حق، هماهنگ بودن آن با تکامل معنوی و هدف نهایی آفرینش انسان است؛ زیرا انسان دارای ابعاد وجودی گوناگونی است که هر چند از ناحیه نظری و تئوریک می‌توان تا حدودی آنها را از یکدیگر تفکیک کرد (مانند ابعاد جسمی، روانی، فردی، اجتماعی، عاطفی، عقلانی و...)؛ ولی این ابعاد در عینیت خارجی به هیچ وجه قابل تفکیک نیستند. انسان در واقعیت خارجی یک واحد است، که ابعاد وجودی او چنان ارتباط و همبستگی وثیقی با یکدیگر دارند، که عملاً نمی‌توان هر بعدی را جداگانه و بدون توجه به دیگر ابعاد، مورد بررسی قرار داد. در تعیین حق می‌باید ارتباط ابعاد گوناگون و تأثیر و تأثر متقابل آنها مورد توجه قرار گیرد، تا اینکه در پرتو آن، بیشترین مصالح - تا آنجا که ممکن است - فراهم شود. بدیهی است که قانونگذار و تعیین کننده حقوق در صورتی می‌تواند انسجام و هماهنگی همه ابعاد را در نظر بگیرد، که ابعاد مختلف انسان و هدف نهایی آفرینش او و ارتباط این ابعاد را با چنین هدفی، اولاً: به طور دقیق بشناسد، و ثانیاً: از غفلت، نسیان، تأثیرپذیری از انگیزه‌های شخصی، گروهی و غیره مبرا باشد. به طور مسلم انسان با شناخت نسبی و محدود خود از جهان و انسان، و تأثیرپذیری از انگیزه‌های مختلف، نمی‌تواند دقیقاً مجموعه ویژگی‌های فوق را در تعیین «حق» و وضع قانون رعایت کند، بلکه تنها آفریدگار هستی است که از یک طرف دارای علم مطلق بوده و به همه نیازها و ابعاد وجودی انسانها واقف است، و از طرف دیگر،

حکیم و به دور از تأثیرپذیری است. پس می‌باید تعیین حق و معیار عدالت از جانب او انجام پذیرد. بر همین اساس، قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۱

بنابراین، مبنای اختلاف بین اسلام و فلسفه حقوق غرب در مورد قرض ربوی در این است، که اسلام منشأ تعیین «حق» را خواست انسانها نمی‌داند، و اراده انسانها در اینکه به شکل ربوی، پول قرض دهند، و وام‌گیرندگان هم ملتزم شوند بهره پرداخت کنند، هیچ مداخلیتی در مشروعیت و حق بودن بهره ندارد، بلکه منشأ تعیین «حق»، اراده تشریعی خداوند است که در آمد را از طریق مشارکت، خرید و فروش، اجاره و... حق می‌داند، و اگر درآمد از طریق بهره وام حاصل گردد، آن را «ظلم» و ناحق به حساب می‌آورد.

عقل نیز با توجه به مفاهیم موضوعی ربا، ظالمانه بودن این رابطه را درک می‌کند.^۲ بر همین اساس، لازم است این مفاهیم تبیین شود، تا اینکه زمینه تحلیل منطقی در مورد «ناحق» بودن «بهره» فراهم گردد.

پیوست فصل چهارم (۲)

تبیین مفاهیم موضوعی ربا

۱. مفهوم مال

هر چیزی که اولاً دارای فایده و منفعتی بوده و نیازی از نیازهای مختلف انسان را بر طرف کند، و ثانیاً کمیابی نسبی داشته باشد، مورد رغبت، مطلوبیت، و تقاضا و عرضه قرار می‌گیرد، و در نتیجه مالیت و ارزش مبادله‌ای آن شکل می‌گیرد. پول نیز در سایه اعتبار دولت و مقبولیت عامه مردم به منظور ایفای وظایف خود (وسیله مبادله بودن، معیار سنجش ارزش و ذخیره ارزش) دارای فایده و ویژگی کمیابی نسبی است، از این رو مالیت دارد.

۱. مائده (۵) آیه ۴۵.

۲. برای توضیح بیشتر بحث تحلیل منطقی قرض، ص ۱۱۲ همین کتاب.

۲. مال مثلی و قیمی

ویژگیهای کالا در ارزش مصرفی آن و در نهایت در ارزش مبادله‌ای آن تأثیر دارد؛ مثلاً: رنگ لیوان، کوچکی و بزرگی آن، نوع جنس آن و... در ارزش مصرفی آن، و در نهایت در ارزش مبادله‌ای آن تأثیر مستقیم دارد. کالایی که دارای این نوع ویژگیهاست، اگر دارای مصادیق و نمونه‌های زیادی باشد، مثلی نامیده می‌شود، و اگر دارای نمونه‌های مشابه نبود، قیمی است و معمولاً واحدهای کالایی که در یک کارخانه تولید می‌شود، در اوصاف و ویژگیهای فوق، مشترک و در نتیجه «مثلی» است، و در مقابل مالی که منحصر به فرد باشد و نتوان نمونه‌های مشابه آن را یافت، «قیمی» است. پول، مال مثلی است؛ زیرا ویژگیهایی که مالیت آن را به وجود آورده است، در مصادیق و نمونه‌های زیادی وجود دارند. طبیعی است که مثلاً ویژگی رنگ اسکناس ده تومانی، یا بزرگ و کوچک بودن آن، تأثیری در مالیت آن ندارد، بلکه مالیت آن بستگی به پول بودن و ایفای وظایف پول دارد، و در ایفای این وظایف، دو قطعه اسکناس ده تومانی مثل همدند، هرچند رنگ و اندازه آن دو متفاوت باشد.

۳. مال عینی و ذمی (کلی)

ذمه یک امر قراردادی است که انسانها در روابط اجتماعی خود، برای تأمین مصالحی، از قبیل تسهیل مبادلات و غیره، آن را اعتبار کرده‌اند. در چنین زمینه و ظرف مناسبی است که می‌توان مال را در قالب «کلی» آن در نظر گرفت و مورد مبادله قرار داد. در واقع، همچنان که مال عینی در ظرف واقع و خارج وجود دارد و مبادله روی آن انجام می‌گیرد، مال «کلی» هم ظرف مناسب خود را می‌طلبد. افراد جامعه برای شکل‌گیری چنین ظرفی، برای هر فردی ذمه‌ای اعتبار کرده‌اند، که صاحب آن می‌تواند پرداخت اموالی را که فعلاً وجود عینی ندارند، برای طرف مقابل خود به عهده گیرد. چنین اموالی از یک طرف فعلاً وجود عینی ندارند و فقط در ذمه فرد در نظر گرفته شده‌اند، و به همین دلیل نمی‌توانند مؤلّد باشند؛ و از طرف دیگر، صاحب ذمه پرداخت آنها را به عهده گرفته است، و از این جهت چنین اموالی تضمین شده‌اند و در معرض از بین رفتن نیستند. پول اعتباری نقد، مال «عینی» است که در ملک مالک خود بوده و قابلیت سرمایه‌گذاری را دارد؛ پول اعتباری بدهی، پول «کلی» است که بانک آن را در حساب بستانکاران خود ثبت و آن را تضمین

کرده است. پرداخت چنین پولی از طرفی به عهده بانک است و از بین رفتنی نیست، و از طرف دیگر وجود ذمه‌ای و «کلی» دارد.

۴. قرض و خرید و فروش (بیع)

این دو قرار داد از دو جهت با یکدیگر اشتراک دارند، و شاید علت اینکه در صدر اسلام برای عده‌ای چنین تصویری به وجود آمده بود که این دو فرقی با یکدیگر ندارند، همین دو جهت بوده است.^۱ این دو جهت عبارتند از:

الف) هر دو قرارداد، افاده تملیک می‌کنند؛ یعنی در قرض، وام دهنده، مال را به مالکیت وام‌گیرنده در می‌آورد، و در خرید و فروش (بیع) هم، فروشنده، مال را به ملکیت خریدار در می‌آورد.

ب) عنصر تملیک در هر دو قرارداد، دارای تعهد بازپرداخت است. در قرض، وام دهنده مال خود را به وام‌گیرنده نمی‌بخشد. در خرید و فروش هم، فروشنده مال خود را برایگان به مشتری نمی‌دهد؛ ولی تفاوت اساسی این دو قرار داد در این است، که در قرض، معاوضه و مبادله‌ای بین دو مال متفاوت صورت نمی‌پذیرد؛ ولی در خرید و فروش، معاوضه بین دو مال تحقق می‌یابد؛ زیرا قرض، تملیک بر اساس ضمان است، و وام دهنده، مال عینی و نقد را تبدیل به مال «کلی» و ذمه‌ای کرده، و وام‌گیرنده، مثل آن را به «ذمه» گرفته و تعهد کرده است که آن را پس از مدتی پرداخت کند، و در نتیجه در آن داد و ستد و معامله و سودجویی راه ندارد. لیکن در خرید و فروش (بیع)، مالی با مال دیگر مبادله می‌شود، و هر طرف سعی می‌کند تا مالی که به دست می‌آورد، از آنچه می‌دهد با ارزشتر باشد. بر همین اساس است که خریدار و فروشنده باید به مقدار و اوصاف دو مالی که مبادله می‌شود، آگاهی داشته باشد. مبادله بین دو عوض (مال)، اگر به هم خورد، «مغبون»، اختیار فسخ معامله را پیدا می‌کند. [علاوه بر این] لازم است که در قرار داد از عوض نام برده شود، در حالی که هیچ یک از این امور در قرارداد قرض، مصداق پیدا نمی‌کند. در خرید و فروش (بیع)، دو تملیک انجام می‌شود که اراده مشترک طرفین، آن دو را به هم پیوسته و مفهوم مبادله را به

۱. «قالوا انما البيع مثل الربوا و احل الله البيع و حرم الربوا.» (بقره ۲) آیه ۲۷۵.

وجود آورده است؛ ولی در قرض، چنین رابطه‌ای وجود ندارد؛ زیرا در قرض، مالی به دیگری تملیک می‌شود، و در مقابل، وام‌گیرنده به مثل آن مدیون می‌گردد و باید آن را پرداخت کند.^۱

۵. حریم ربا

در مباحث فقهی برای اینکه از عقود دیگر سوء استفاده نشود، و برای قرض ربوی حیل‌های حقوقی دیگر به کار گرفته نشود، محدودیتهایی در نظر گرفته شده که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) تحریم ربای معاملی

ربای معاملی در موردی شکل می‌گیرد، که اولاً: کالا و قیمت آن از یک جنس باشد؛ و ثانیاً: مقدار آنها با پیمان‌ه یا وزن مشخص شود؛ مانند گندم، حبوبات، برنج و غیره؛ مثلاً: فروختن صد کیلو گندم به ۱۲۰ کیلو گندم (چه به صورت نقد و چه به صورت نسیه) ممنوع است و ربای «معاملی» نامیده می‌شود.

نکته‌ای که در این مسأله می‌باید مورد تحقیق بیشتر قرار گیرد، این است که اگر ربای معاملی ممنوع نمی‌شد، در برخی موارد ممنوعیت ربای قرضی، لغو و بی‌اثر می‌ماند؛ زیرا در هر زمان ممکن است در بین کالاهای کشیدنی یا پیمان‌ه‌ای، کالایی پیدا شود که دارای قیمت ثابتی باشد، و فردی که می‌خواهد از طریق قرض ربوی درآمدی به دست آورد، پول خود را با این کالاها مبادله کند، و سپس آنها را به مبلغی بیشتر به صورت نسیه بفروشد، و از طریق چنین مبادله‌ای به ثمره قرض ربوی دست یابد؛ ولی کالاهایی که تعیین آنها با عدد و شمارش انجام می‌گیرد، کمتر مشابه دارد و براحتی نمی‌توان آنها را به صورت نسیه فروخت، و بعد از مدتی مثل آنها را که قیمت بیشتری داشته باشد، به دست آورد. بنابراین می‌توان گفت، یکی از حکمتهای ممنوعیت ربای معاملی این است که ربای معاملی، به راه میان‌بُر و کانالی برای رسیدن به ربای قرضی تبدیل نگردد.^۲

۱. ر.ک: مکاسب؛ ص ۸۰. ۲. مطهری، مرتضی؛ ربا. بانک با بیمه؛ ص ۷.

ب) مشروط بودن خرید و فروش طلا و نقره

فقهها در خرید و فروش طلا و نقره دو شرط زیر را بیان می‌کنند:

۱. هرگاه طلا به طلا، و نقره به نقره فروخته شود، باید از جهت مقدار مساوی باشند، هر چند عیار آنها متفاوت باشد؛ بنابراین نمی‌توان یک مثقال طلا را به یک مثقال و دو گرم طلا فروخت؛ زیرا شرط مساوی بودن مقدار دو طلا وجود نداشته است. در این شرط تفاوتی ندارد که طلا یا نقره، مسکوک و به صورت پول رایج باشد، و یا اینکه پول رایج نباشد و فقط به عنوان کالا مبادله شود.

۲. هرگاه طلا به نقره مبادله شود، می‌باید رد و بدل آن دو به صورت نقد انجام گیرد. در چنین مبادله‌ای هر چند می‌شود نقره بیشتر را به طلای کمتر فروخت؛ ولی مشروط است به اینکه طلا و نقره در همان زمان، رد و بدل شوند. با دقت در این دو شرط می‌توان چنین نتیجه گرفت، که شرط اول مانع از ربای معاملی و شرط دوم مانع از ربای قرضی است؛ زیرا در صورتی که رد و بدل کردن نقدی طلا و نقره شرط نباشد، می‌توان مسکوک طلا را به مسکوک نقره به صورت نسیه فروخت، و در قالب خرید و فروش مدت‌دار طلا و نقره، به نقره‌ای بیشتر از قیمت فعلی طلا دسترسی پیدا کرد؛ بنابراین اگر طلا یا نقره با مانند خود مبادله شوند، باید از جهت مقدار مساوی باشند، و با شرط مساوی بودن نمی‌توان از راه خرید و فروش مدت‌دار طلا یا نقره به مانند خود، به ربای معاملی دچار شد. اگر طلا یا نقره مبادله شود، باید به صورت نقد انجام گیرد؛ زیرا اگر به صورت خرید و فروش مدت‌دار باشد، به ربای قرضی منجر می‌شود.^۱

ج) فروختن کالایی به صورت نقد مشروط به خرید مدت‌دار آن

ممکن است خریدار و فروشنده، کالایی را یک‌بار به صورت نقد و بار دیگر به صورت نسیه، به شرط اینکه خرید و فروش اول مشروط به خرید و فروش دوم باشد، وسیله فرار از ربا قرار دهند؛ مثلاً: فردی اتومبیلی را به صورت نقد به دیگری می‌فروشد، و در همین قرارداد شرط می‌کند که بار دیگر همان اتومبیل را از فرد دوم به بیشتر از قیمت نقد، به صورت نسیه بخرد. نتیجه این دو خرید و فروش در صورتی که با شرط به یکدیگر وابسته

۱. صدر، سید محمد باقر؛ البنك الاربوی فی الاسلام؛ ص ۱۴۷.

باشند، این می‌شود که خریدار اتومبیل، پولی را به صورت نقد پرداخت کند و بعد از مدتی بیشتر از آن را مطالبه کند. این نوع خرید و فروش که طریقی است متّهی به ربا، از نظر فقها ممنوع است. در واقع، ممنوعیت چنین خرید و فروشی نیز حریمی است برای ربا، و شارع با منع از آن خواسته است از دسترسی به ربا جلوگیری کند.

تحلیلی کلی در مورد طبیعت حقوقی قرض

برخی از مسائل حقوقی هست که انسان با عقل و اندیشه خود می‌تواند آنها را دریابد؛ مثلاً: او درک کند که به طور منطقی و طبیعی، هرکس که مالک بالفعل سرمایه مالی است، سود و منافع آن هم به او تعلق دارد، همچنان که خسارت آن نیز به او مربوط می‌شود؛ بنابراین در صورتی که سرمایه مالی به کسی قرض داده شود - همان‌گونه که در تعریف قرض بیان شد - وام‌گیرنده مالک آن می‌شود.

به همین دلیل اگر این نوع سرمایه در ملک وام‌گیرنده، سودی در بر داشته باشد، ربطی به وام‌دهنده ندارد؛ همچنان که اگر در دست وام‌گیرنده تلف شود، خسارت متوجه اوست، نه وام‌دهنده؛ زیرا مال وام‌گیرنده تلف شده و مال وام‌دهنده، وجود «ذمه‌ای» آن سرمایه است که همواره ضمانت شده و از بین رفتنی نیست؛ به تعبیر دیگر، سرمایه مالی که در فعالیتهای اقتصادی به کار گرفته می‌شود، همان طور که ممکن است سود داشته باشد، می‌تواند خسارت هم به بار آورد، و در صورتی که این سرمایه، قرض داده شود، وام‌گیرنده مالک آن می‌گردد و تمام آثار و تبعات مالکیت هم بر آن مترتب می‌شود؛ بنابراین همچنان که در قرض (در صورت تلف شدن) خسارت متوجه وام‌گیرنده می‌شود، در صورتی هم که سودی در پی داشته باشد، عاید خود او می‌شود، و تفکیک بین سود سرمایه و خسارت آن - به این صورت که در قرض، وام‌دهنده ادعای مازادی را به عنوان بهره می‌کند؛ ولی اگر مال قرض داده شده تلف شود، او ادعای بیطرفی می‌کند - امری غیر منطقی است. پس طبیعت حقوقی قرض، به طور منطقی ایجاب می‌کند که همواره قرض، «قرض الحسنه» باشد، همچنان که طبیعت منطقی مشارکت این است، که سود سرمایه از اصل مالکیت سرمایه منفصل نگردد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ابراهیمی، محمد حسین؛ ربا و قرض در اسلام؛ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۲.
۲. ارسطو؛ سیاست؛ ترجمه حمید عنایت، تهران: خوارزمی.
۳. بیانی، ابراهیم؛ تاریخ سکه از آغاز تا دوره ساسانیان؛ انتشارات دانشگاه تهران.
۴. چندلر، لستر؛ اقتصاد پول و بانکداری؛ ترجمه شریف ادیب سلطانی، تهرانی: شرکت اکونومیکا، ۱۳۵۳.
۵. روبیه، پل؛ تئوری عمومی حقوق؛ ترجمه نورعلی نوری (دستنویس).
۶. سبجانی، جعفر؛ سلسله درسهایی در اقتصاد اسلامی؛ تهران: مسجد جامع، کتابخانه چهل ستون، ۱۳۵۹.
۷. شرکت سرمایه‌گذاری سازمان صنایع ملی ایران؛ نرخ بهره در کشورهای در حال توسعه؛ گزارش تحقیقی شماره ۱۳، ۱۳۷۰.
۸. صدر، کاظم؛ پول و سیاستهای پولی در صدر اسلام؛ تحقیقات اقتصادی شماره ۴۲، ۱۳۶۹.
۹. صدیق، نجات‌الله؛ بانکداری بدون بهره؛ ترجمه و اقتباس: اکبر مهدی‌پور، عطاءآبادی، تهران: سروش، ۱۳۶۱.
۱۰. قدیری اصلی، باقر؛ نظریه‌های پولی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
۱۱. _____؛ سیاستهای پولی؛ چ ۱، انتشارات فروردین، ۱۳۶۴.
۱۲. کاتوزیان؛ فلسفه حقوق؛ چ ۲، انتشارات بهنشر، ۱۳۶۵.
۱۳. کلس، هانی؛ نظریه عمومی حقوق و دولت؛ ترجمه محمد حسین تمدن (دستنویس).
۱۴. گوروچ، ژرژ؛ درآمدی بر جامعه‌شناسی حقوقی؛ ترجمه حسن حبیبی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

١٥. مشكوة، سيد محمد؛ پول؛ تهران: انتشارات دهخدا، ١٣٥١.
١٦. مطهرى، مرتضى؛ ربا، بانك، بيمة؛ تهران: انتشارات صدرا.

ب) عربى

١. الانصارى، شيخ مرتضى؛ المكاسب؛ نشر داد، ١٣٧٠.
٢. بيهقى، ابراهيم بن محمد؛ المحاسن و المساوى؛ ١٩٠٢.
٣. الخمينى (الامام)؛ تحرير الوسيلة؛ الطبعة الثانية، النجف الاشرف: مطبعة الاداب، ١٣٩٠.
٤. الحسينى المازندراني، السيد موسى؛ العقد المنير فى الدراهم والدنانير؛ المطبعة جلشن، ١٣٥٧.
٥. الخويى (آية الله)، ابوالقاسم؛ منهاج الصالحين؛ الطبعة الثانية، مكتبة لطفى، ١٣٩٣.
٦. سيد محمود نقشبند، ناصر؛ الدينار الاسلامى؛ بغداد: ١٣٧٢ هـ. ق.
٧. الصدر، محمد باقر؛ البنك اللأربوى فى الاسلام؛ الطبعة السابعة، بيروت: دارالمعارف، ١٤٠١.
٨. طباطبايى، محمد حسين؛ الميزان فى تفسير القرآن؛ بيروت: انتشارات مؤسسه مطبوعات اعلمى، ١٤٠٣.
٩. غزالى، محمد؛ احياء علوم الدين.
١٠. الماوردى، ابى الحسن على بن محمد؛ الاحكام السلطانية؛ مصر: ١٣٨٠.
١١. يعقوبى؛ تاريخ يعقوبى؛ بيروت: ١٣٧٥ هـ. ق.

ج) انگليسى

1. *The New PALGRAVE, A New Dictionary of Economics*, Vol. II, III, Edited by John Etwell others, The Macmillan Press Limited, 1987.
2. *The New PALGRAVE, Money*, The Macmillan Press Limited, 1991.
3. Golded and L. Chandler, *The Economics of Money and Banking*, Ch. 1, 8th ed, 1981.
4. Duesnberry and R. Aliber, *Money, Banking and the Economy*, Ch. 1, 2th ed, 1984.
5. Khan, Mohsin and Zahler. "Islamic Interest Free Banking", Staff Papers, IMF,

Vol.33, No. 1, March 1886, PP. 1 - 27.

6. Abbas Mirakhor, "*Theory of Islamic Financial System*", Presented in The First International Islamic Banking in Tehran, 1989.
7. *Seminar on Islamic Banking, Bank Islamic Malaysia, Berhad, Sep. 1982.*
8. Muhammad Nejatullah Siddiqi, "*Some Notes on Teaching Economics in Islamic Perspectives*", King Abdulaziz University, Jeddah, Saudi Arabia, April 1984.
9. E.Krooss Herman, *Documentary History of Banking and Currency in The United States*", Mc Grow - Hill Co, Vol. 1, 1969.
10. Farrukh Omar, "*Banking and Insurance in Relation to the Islamic Concept of Riba*", Journal of Islamic Banking Finance, Vol. 2, 1985, PP. 43 - 45.